ترجمه
مجمع البیان
فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۶)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹ ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲ ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲ ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹ ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

جلدششم

[ادامه سوره نساء] ... ص : ۳

[سوره النساء (۴): آیات ۹۷ تا ۹۹] ... ص : ۳

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً (۹۷) إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً (۹۸) فَأُولئِکَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً (۹۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳

آنان که فرشتگان قبض روحشان می کنند، در حالی که بخود ظلم کرده اند، بدانها گویند: در چه حالی بودید؟ گویند، ما در روی زمین ناتوان بودیم. بدانها گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید؟ جایگاه آنان جهنم و بد جایگاهی است. مگر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که تدبیری نمی توانند داشته باشند و راهی بلد نیستند. آنان را شاید خداوند عفو کند و خداوند بخشاینده و آمرزگار است.

---

(۱)- آیه ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ سوره ۴ نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴

بیان آیه ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ ... ص : ۴

قرائت ... ص : ۴

در شواذ از ابراهیم روایت شده است: «ان الذین توفیهم» بضم تاء. ابن- جنی گوید: نظیر این است که گفته شود: «ان المال الذی توفاه امه اللّه» یعنی مالی که دفع می شود بسوی امت خدا. از آنجا که هر فرشته ای قبض روح برخی از مردم را بر عهده

دارد، بر اینکار متمکن است و روح شخص به او سپرده می شود.

لغت ... ص : ۴

توفی: قبض روح و میراندن چیزی یا کسی و وفاه بمعنای مرگ است زیرا شخصی که می میرد، روحش قبض می شود. نیز توفی بمعنای شمردن آمده، شاعر گوید:

ان بنی ادرم لیسوا من احد لیسوا الی قیس و لیسوا من اسد.

و لا توفاهم قریش فی العدد.

یعنی: قبیله بنی ادرم (که یکی از قبایل قریش است) از هیچ طایفه ای نیستند نه از طایفه قیس هستند و نه از طایفه اسد و طایفه قریش هم ایشان را در شمار خود نمی آورد.

ماوی: مرجع، محل بازگشت، منزل.

استضعاف: چیزی را ضعیف و ناتوان یافتن و «مستضعفین» کسانی که ضعیف شمرده می شوند مثل پیران و زنان و کودکان.

اعراب ... ص : ۴

توفاهم: ممکن است ماضی و مبنی بر فتح یا مضارع و مرفوع باشد بمعنای «تتوفاهم» و بنا بر حذف یکی از دو تاء. بحث مشروح آن در گذشته، بیان شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵

ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ: حال و اصل آن «ظالمین انفسهم» بوده است که نون برای تخفیف حذف شده است نظیر «هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ» که بالغاً الکعبه» بوده.

فیم: در اصل «فیما» بوده که الف آن حذف شده و «ما» مجرور است و «فیم» منصوب و خبر «کنتم» است قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ: خبر «ان» یعنی: «قالوا لهم ...» و محتمل است که خبر «ان» جمله «فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ» باشد و در این صورت جمله «قالوا لهم» در محل نصب صفت برای «ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ» می باشد زیرا نکره است.

المستضعفین: مستثنی و منصوب است. این کلمه، استثنای از «مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ» است یعنی آنها که مهاجرت نکرده اند، ما و ایشان جهنم است بجز ناتوانانی که قدرتی ندارند و راهی بلد نیستند که خود

را از مکه نجات دهند، خواه مرد باشند، خواه زن، خواه کودک.

شان نزول ... ص : ۵

ابو حمزه ثمالی گوید: بما خبر رسیده است که مشرکین در روز بدر، هنگامی که خارج شدند، هیچکس را بجز پیران و کودکان و بیماران بجای نگذاشتند، از این رو عده ای از کسانی که به اسلام. تکلم کرده بودند، با ایشان حرکت کردند. هنگامی که مشرکین رو در روی پیامبر گرامی اسلام، قرار گرفتند، این عده، به کمی جمعیت مسلمانان نگریستند و در باره گفته خود نسبت به اسلام به تردید افتادند و در گروه مشرکین، گرفتار و کشته شدند. از این رو در باره ایشان، این آیه نازل گردید. از ابن عباس و سعدی و قتاده نیز، همین طور نقل شده است، عکرمه گوید: این عده، عبارت بودند از: قیس بن فاکه بن مغیره، حارث بن زمعه بن اسود، قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص بن منبه بن حجاج و علی بن امیه بن خلف. ابو الجارود نیز از امام باقر (ع) همین طور روایت کرده است. ابن عباس گوید: در آن زمان من طفلی صغیر و از «مستضعفین» بودم و نیز از وی نقل شده است که گفت: پدرم مردی پیر و مادرم زنی پیر و من کودکی خرد سال و همگی از «مستضعفین» بودیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶

مقصود ... ص : ۶

اکنون خداوند از حال کسانی که از یاری پیامبر گرامی اسلام، سر باز زده اند و سر گذشت آنها را پس از مرگ، خبر می دهد و می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ: آنان که بوسیله فرشتگان قبض روح می شوند. منظور از «ملائکه» ملک الموت یا ملک الموت و جز اوست، زیرا قبض روح انسان بوسیله فرشتگان و ملک الموت و خداوند،

صورت می گیرد. آنچه بوسیله ملك الموت یا فرشتگان، انجام می پذیرد جایز است که بخود خداوند نسبت داده شود، زیرا آنان واسطه هستند و به امر خداوند، قبض روح می کنند، هم چنان که کار فرشتگان به ملك الموت نسبت داده می شود، زیرا آنان نیز مامورین ملك الموت هستند و به امر او قبض روح می کنند.

ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ: در حالی که آنان بخود ظلم کرده اند، زیرا خویشتن را از پاداش الهی محروم کرده و بوسیله کفر مستوجب کیفر شده اند.

قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ: فرشتگان به ایشان گویند: بر چه دینی و در چه روشی بوده اید؟! بدیهی است که این سؤال، حقیقی نیست بلکه بمنظور توبیخ و سرزنش ایشان یا بمنظور تقریر و به اقرار وا داشتن ایشان است.

قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ: گویند: ما در بلاد خود در برابر اهل شرک، ناتوان بودیم، زیرا آنان دارای جمعیتی بزرگتر و نیرومندتر بودند و ما را از ایمان به خدا و پیروی پیامبرش باز می داشتند. این جمله را بعنوان عذر خواهی می گویند.

قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها: فرشتگان به ایشان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود تا از خانه ها و سرزمین خود خارج گردید و از کسانی که شما را از ایمان به خدا و پیامبر منع می کردند: جدا شوید و بسوی سرزمین مهاجرت کنید که اهل آن شما را در برابر مشرکین کمک کنند و شما در پناه ایشان، خداوند را به یکتایی پرستش و عبادت کنید و پیامبر گرامیش را پیروی نمایید؟! از سعید بن جبیر در باره معنای آیه نقل شده است که: «هر گاه در سرزمینی معصیت خدا شود، از آنجا

ترجمه مجمع البیان فی

تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷

خارج گردید» فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ: مسکن آنان جهنم می باشد.

وَ ساءَتْ مَصِيراً: و جهنم برای کسانی که در آن منزل گزیده اند، بد جایگاهی است. سپس از این گروه، دسته ای را استثناء می کند:

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ: بجز مردان و کودکان و زنانی که مشرکان آنها را ضعیف ساخته، بواسطه دشواری و بلد نبودن راه و نداشتن تدبیر نتوانند مهاجرت کنند.

لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا: اینها تدبیری ندارند و راهی بلد نیستند که خود را از مکه، خلاص کنند. مجاهد و قتاده و جماعتی از مفسران گویند: بواسطه اینکه راه را نمی شناسند، نمی توانند راه مدینه را پیدا کنند.

فَأُولئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ: شاید خداوند از این گروه در گذرد زیرا فقیر و ناتوانند و بر آنها تفضل کند و بر ترک هجرت، آنها را مؤاخذه نکند زیرا ترک هجرت، برای ایشان اختیاری نبوده است.

وَ كانَ اللَّهُ عَفُوًّا: خداوند همواره به فضل و بزرگی خود، گناهان بندگان را بخشوده و بر معصیتشان، آنها را کیفر نداده است.

غَفُوراً: خداوند با عفو خود گناهان بندگان را می پوشاند.

عکرمه گوید: پیامبر بعد از هر نماز ظهر بدرگاه خداوند نیایش می کرد و می گفت: «خدایا ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ابی ربیعه و دیگر مسلمانان ضعیف را از دست مشرکین خلاص گردان»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۱] ... ص : ۸

اشاره

وَ مَنْ يُهاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۰) وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ

فَلَيْسَ عَلَيْكَمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكافِرِينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِيناً (۱۰۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۸

و کسی که در راه خدا مهاجرت کند، در روی زمین جاها و جولانگاه های بسیار و گشایشی خواهد یافت و کسی که از خانه خود بقصد مهاجرت بسوی خدا و رسولش خارج گردد، آن گاه مرگش فرا رسد، پاداشش بر خداوند است و خدا آمرزگار و رحیم است.

هنگامی که در زمین بسفر روید، گناهی بر شما نیست که نماز را کم کنید اگر بترسید که کافران به شما آسیبی برسانند که کافران برای شما دشمنانی آشکارند.

---

(۱)- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹

بیان آیه ۱۰۰ ... ص : ۹

لغت ... ص : ۹

مهاجرت: جدایی، اصل آن هجر ضد وصل است.

مراغم: سر گردان در روی زمین و سر گردان در مذهب، اصل آن از «رغام» بمعنای خاک است. «رغم انف» یعنی مالیدن بینی به خاک. برخی گفته اند: مراغم یعنی دشمنی که می کوشد طرف مخالف خود را خوار گرداند و رغام بمعنای خواری و سختی است. چنان که در حدیث است:

«اذا صلی احدکم فلیلزم جبینه و انفه الارض حتی یخرج منه الرغم»

هر گاه نماز می خوانید پیشانی و بینی را بخاک بمالید تا در برابر خدا اظهار خواری و خضوع کرده باشید. و مراغم به معنای موضع و مصدر آن مراغمه است. شاعر گوید:

الی بلد غیر دانی المحل بعید المراغم و المضطرب

یعنی به جایی که محل و موضوع و گردشگاه آن دور است.

شان نزول ... ص : ۹

ابو حمزه ثمالی و قتاده و سعید بن جبیر گویند: پس از نزول آیات هجرت، مردی مسلمان بنام جندع یا جندب بن ضمره که در مکه بود، آیات را شنید. گفت: به خدا من ضعیف نیستم، من قوتی برای مهاجرت دارم و راه را می شناسم و معذور نیستم و در حالی که به سختی بیمار بود به فرزندانش گفت: من باید از مکه خارج شود، زیرا می ترسم در اینجا بمیرم او را بر تختی نهادند و از مکه خارج کردند. هنگامی که به تنعیم رسید، جان سپرد، از اینرو آیه شریفه نازل گردید.

عکرمه گوید: گروهی از مکه بقصد مهاجرت خارج شدند، مشرکین به آنها پیوستند و آنان را در امر دین وسوسه کردند و بفتنه افکندند و ایشان تسلیم شدند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰

خداوند این آیه را نازل کرد:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذابِ اللَّهِ ...» (سوره عنکبوت ۱۰ یعنی برخی از مردم گویند:

ایمان آوردیم و چون در راه خدا آزاری بایشان رسد، فتنه مردم را مثل عذاب خدا قرار می دهند) مسلمانان، این آیه را برای ایشان نوشتند. سپس این آیه نازل شد:

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره نحل ۱۱۰ یعنی پروردگارت نسبت به آنها که پس از محنت کشیدن، مهاجرت کرده و صبر کرده اند، پروردگارت نسبت به ایشان آمرزنده و رحیم است)

مقصود ... ص : ۱۰

سپس فرمود: وَ مَنْ يُهاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: کسی که از اهل شرک جدا شود و از وطن خود بخاطر دینش بسوی سرزمین اسلام مهاجرت کند ...

يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً: در روی زمین جاها و جولانگاه های بسیار و گشایشی در روزی بدست خواهد آورد. این معنی از ابن عباس و ضحاک و ربیع است.

مجاهد و قتاده گویند: یعنی راه فرار از سختیها و گشایشی نسبت به نجات از گمراهی و رسیدن بهدایت، بدست می آورد. برخی گفته اند: یعنی از تنگنای سختگیریهای مشرکین نجات می یابند و به جایگاهی می رسند که از گشایش آزادی و امنیت برخوردار خواهند بود.

وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ:

هر کس بخاطر دین از وطن خود فرار کند و بسوی خدا و رسول بشتابد و پیش از رسیدن به سرزمین اسلام- مدینه- مرگش فرا رسد، ثواب عمل و پاداش هجرتش بر خداوند متعال است.

وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً: خداوند آمرزنده

گناهان و به بندگان رحیم و با ایشان رفیق است.

روایاتی که در باره معنای آیه رسیده اند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱

حسن از پیامبر نقل کرده است که: «کسی که بخاطر دینش از زمینی به زمینی دیگر- و لو باندازه یک وجب فاصله باشد- برود سزاوار بهشت است و رفیق محمد ص و ابراهیم (ع) خواهد بود» عیاشی به اسناد خود از محمد بن ابی عمیر نقل کرده است که زراره فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا از احوال امام موسی بن جعفر (ع) و عبد اللَّه، برایش خبری کسب کند. پسر پیش از مراجعت، در بین راه جان سپرد. محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم نقل کرده است که: من داستان زراره و مرگ پسرش را خدمت امام هفتم (ع) عرض کردم فرمود: امیدوارم زراره، در زمره کسانی باشد که خداوند در باره ایشان فرموده است:

«وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ...»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲

بیان آیه ۱۰۱ ... ص : ۱۲

لغت ... ص : ۱۲

قصر: کم کردن و کوتاه کردن. این لغت، از قرآن است، لکن تقصیر و اقصار نیز استعمال شده اند.

فتنه: آزمایش، گمراهی، کفر، رسوایی، محنت، عذاب، جنون، بیماری.

«یفتن» به لغت اهل حجاز و بنی تمیم و ربیعه و اهل نجد متعدی است ولی به لغت طایفه اسد: لازم است.

عدوّ: بمعنای دشمن. مفرد و جمع آن یکسان است.

مقصود ... ص : ۱۲

اشاره

وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ: هنگامی که در زمین سفر کنید، بر شما گناهی نیست که نماز را قصر کنید. در این باره اقوالی است:

۱- مجاهد و جماعتی از مفسران گویند: یعنی نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. اکثر فقها نیز چنین گویند و مذهب

اهل بیت (ع) نیز همین است. جابر و مجاهد گویند: نماز خایف از نماز مسافر کم می شود و این دو قصر است: قصر مسافر ایمن از چهار رکعت و قصر خایف از دو رکعت به یک رکعت. اصحاب ما نیز همین طور روایت کرده اند.

۲- ابن عباس و طاووس گویند: یعنی حدود نماز را کم کنند. همین معنی را اصحاب ما در نمازی که از روی شدت خوف خوانده شود نقل کرده و گفته اند: نماز را با اشاره بخوانند و سجده را با خم شدن بیشتر از رکوع بجا آورند و اگر قادر بر این هم نباشند: تسبیح مخصوص، برای هر رکعتی کافی است.

۳- مقصود از قصر، جمع میان دو نماز است (نه اینکه هر نمازی در وقت فضیلت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳

خود خوانده شود) و معنای صحیح، همان اولی است.

إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا: اگر از فتنه مردم کافر،

و تهدید ایشان نسبت بجان و مالتان بترسید. ابن عباس گوید: یعنی اگر بترسید که مردم کافر شما را در نماز بقتل رسانند. مثل «عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ» (سوره یونس ۸۳ یعنی با ترس از فرعون و یارانش که ایشان را بکشد). برخی گفته اند: یعنی مردم کافر شما را به نوعی از انواع عذاب شکنجه دهند إِنَّ الْکافِرِینَ کانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً: مردم کافر، با شما بطور آشکارا در دشمنی هستند.

ابی آیه را اینطور قرائت کرده است: «فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاه ان یفتنکم الذین کفروا» و کلمه «ان خفتم» را نیاورده است گفته اند:

معنای این قرائت، «ان لا یفتنکم» یا «کراهه ان یفتنکم ...» است نظیر «یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا» (سوره نساء ۱۷۶) به تقدیر: «ان لا تضلوا» یا به تقدیر: «کراهه ان تضلوا».

نماز قصر و دلالت آیه ... ص : ۱۳

ظاهر آیه این است که نماز قصر، تنها در موقع ترس، مشروع است. لکن ما از بیان پیامبر، استفاده کرده ایم که در موقعی که خوفی هم نباشد، مسافر باید نماز را قصر بخواند.

ممکن است ذکر «خوف» در آیه بخاطر این باشد که اغلب سفرها- مخصوصاً در گذشته- با خوف و خطر توام بوده است نظیر این مطلب، که قیدی بمناسبت غالب بودن مورد آن در کلام اضافه شده باشد، بسیار است.

فقها در باره قصر نماز اختلاف کرده اند. شافعی گوید: رخصتی است برای مسافر و می تواند تمام بخواند. جبایی نیز همین را اختیار کرده است. ابو حنیفه گوید: واجب است و مذهب اهل بیت، همین است.

زراره و محمد بن مسلم گویند: به امام باقر (ع) عرض کردیم: در باره نماز در ترجمه مجمع البیان فی

تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴

سفر چه می گوید؟ چگونه است و چند رکعت باید خواند؟ فرمود: خداوند متعال می فرماید: «وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ» از این رو قصر واجب شده است.

همانطوری که در حضر باید نماز را تمام خواند. عرض کردیم: می فرماید:

«لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلاه» (گناهی بر شما نیست که از نماز کم کنید) و نگفته است: «افعل» (حتماً کم کنید) پس چگونه قصر در سفر را مثل تمام در حضر واجب کرده است؟ فرمود: مگر نه در باره صفا و مروه می فرماید:

«فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما»؟ سوره بقره ۱۵۸ یعنی کسی که حج کند یا عمره بجا آورد، گناهی بر او نیست که برای حج و عمره طواف بجای آورد) و مگر نه طواف واجب است، بدلیل این که خداوند در قرآن بیان داشته و پیامبر بجای آورده است؟ همچنین نماز قصر چیزی است که پیامبر بجای آورده و خداوند در قرآن بیان فرموده است.

راوی می گوید: گفتم: اگر کسی در سفر نماز را چهار رکعت بخواند، باید اعاده کند یا نه؟ فرمود اگر آیه قصر را بر او خوانده و برایش تفسیر کرده ای و چهار رکعت خوانده است، باید اعاده کند و اگر آیه قصر را برایش نخوانده ای و از آن خبر ندارد، لازم نیست اعاده کند و نماز سفر، تمام دور رکعتی است، بجز مغرب که سه رکعت است که قصر ندارد و پیامبر این نماز را در سفر و حضر سه رکعت خواند:

این روایت، شاهد این است که وظیفه مسافر، غیر از وظیفه حاضر

است و طایفه امامیه بر این مطلب و اینکه نماز مغرب قصر نمی شود اجماع کرده اند و از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که فرض مسافر، دو رکعت است بدون اینکه از آن دو چیزی کم شود. همچنین طایفه امامیه معتقدند که: خوف، به تنهایی موجب قصر است. لکن میان فقها در این باره اختلاف است.

گروهی از صحابه و تابعین گویند: مقصود خداوند از قصر در آیه، قصر نماز خوف از نماز سفر است، نه از نماز حضر. زیرا بعقیده آنها نماز سفر، دو رکعت است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵

و قصر نشده است. از اینها هستند: جابر بن عبد اللّه و حذیفه یمان و زید بن ثابت و ابن- عباس و ابو هریره و کعب و ابن عمرو و سعید بن جبیر و سدی.

اما حدی که در سفر موجب قصر می شود، به عقیده ما هشت فرسخ است و برخی گفته اند: راهی که در سه شبانه روز پیموده شود و مذهب ابو حنیفه و پیروانش همین است مذهب شافعی این است که شانزده فرسخ یا چهل و هشت میل راه پیموده شود.

نظم آیه ... ص : ۱۵

وجه اتصال آیه به سابق این است که در سابق امر به جهاد و هجرت کرد و در اینجا حکم نماز خوف و سفر را بیان می کند تا رحمت خود را بر بندگان فرو فرستد و برای آنها تخفیفی قائل شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۲] ... ص : ۱۶

اشاره

وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (۱۰۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶

و هنگامی که تو در میان ایشان باشی و برای ایشان نماز بپای داری، باید گروهی از ایشان با تو به نماز برخیزند و سلاحهای

خود را برگیرند و هنگامی که سجده کردند باید بجای گروه دیگر در روای شما قرار گیرند، و گروه دیگر که نماز نخوانده اند بیایند و با تو نماز بخوانند و باید احتیاط را از دست ندهند و سلاح ها را برگیرند. مردم کافر دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهایتان غفلت کنید و یکباره بر شما حمله ور گردند و گناهی بر شما نیست اگر بشما از باران آزاری برسد یا بیمار باشید که سلاحهای خود را بگذارید و احتیاط را از دست مدهید. خداوند برای مردم کافر، عذابی خوار کننده مهیا ساخته است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۰۲ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷

بیان آیه ۱۰۲ ... ص : ۱۷

لغت ... ص : ۱۷

اسلحه: جمع سلاح مثل احمره جمع حمار. سلاح نام چیزهایی است که انسان در جنگها بوسیله آنها می جنگد و از خویشتن دفاع می کند به اسب و وسائلی نظیر آن سلاح گفته نمی شود.

جناح: عدول از جایی و کناره گیری از راه راست، بهمین مناسبت به گناه، گفته می شود: جناح اذی: اسم مقصود بمعنای آزار

اعراب ... ص : ۱۷

و لیأخذوا: این کلمه را بسکون لام قرائت کرده اند، لکن اصل آن به کسر لام است که بواسطه سنگینی حذف شده است مثل «فلتقم» «و لتات» ان تضعوا: منصوب است یعنی: «اثم علیکم فی ان تضعوا» و چون «فی» ساقط شده است، ما قبل «ان» در آن عمل کرده است بنا بر مذهب دیگر، محل آن مجرور است به تقدیر حرف جر.

طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا: اگر یک نواخت بود چنین می شد: طائفه اخری لم تصل فلتصل یا «طائفه آخرون لم یصلوا فلیصلوا» لکن «اخری» تابع لفظ «طائفه» و «لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا» تابع معنای آن آورده شده است. مثل «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا» (سوره حجرات ۹) که نگفته است: «اقتتلا» و نظیر آن بسیار است.

مقصود ... ص : ۱۷

سپس خداوند متعال به بیان کیفیت نماز خوف، به جماعت، پرداخته، فرمود:

وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ: هنگامی که ای محمد ص، تو در میان اصحابت که به سفر رفته و می ترسند که دشمنان بجنگ ایشان آیند، باشی.

فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ: حسن گوید: یعنی نماز را با همه حدود و رکوع و سجود آن بجای آوری. برخی گفته اند: یعنی تو امام جماعت باشی.

فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ: پس باید گروهی از اصحاب، در نماز با تو باشند و بقیه در برابر دشمن. تقدیر جمله این است: «فلتقم طائفه منهم معک و لتقم طائفه منهم تجاه العدو» و علت اینکه ذکر نشده، دلالت کلام بر آن است.

وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ: در باره این جمله اختلاف شده است: برخی گفته اند: یعنی آنهایی که مشغول نمازند، سلاح ها را با خود بر می دارند، شمشیر را به خود

می آویزند و خنجر را بزره می بندند و کارد و ... را همراه خود دارند و همین معنی صحیح است.

ابن عباس گوید: منظور آن طایفه ای است که در حال جنگ هستند، آنها مامورند که سلاح ها را بر گیرند.

فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ: طایفه ای که با تو نماز می خوانند، هنگامی که سجده را تمام کردند، باید در برابر دشمن صف بکشند. اختلاف شده است که این طایفه، پس از تمام کردن سجده و خواندن یک رکعت از نماز، چه باید بکنند؟ عقیده ما این است که باید رکعت دیگر را خود بخوانند و تشهد و سلام نماز را بجای آورند و در حالی که امام در رکعت دوم و در حال قیام است، بجای آنهایی که مشغول جنگ هستند، بمیدان جنگ بروند و بجای آن گروه مشغول جنگ شوند تا آنها بیایند و در رکعت دوم بامام ملحق شوند و امام در تشهد، معطل می شود تا آنها یک رکعت دیگر را بخوانند و همراه امام سلام بدهند. بنا بر این گروه اول را تکبیره الاحرام و گروه دوم را سلام نماز است. مذهب شافعی نیز همین است. مجاهد و جابر و کسانی که معتقدند نماز خوف، یک رکعت است، گویند: گروه اول هر گاه یک رکعت را تمام کرد، سلام می دهد و به جنگ دشمن می رود و گروه دوم به امام ملحق می شود و امام رکعت دوم را با ایشان می خواند. حسن گوید: امام با هر دسته ای دو رکعت نماز می خواند. بنا بر این امام دو

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۹

نماز می خواند که با هر گروه یک نماز خوانده باشد. عبد اله بن

مسعود گوید: هنگامی که امام با گروه اول یک رکعت خواند، این گروه بجنگ دشمن می روند و گروه دوم به امام ملحق شده، تکبیر می گویند و رکعت دوم را امام با ایشان می خواند، سپس اینها بجنگ دشمن می روند و گروه اول باز می گردند و رکعت دیگر را بدون قرائت می خوانند زیرا اینها دنبال مانده اند سپس سلام نماز را می دهند و بمیدان جنگ بر می گردند و گروه دوم برمی گردند و یک رکعت دیگر را بدون قرائت می خوانند.

و سلام می دهدن و بر می گردند. مذهب ابو حنیفه نیز همین است.

وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ يُصَلُّوا: آنهایی که نماز نخوانده اند، باز گردند، یعنی آنهایی که مشغول جنگ هستند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ: و نماز را با تو بخوانند و از دشمن احتیاط کنند و با گرفتن اسلحه جنگی در حال نماز نیز آماده جنگ باشند. این خود دلیل است بر اینکه گروهی که در اول مامور بودند که سلاح ها را با خود بردارند همانهایی بودند که به نماز مشغول بودند، نه آنهایی که مشغول جنگ بودند.

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ: مردم کافر آرزو دارند که شما از سلاحهای خود غافل بمانید و برای جنگ آمادگی نداشته و به ابزار سفر و لوازم زندگی خود توجه نداشته باشید.

فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً: تا یکباره بر شما حمله ور شوند و شما را در حال نماز غافلگیر کنند و خون شما را بریزند و شما را غارت کنند پس مقصود این است که دسته جمعی مشغول نماز مشوید و به دشمن فرصت مدهید که بر جان و اسلحه شما دسترسی پیدا کنند، بلکه نماز را

آن طور که به شما دستور داده ایم، بخوانید. عادت عرب این است که میل را بمعنای حمله بکار برد. عباس بن عباده بن فضله انصاری در شب عقبه دوم «۱» به پیامبر عرض کرد: قسم بخدای که ترا مبعوث کرده است: «ان شئت لنمیلن غداً

---

(۱)- عقبه بمعنای گردنه است. این همان گردنه ای است که اهل یثرب، قبل از هجرت در دو نوبت در دو سال با پیامبر اسلام بیعت کردند. از این رو عقبه اول و عقبه دوم گفته شده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰

علی اهل منی باسیافنا» اگر بخواهی فردا با شمشیرهایمان بر اهل منی حمله ور می شویم. فرمود: به این کار مامور نیستم. یعنی این کار برای وقتی دیگر است.

وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ:

گناهی و حرجی بر شما نیست که اگر در موقع جنگ با دشمن از باران به شما آزاری برسد یا معلول یا مجروح باشید و برای حمل سلاحها ضعیف باشید، آنها را بگذارید ولی از آنها مراقبت کنید.

وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ: رعایت جانب احتیاط را بنمایید که شما را غافل گیر نکنند و به شما حمله ور نشوند.

إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً: خداوند برای مردم کافر، عذابی خوار کننده مهیا کرده برای ابد در آن بمانند.

دلالت آیه ... ص : ۲۰

۱- این آیه دلالت دارد بر راستگویی پیامبر و صحت نبوتش، زیرا هنگامی نازل شده که پیامبر در عسفان و مشرکین در ضجنان بودند و در برابر یکدیگر قرار گرفتند پیامبر نماز ظهر را با اصحاب خود با تمام رکوع و سجود، بجای آورد. مشرکین خواستند بر آنها حمله ور شوند،

لکن گروهی از آنها گفتند: اینها نماز دیگری دارند که پیششان محبوبتر است و مقصودشان نماز عصر بود. خداوند این آیه را فرستاد و پیامبر نماز عصر را بصورت نماز خوف، انجام داد و همین امر، سبب اسلام خالد بن ولید گردید.

۲- ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده است که: پیامبر با بنی انمار جنگید، آنها شکست خوردند و مال و فرزندان ایشان بدست مسلمین افتاد پیامبر و مسلمانان فرود آمدند، در حالی که از دشمن احدی را نمی دیدند، از این رو سلاح را بر زمین گذاشتند و پیامبر برای قضای حاجت، بیرون رفت و در حالی که سلاح را بر زمین گذاشته بود، میان خود و اصحابش یک وادی قرار داد و پس از قضای حاجت در زیر سایه درختی نشست. در این وقت غورث بن حارث محاربی او را بدید. کسانش وی را بگفتند: این ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱

محمد ص است که از اصحاب خود جدا شده. گفت: خدایم بکشد اگر او را نکشم و با شمشیر خود از کوه بزیر آمد هنگامی پیامبر متوجه او شد که بالای سرش ایستاده و شمشیر را برای حمله، از نیام بیرون کشیده بود.

گفت: ای محمد، اکنون چه کسی ترا از من نگه می دارد؟ گفت: خدا، در این وقت این دشمن خدا بروی افتاد و پیامبر برخاست و شمشیرش را برداشت و فرمود چه کسی تو را اکنون از من منع می کند؟ گفت هیچ کس. فرمود آیا شهادت می دهی که خدا یکی است و من بنده و فرستاده اویم؟ گفت: نه، لکن عهد می کنم که هرگز با تو نجنگم

و دشمن ترا یاری نکنم. پیامبر شمشیر را باو داد. غورث گفت: به خدا تو بهتر از منی. فرمود: من سزاوارترم به آن. هنگامی که غورث نزد کسان خود رفت، گفتند: ما ترا دیدیم که با شمشیر بر سر او ایستاده بودی، چرا او را نکشتی؟ گفت: بخدا شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم. ولی نمی دانم چه کسی که میان شانه من زد که من با پیشانی بر زمین افتادم و شمشیرم افتاد و محمد (ص) برخاست و شمشیر را گرفت و دیگر در آن وادی نماند. پیامبر بعد از این واقعه نزد اصحاب رفت و جریان را برای ایشان تعریف کرد و این آیه را خواند: «إِنْ کانَ بِکُمْ أَذیً مِنْ مَطَرٍ ...»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۴] ... ص : ۲۲

اشاره

فَإِذا قَضَیْتُمُ الصَّلاهَ فَاذْکُرُوا اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً (۱۰۳) وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۰۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۲

پس هنگامی که نماز را بپای داشتید، خداوند را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده، یاد کنید و چون آرامش یافتید، نماز را بپای دارید که نماز بر مؤمنان بوقتهای معین مقرر شده است.

و در تعقیب قوم سستی مورزید، اگر شما دردمندید، آنان نیز مثل شما دردمند هستند و شما از خداوند چیزی امید دارید که آنها ندارند و خداوند دانا و حکیم است.

---

(۱)- آیه و ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳

بیان آیه ۱۰۳ ... ص : ۲۳

لغت ... ص : ۲۳

اطمأننتم: آرامش یافتید، از اطمینان بمعنای آرامش یافتن. اطمینان هم گفته شده است.

مقصود ... ص : ۲۳

فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ: هنگامی که نماز را به پایان رسانید، حال آنکه با دشمن روبرو هستید.

فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً: خدا را در حال قیام و در حال نشستن، یاد کنید.

وَ عَلى جُنُوبِكُمْ: و هنگامی که بر پهلو آرمیده اید. این عبارت محلا منصوب و عطف است بر ما قبل، یعنی خدای را در این حالات- در حال نشستن و ایستادن و خوابیدن- یاد کنید، شاید شما را در برابر دشمن یاری کند و ظفر بخشد. نظیر «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (سوره انفال ۴۵) ای مردم مؤمن، آن گاه که با جمعی ملاقات کنید، تا بتقدم باشید و خداوند را یاد کنید، شاید رستگار شوید) این نظر، از ابن عباس و بیشتر مفسران است.

ابن مسعود گوید: یعنی هنگامی که اراده نماز کنید، اگر سالم هستید نماز را ایستاده و اگر قادر بر ایستادن نیستید، نماز را نشسته و اگر قادر بر نشستن نیستید، نماز را خوابیده بخوانید. روایت شده است که وی بدنبال تفسیر این آیه، چنین گفت، هیچکس را خداوند، در ترک ذکر معذور نداشته، مگر آنکه عقل را از کف داده باشد ...

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ: هر گاه آرامش یافتید، نماز را بپای دارید. در باره تاویل این جمله اختلاف است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴

۱- مجاهد و قتاده گویند: یعنی هنگامی که رحل اقامت در وطن افکندید.

نماز را که به شما در سفر دستور قصر آن داده بودند، تمام بخوانید.

۲- سدی و ابن زید و

مجاهد، بنا بروايتى ديگر گويند: يعنى هنگامى كه بر اثر زوال ترس و اضطراب، آرامش يافتيد، حدود نماز را اتمام كنيد.

إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً: نماز بر مؤمنان، واجبى است كه به وقتهاى معين، موكول شده است. در باره تحويل اين جمله نيز اختلاف است.

۱- ابن عباس و عطيه عوفى و سدى و مجاهد گويند. يعنى نماز بر مومنان واجب و مفروض است و از امام باقر ع و امام صادق ع نيز چنين روايت شده است.

۲- ابن مسعود و قتاده گويند: يعنى نماز، بر مؤمنان واجب شده است كه در اوقات معين، انجام دهند.

اين دو قول بهم نزديكند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۲۵

بيان آيه ۱۰۴ ... ص : ۲۵

قرائت ... ص : ۲۵

از عبد الرحمن اعرج كه از شواذ است، روايت شده: «ان تكونوا» بفتح الف.

ابن جنى گويد: در اينصورت محمول است بر معناى: «و لا تهنوا فى ابتغاء القوم لانكم تالمون» پس از حذف حرف جر، بقول بعضى «ان» در محل نصب و بقول خليل در محل جر است و عامل آن «لام» مقدر است. علت تخفيف آن، اين است كه گويى حرفى است عوض از لام محذوف.

لغت ... ص : ۲۵

و هن: ضعف، و لا تهنوا: ضعيف مباشيد الم: درد داشتن، از عارضه هايى است كه ممكن است سبب آن از افعال خداوند باشد يا از افعال بندگان رجاء: اميدوارى، گاهى هم بمعناى بيم استعمال مى شود. مثل:

لا ترتجى حين تلاقى الزائدا أ سبعه لاقت معاً او واحداً

يعنى: هنگام ملاقات ... نمى ترسد كه آيا هفت نفر را با هم ملاقات كرده است يا يكى. و مثل: «ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً» (سوره نوح ۷۱ يعنى چيست شما را كه از عظمت خدا نمى ترسيد. علت استعمال اين كلمه، بمعناى خوف اين است كه اميدوارى، آرزوست و شخص آرزومند، بيم دارد كه به آرزوى خود نرسد.

شان نزول ... ص : ۲۵

برخی گویند: این آیه، به مناسبت رفتن مسلمانان بسوی بدر صغری که ابو سفیان در جنگ احد، قرار گذاشته بود، نازل شده است و برخی گفته اند: بمناسبت تعقیب سپاهیان ابو سفیان، پس از شکست احد و رفتن مسلمانان تا «حمراء الاسد» نازل ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶

گشته است.

مقصود ... ص : ۲۶

اشاره

هم اکنون بار دیگر، سخن از جهاد و تشویق مسلمانان برای رزم با دشمنان دین است، از اینرو می فرماید:

وَ لا تَهِنُوا فِي ابْتِغاءِ الْقَوْمِ: شما را نسزد که در تعقیب مردمی که طرفدار شرک بوده، در راه دشمن خدا و مردم مؤمن، صف آرایی کرده اند، سستی بورزید.

إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَما تَأْلَمُونَ: اگر شما از زخم و جراحتها دردمند شده و رنج می کشید، آنان نیز از زخم ها و جراحتها- همچون شما- درد می کشند و رنج می برند.

وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا يَرْجُونَ: با این تفاوت که شما از خداوند بزرگ امیدوارید که در این جهان به شما پیروزی و ظفر بخشد و بواسطه این سختیها و دردها و زخمها در عالم دیگر به شما پاداش دهد، ولی آنان در مقابل این جراحتها و زخمها امید هیچگونه پاداشی از جانب خداوند متعال ندارند، بنا بر این شما مردم مؤمن اگر بپاداش الهی یقین دارید و می دانید که این تعب ها و مشقت ها بدون پاداش نمی ماند و تکذیب مشرکین بی اساس و بی دلیل است، وظیفه دارید که از آنها برای جنگ، شکیباتر و پایدارتر باشید این معنی از ابن عباس، قتاده، مجاهد و سدی است.

وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً: خداوند بمصالح مردم داناتر و در تدبیر و تعیین مقدرات ایشان حکیم است. چنان

که ابن عباس و عکرمه گویند

داستان ... ص : ۲۶

ابن عباس و عکرمه گویند: هنگامی که در روز جنگ احد، مسلمانان گرفتار آن شکست تاریخ گردیدند و پیامبر بر قله کوه، صعود فرمود، ابو سفیان چنین گفت:

ای محمد، ما را روزی است و شما را روزی بود! پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: او را پاسخ دهید. مسلمانان گفتند: ولی ما و شما برابر نیستیم و روز شکست ما با روز شکست شما فرق دارد. کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم هستند. ابو سفیان گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷

ما را بت عزی است و شما را چنین بتی نیست. پیامبر فرمود: شما بگویید: خداوند مولای ماست و شما را مولایی نیست. ابو سفیان گفت: زنده و جاوید باد هبل! پیامبر فرمود: بگویید: خداوند برتر و بالاتر است. ابو سفیان گفت: قرار ملاقات ما در روز بدر صغری است.

مسلمانان با جراحتهای بسیاری که برداشته بودند، بخفتند، از اینرو این آیه نازل گردید: «إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ» (سوره آل عمران ۱۴۰ یعنی اگر شما مجروح شده اید ایشان نیز همچون شما مجروح شده اند) و نیز «إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ ...» زیرا منظور خداوند متعال این بود که با بدن مجروح، دشمنان را تعقیب کنند و مشرکان را بیمی و وحشتی در دل افکنند. آنها نیز امر خدا را گردن نهادند و با بدنهای مجروح تا «حمراء الاسد» مشرکین را دنبال کردند. مشرکین با شنودن این خبر، با سرعتی هر چه بیشتر بتاختند و خود را بمکه رسانیدند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۰۶] ... ص : ۲۸

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ وَ

لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً (١٠۵) وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (١٠۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۸

ما قرآن را بحق بر تو نازل کرده ایم تا در میان مردم به آنچه خداونـد بتو نشان داده است حکم کنی و برای مردم خائن، مدافع و طرفدار مباش. و از خداوند طلب آمرزش کن که خدا آمرزگار و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره چهار نسأ جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۹

بیان آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ ... ص : ۲۹

شان نزول ... ص : ۲۹

این آیه ها در باره «بنی أبیرق» که سه برادر بودند به نامهای: «بشـیر، بشـر و مبشـر» نازل شده اند. کنیه بشیر «ابو طعمه» بود، وی شعر می گفت و اصـحاب پیـامبر را هجـو می کرد و می گفت فلاـن کس، گفته است. این سه برادر، هم در جـاهلیت و هم در اسلام، فقیر و محتاج بودند. ابو طعمه بخانه «رفاعه بن زید» دستبرد زد و طعامی و شمشیری و زرهی از او سرقت برد. رفاعه این موضوع را بـا فرزنـد برادر خویش «قتاده بن نعمان» که از جنگجویان بـدر بود، در میان گـذاشت و به اتفاق یکـدیگر در خانه، بکاوش پرداختنـد و در اینباره از اهل خانه، پرسـش کردنـد. بنی ابیرق گفتند: بخدا سوگند، دزد شـما «لبید بن سـهل» است که مردی بود معنون و دارای شخصـیت ذاتی و خانوادگی! لبیـد با شمشـیر آخته، به ایشان حمله ور شد و گفت: ای پسـران ابیرق، آیا بمن نسـبت دزدی می دهیـد، در حالی که شـما خود به این نسـبت سـزاوارترید؟! مگر نه شـما همان قوم دو رو و دو رنگی هستیـد که پیامبر گرامی اسـلام را هجو می کنیـد، آن گاه این عمل ناجوانمردانه خود را به قریش نسـبت می دهید؟! اکنون بی درنگ. بگناه خویش اقرار کنید و گرنه شما را از دم شمشیر،

می گذرانم.

آنها لبید را راضی و از او رفع تهمت کردند.

قتاده، بخدمت پیامبر اسلام شرفیاب شد و عرض کرد: افراد خانواده و بستگان ما، افراد نادرستی هستند که بخانه عمویم دستبرد زده و طعامی و سلاحی از آنجا به سرقت برده اند.

پیامبر گرامی فرمود: در اینباره درست بررسی کنید.

مردی از ایشان بنام اسیر بن عروه، گروهی از افراد قبیله را گرد آورد و باتفاق ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۰

ایشان خدمت پیامبر شرفیاب شد و عرض کرد: قتاده و عمویش به افرادی از ما که دارای شخصیت ذاتی و خانوادگی هستند. تهمت بسته، در باره آنان حرفهایی می زنند که در شان آنها نیست.

سپس قتاده، خدمت پیامبر آمد که در این باره گفتگو کند، ولی با خشم شدید پیامبر رو برو شد. این بار پیامبر فرمود: چرا در باره این خانواده، حرفهایی می زنید که سزاوار آنها نیست؟! قتاده نزد عمویش آمد و گفت: کاش مرده بودم و با پیامبر خدا در اینباره حرفی نزده بودم، زیرا طوری با من سخن گفت که نه پسندیدم.

عمویش، رفاعه گفت: باید از خداوند کمک خواست، از اینرو این آیات نازل گردید: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ ... تا إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» هنگامی که بشیر از نزول آیات قرآنی در باره خود مطلع شد، بمکه گریخت و کافر شد. در مکه، به خانه زنی سلافه نام، دخت سعد بن شهید، از طایفه اوس، از قبیله بنی عمرو بن عوف، همسر یکی از مردان بنی عبد الدار، فرود آمد و حسان، شاعر زبر دست صدر اسلام این زن را هجو کرد و گفت:

فقد انزلته بنت سعد و

اصبحت ينازعها جلد استها و تنازعه

ظننتم بان يخفى الذين قد صنعتموا و فينا نبى عنده الوحى واضعه

يعني: بنت سعد، بشير را به خانه خود راه داد ... گمان می کردید که کار شما از ما پوشیده می ماند، در حالی که در میان ما پیامبری است که از سر چشمه وحی، کسب خبر می کند.

سلافه، بار و بنه او را بر سر نهاد و به ابطح انداخت و گفت: تو برای من چه خبری آورده ای؟ تو شعر هجو آمیز حسان را بمن اهدا کردی!» این نظر از مجاهد و قتاده بن نعمان و عکرمه و ابن جریج است. جز اینکه عکرمه گوید: بنو ابیرق، نسبت دزدی را بمردی یهودی بنام زید بن سمین دادند و او خدمت پیامبر آمد و از ایشان شکایت کرد. بنو ابیرق نیز بیامدند و از پیامبر خدا در خواست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۱

کردند، که از طرف ایشان با یهودی بگفتگو و مجادله پردازد، چیزی نمانده بود که پیامبر بدرخواست ایشان جامه عمل پوشیده، یهودی را کیفر دهد، که آیه نازل گردید. ابن عباس نیز چنین گفته است.

ضحاک گوید: این آیه در باره مردی از انصار که زرهی را بودیعه گرفته و منکر آن شده بود نازل گردید. گروهی از اصحاب پیامبر او را خائن شمردند و کسان او خشمگین شده، خدمت پیامبر عرض کردند: به این مرد که مسلمانی امین است، نسبت خیانت می دهند و آبروی او را می برند. پیامبر وی را معذور داشت و رای مبارکش بر برائت و پاکدامنی او تعلق یافت. با نزول این آیه ها، این راز از پرده برون افتاده و خیانت

مرد انصاری بر ملا شد.

طبری نیز همین وجه را پذیرفته است، زیرا بعقیده وی، خیانت، مربوط به ودیعه و امانت است نه دزدی.

مقصود ... ص : ۳۱

خداوند متعال، پیامبر را مخاطب ساخته، می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِما أَراكَ اللَّهُ: ای محمد، ما قرآن را به سبب حقی که خدا بر بندگان است (و بقولی بسبب اینکه توبه آن سزاوارتری) بر تو نازل کرده ایم، تا در میان مردم، به آنچه خداوند در قرآن اعلام کرده است، داوری نمایی.

وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً: مبادا کسانی را که به مال یا جان مسلمانی یا هم پیمانی، خیانت می کنند، کمک کنی و از ایشان در مقابل کسی که حق خودش را مطالبه می کند، دفاع و جانبداری نمایی.

وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ: باید خداوند را بر اینکار استغفار کنی.

إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً: خداوند گناه بندگان مسلمان را بخشوده، از مؤاخذه ایشان چشم پوشی می کند. در این آیه اگر چه خطاب به پیامبر است که از شخصی که بر حسب ظاهر، به ایمان و عدالت او حکم می کرد، در حالی که باطناً ایمانی و عدالتی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۲

نداشت، طرفداری و دفاع می کرد، لکن مقصود، امت پیامبر است. این طرز بیان بمنظور تادیب و تنبیه است که مبادا از خصمی دفاع و جانبداری کند، مگر اینکه حق برای او آشکار گردد و الا پیامبر از همه معاصی و زشتیها منزه است. برخی گفته اند:

پیامبر از کسی دفاع نکرده بود. بلکه تصمیم داشت، دفاع کند و خداوند او را مورد عتاب قرار داد.

نظم آیه ... ص : ۳۲

وجه اتصال آیه به سابق، این است که قبلا دستور داده بود که از منافقان و کافران دوری کنند و در این آیه دستور داد که از خائنان نیز دوری کنند و از آنها دفاع نکنند.

برخی گفته اند:

چون در این سوره خداوند احکام و قوانین اجتماعی را ذکر کرده است، اکنون می گوید خداوند همه این احکام را به حق نازل کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹] ... ص : ۳۳

اشاره

وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ خَوَّاناً أَثِیماً (۱۰۷) یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً (۱۰۸) ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا فَمَنْ یُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا (۱۰۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳۳

و از مردمی که به خود خیانت می کنند، جانبداری و دفاع مکن، که خداوند خیانتکار و گنهکار را دوست ندارد. آنان از مردم مخفی می شوند و از خداوند- که با ایشان است- مخفی نمی شوند در آن وقتی که سختی را در موقع شب تدبیر می کنند که او نمی پسندد و خداوند بکردار ایشان احاطه دارد. شمائید که در این جهان از ایشان دفاع می کنید، پس چه کسی در روز قیامت از ایشان دفاع خواهد کرد؟ بلکه چه کسی وکیل و مدافع آنها خواهد بود؟

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۴

بیان آیه ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹ ... ص : ۳۴

لغت ... ص : ۳۴

مجادله: بحث و گفتگو، مناظره، مخاصمه، محاجه. میان این کلمات فرق مختصری وجود دارد، زیرا مجادله، نزاع بر سر چیزی است که میان دو کس بر سر آن اختلاف است، مخاصمه، نزاع و مخالفت میان دو کس بنحو غلظت و درشتخویی است، مناظره، آن اختلاف است که میان دو کس که با یکدیگر نظیرند، واقع شده باشد و محاجه، گفتگویی است که با اقامه دلیل و حجت مقارن باشد. اصل مجادله، از جدل بمعنای زیاد باریک شدن و تندی کردن است. به باز شکاری می گویند: «اجدل»

بخاطر اینکه از شدیدترین مرغهاست.

تبییت: تدبیر و بررسی کردن چیزی در شب، چه در آن وقت، مردم بخانه ها رفته و آرمیده اند.

اعراب ... ص : ۳۴

ها: حرف تنبیه که بر سر کلمه: «انتم» و کلمه «اولاء» تکرار شده است یعنی:

«ها انتم الذین جادلتم» زیرا «هؤلاء و هذا» در اشاره به اشخاص حاضر مثل «الذین» هستند، حتی گاهی در اشاره بغیر اشخاص حاضر، نیز بمنزله «الذین» یا «الذی» هستند، مثل:

عدس ما لعباد علیک اماره امنت و هذا تحملین طلیق

(یعنی و الذی تحملین طلیق) یعنی ای عدس، برای عباد، بر تو امارتی نیست، تو ایمن هستی و آن که حمل می کنی، رهاست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۵

شان نزول ... ص : ۳۵

این آیات، به مناسبت داستانی که شرح آن گذشت، نازل شده اند.

مقصود ... ص : ۳۵

بمنظور تاکید مطلبی که گذشت، مجدداً خداوند از جانبداری خیانتکاران نهی کرده، می فرماید:

وَ لا تُجادِلْ

: برخی گفته اند: خطاب به پیامبر است که تصمیم داشت ابو طعمه را- هنگامی که کساش بخدمت او آمدند و او را از دزدی تبرئه کردند- تبرئه کند.

برخی گفته اند: خطاب به پیامبر و منظور کسان ابو طعمه است. برخی گفته اند: خطاب به انسان است.

عَنِ الَّذِینَ یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ

: از کسانی که بخود خیانت می کنند و در باره خود ستم روا می دارند، دفاع مکن. منظور کسی است که زره را دزدیده و کسانی که در دزدی و خیانت، با او شرکت داشتند. برخی گفته اند: منظور کسان ابو طعمه است که با وی نزد پیامبر آمدند و

به برائت او گواهی دادند. برخی گفته اند: منظور سارق و کسان او و سایر مردمی است که با آنها بر یک روش هستند.

علت اینکه فرموده است: به خود خیانت می کنند، در حالی که خیانت به غیر است، این است که در حقیقت، ضرر خیانت، بخود ایشان بر می گردد چنان که بظالم می گویند: «هر چه کنی بخود کنی! گو اینکه در حق دیگری کرده است. خداوند متعال می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» سوره الاسراء ۷ یعنی اگر نیکی کنید، بخود نیکی کرده اید.

إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوَّاناً أَثِيماً

: خداوند خیانتکار گنهکار را دوست نمی دارد.

خوان، بر وزن فعال، از خیانت، یعنی بسیار خیانت کننده و اثیم بمعنای گنهکار و او کسی است که بگناه عادت کرده است.

برخی گفته اند: یعنی خداوند دوست نمی دارد خیانتکاری که زره را دزدید و گنهکاری که یهودی را متهم کرد.

ترجمه مجمع البیان

فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۶

ابن عباس گوید: یعنی از کسانی که بوسیله خیانت، به خود ظلم می کنند و دیگران را متهم به خیانت می کنند، دفاع مکن. منظور کسی است که زره را دزدید و یهودی را متهم بدزدی کرد، از اینرو بدزدی خیانتکار شناخته شد و به تهمت گنهکار!
یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ

: از مردم مخفی می شوند و از خدا- که با ایشان است- مخفی نمی شوند. منظور کسانی است که بدفاع از آنان برخاسته بودند. یعنی اینان معصیتهایی که از راه ربودن اموال مرتکب مردم می پوشانند و از خداوند که بحال ایشان عالم است، حیا نمی کنند. در حقیقت، اینها از مردم حیا می کنند ولی از خداوند حیا نمی کنند و گرنه اقدام به این عمل ناشایست نمی کردند.

إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ

: آنان شبانه، گفتگوهایی دارند و درباره مطلبی می اندیشند که خداوند از آن خشنود نیست. برخی گفته اند: یعنی سخن را از مسیر اصلی خود تغییر می دهند و درباره آن دروغ پردازی می کنند. برخی گفته اند: منظور ابن ابیرق است که شب پیش خود اندیشید که زره را در خانه یهودی افکند و سوگند یاد کند که دامنش از دزدی پاک است، باین امید که مسلمانان، بحرمت هم کیشی او را تصدیق و یهودی را تکذیب کنند. برخی گفته اند: او زره را بخانه لبید بن سهل انداخته بود.

وَ کانَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً

: حسن گوید: یعنی خداوند حافظ اعمال ایشان است.

دیگران گویند: یعنی خداوند عالم است باعمال ایشان و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست.

این آیه کسانی را که از مردم و حشمت ایشان شرمسارند و در

حضور ایشان مرتکب کارهای زشت نمی شوند ولی خوف و خشیت خدا. آنها را از ارتکاب معاصی باز نمی دارد، به سختی مورد ملامت قرار می دهد زیرا خداوند سبحان سزاوارتر است که انسان از او حیا کند و در حضورش از ارتکاب زشتی ها سر باز زند.

نیز کسانی را که کاری زشت مرتکب می شوند، سپس بگردن دیگری می اندازند، خواه او مؤمن باشد یا کافر، مورد توبیخ قرار می دهد.

ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا

: اکنون کسانی را که از سارق دفاع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۷

می کنند، مخاطب ساخته، می فرماید: شما کسانی هستید که در این جهان از دزدان مال مردمخوار، دفاع می کنید ...

فَمَنْ یُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ

: از این استفهام مقصود، نفی است. یعنی کسی در روز قیامت، در برابر خداوند، از ایشان دفاع نخواهد کرد. و در حقیقت، منظور سر کوبی و سرزنش است، یعنی اگر شما در این جهان به نفع آنان بدروغ شهادت بدهید، در آخرت، نه کسی از ایشان دفاع می کند و نه به نفع آنان شهادت خواهد داد. استفاده دیگری که از این آیه می شود، این است که: نباید از ظالم، دفاع و جانبداری کرد.

أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا

: چه کسی آنها را حفظ می کند و به آنها کمک می دهد.

یعنی در روز قیامت، وکیلی ندارند که از آنها جانبداری و دفاع کند. وکیل در اصل، کسی است که قیام به امری به او واگذار شده باشد. و خداوند را وکیل می نامند، زیرا به امور بندگان رسیدگی می کند. برخی هم گفته اند: خدا را وکیل می نامند، زیرا حافظ است. در محاورات عرب: «وکیل لنا» صحیح نیست، بلکه «وکیل

علینا» صحیح است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۲] ... ص : ۳۸

اشاره

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۱۰) وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِهِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱۱) وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً (۱۱۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳۸

و کسی که کاری زشت کند یا بخود ستم کند، سپس خداوند را آمرزگار و رحیم می یابد.

و کسی که گناهی کند، گناه را بضرر خویش انجام می دهد و خداوند دانا و حکیم است و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، آن گاه بیگناهی را متهم کند، متحمل بهتان و گناهی آشکار شده است.

---

(۱)- آیه ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره چهار نسأ جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۹

بیان آیه ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ ... ص : ۳۹

لغت ... ص : ۳۹

سوء: کار زشتی که انسان را مواجه شود و «رجل سوء»: مردی که با امور ناپسندیده با مردم مواجه شود. سیئه. نقیض حسنه است:

یجد: اصل این کلمه از و جدان بمعنای ادراک است: وجود: ضد عدم، زیرا همانطوری که شیئی به ادراک ظاهر می شود، به هستی هم ظهور پیدا می کنید.

کسب: فعلی که برای منفعت یا دفع ضرر، انجام گیرد، خداوند متصف بکسب نمی شود زیرا منفعتی احتیاج ندارد و ضرری

متوجه او نیست.

مقصود ... ص : ۳۹

اشاره

هم اکنون، خداوند متعال، راه تلافی و توبه از گناهان را به بنده عاصی نشان داده، می فرماید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ

: کسی که مرتکب کار زشتی شود یا با ارتکاب گناه، بخود ستم کند. برخی گفته اند: یعنی با دزدیدن زره کار زشتی کند و با نسبت آن دزدی بدیگری بخود ستم کند. برخی گفته اند: مقصود از «سوء» شرك و مقصود از ظلم سوای شرك است.

ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ

: سپس توبه کند و از خداوند طلب آمرزش نماید.

يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً

: می فرماید: اگر چه جریمه ایشان بزرگ باشد، اگر توبه و استغفار کنند، مانع آمرزش و قبول توبه ایشان نخواهد شد.

وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما يَكْسِبُهُ عَلى نَفْسِهِ

: هر کسی گناهی کند، بزیان خود انجام می دهد مثل: «لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْها» (سوره انعام ۱۶۴ یعنی هر کسی کاری زشت کند به زیان خود اوست) و مثل: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۰

(سوره فصلت ۴۶ یعنی کسی که کاری شایسته کند، برای خود او و کسی که کاری زشت کند، بزیان اوست.)

وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً

: خداوند بکردار او دانا

و در کیفرش حکیم است. برخی گفته اند: یعنی بکارهای بندگان دانا و در داوری خود حکیم است و برخی هم گفته اند:

یعنی بحال دزد دانا و در واجب کردن و بریدن دست او حکیم است. آن گاه، این مطلب را بیان می کند که اگر کسی کاری زشت کند، سپس بگردن دیگری افکند، چگونه کیفرش بزرگ خواهد شد! وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً

: کسی که گناهی عمدی یا غیر عمدی کند. برخی گفته اند: خطیئه، شرک و ذنب، سوای شرک است.

ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً

: آن گاه گناه خود را به بیگناهی نسبت دهد. حسن و دیگران گویند: بیگناه (بری) همان یهودی است که زره را در خانه او افکنده بودند. برخی هم گفته اند: منظور از بیگناه، لبید بن سهل است که ذکر هر دو گذشت.

در باره ضمیر «به» اختلاف است: برخی گویند: به «اثم» و برخی گویند:

به یکی از دو کلمه «اثم و خطیئه» و برخی گویند به «کسب» بر می گردد.

فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً

: چنین کسی دروغی بزرگ متحمل شده است که خود از بزرگی آن در شگفت می ماند و گناهی ظاهر و هویدا!

ردی بر جبریان ... ص : ۴۰

پیروان مسلک جبر معتقدند که: خداوند متعال خالق افعال بندگان است.

لکن از این آیات، بر می آید که سزاوارتر نیست که خداوند، خود افعال بندگان را خلق کند، آن گاه ایشان را در مقابلی افعالی که خود فاعل و خالق آنهاست: کیفر دهد، زیرا هر گاه خالق افعال خداوند باشد، آنان از آن کارها بری هستند و عذابشان روا نیست.

اگر کسی بگوید: اگر چه خالق فعل خداوند است، لکن این فعل، انتساب به بنده و اضافه به او دارد، یعنی اگر چه

خداوند خالق فعل است، لکن قلب بنده نیز ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۱

آن را اختیار کرده است. گوییم: عمل تجزیه پـذیر نیست. اگر خداونـد خالق فعل است، اختیار قلبی بنـده باین نیز از خدا اسـت فعل را به بنده نسبت نمی دهد و در هر صورت از هیچ لحاظ صحیح نیست که عمل را به ایشان نسبت دهیم، زیرا خالق فعل و خالق اختیار قلبی هم خداوند است و در این صورت، کیفر انسان نارواست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۴] ... ص : ۴۲

اشاره

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ ما يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْ ءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (۱۱۳) لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱۱۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۴۲

و اگر نه تفضل خدا و رحمتش نسبت بتو بود گروهی می خواستند ترا گمراه کنند.

آنان خودشان را گمراه می سازند و بتو ضرری نمی رسانند. خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل فرموده و چیزهایی بتو آموخته که نمی دانستی و تفضل خدا بر تو بزرگ است.

در بسیاری از گفتگوهای محرمانه ایشان خیری نیست مگر کسی که به صدقه یا نیکی یا اصلاح میان مردم امر کند و کسی که این کارها را بمنظور تحصیل خشنودی خدا انجام دهد، او را پاداشی بزرگ می دهیم.

---

(۱)- آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۳

بیان آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ ... ص : ۴۳

قرائت ... ص : ۴۳

ابو عمرو و حمزه و قتیبه و کسایی و سهل و خلف «فسوف یؤتیه» به یاء و دیگران «فسوف یؤتیه» به نون قرائت کرده اند قرائت یاء به خاطر این است که قبلا «لولا فضل اللّه علیك و رحمته ... و انزل اللّه علیك ...» گفته شده و لفظ جلاله «اللّه» ذکر شده است و اکنون ضمیر «یؤتی» به آن باز می گردد و قرائت نون بخاطر شباهت با آیه بعد «نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ» می باشد.

لغت ... ص : ۴۳

همّ: قصد. همت نیز همین است. همام: پادشاه بزرگ.

نجوی: در گوش سخن گفتن. زجاج گوید، نجوی یعنی چیزی که دو نفر یا جماعتی اختصاص داشته باشد خواه پنهان باشد، خواه آشکار. و «نجوت الشی ء» یعنی آن چیز را خالص کردم و افکندم. شاعر گوید:

فقلت انجوا منها نجا الجد انه سیرضیکما منها سنام و غار به

یعنی گفتم پوست شتر را بکنید که کوهان و پشت آن شما را ارضا می کند و همچنین «نجوت فلاناً» یعنی: دهانش را بوییدم. شاعر گوید:

نجوت مجالداً فشممت منه کریح الکلب مات حدیث عهد

یعنی: دهان مجالد را بوییدم و از آن بویی استشمام کردم که ببوی سگی شباهت داشت که تازه مرده بود.

اصل کلمه «نجوی» از «نجوه» است و نجوه بمعنای زمینی است که بر آمده باشد. در هر صورت منظور از «نجواهم» سخنی است که میان آنها رد و بدل می شود.

نجی: هم نجوی، جمع: انجیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۴

اعراب ... ص : ۴۴

إِلَّا مَنْ أَمَرَ: ممکن است «من» محلاـ مجرور به تقدیر «فی نجوی من امر» باشد و ممکن است استثنای منقطع و محل آن نصب باشد. یعنی: «لکن من امر بصدقه او معروف ففی نجواه خیر» جایز است که «من» در محل جر و تابع «کثیر» باشد یعنی «لا خیر فی کثیر الا فیمن امر بصدقه» و ممکن است استثنای حقیقی باشد یعنی «لا خیر فی نجوی الناس الا نجوی من امر» و این بهتر از استثنای منقطع است زیرا حمل کلام بر اتصال در صورتی که مخل معنی نباشد، بهتر است.

ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ: منصوب و مفعول له است.

شان نزول ... ص : ۴۴

ابو صالح و ابن عباس گویند: این آیه در باره بنو ابیرق- که قصه ایشان گذشت نازل شده است.

جویبر و ضحاک و ابن عباس گویند: در باره جمعی از طایفه ثقیف نازل شده است که خدمت پیامبر گرامی اسلام، آمده، عرض کردند: ای محمد، آمده ایم با تو بیعت کنیم که بتهایمان را بدست خود نشکنیم و سالی از وجود بت عزّی استفاده بریم، پیامبر گرامی ایشان را پاسخ نداد و خداوند او را از خطا حفظ کرد.

مقصود ... ص : ۴۴

اشاره

هم اکنون خداوند متعال، لطف و تفضل خود را نسبت برسول گرامیش آشکار می سازد و نشان می دهد که چگونه او را از نیرنگ دشمنان حفظ کرده و او را از تمایل به ایشان باز داشته است، از اینرو می فرماید:

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

: اگر فضل خداوند و رحمتش نسبت به تو نبود. برخی گفته اند: فضل خداوند، نبوت و رحمتش یاری اوست. برخی گفته اند: فضل خداوند تایید پیامبر بالطاف خود و رحمت خداوند، نعمت اوست. برخی هم گفته اند: فضل خداوند، نبوت و رحمت خداوند عصمت است.

لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ

: گروهی از اینان- که ذکرشان گذشت- می خواستند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۵

ترا گمراه کنند.

در معنای ضلال ... ص : ۴۵

در اینباره اقوالی است:

۱- ابن عباس و حسن و جبایی گویند: مقصود کسانی است که به نفع بنی ابیرق شهادت داده اند، بنا بر این مقصود این است که ایشان می خواستند با شهادت خود برای خیانتکاران ترا از حق دور سازند و خداوند ترا از اسرار ایشان واقف ساخت.

۲- نیز ابن عباس گوید: منظور جمعیت ثقیف است که از پیامبر امری ناروا درخواست می کردند:

۳- ابو مسلم گوید: منظور منافقانی است که می خواستند پیامبر را از میان ببرند و مقصود از اضلال، قتل است مثل: «أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ ...» (سوره سجده ۱۰ یعنی آیا هنگامی که در زمین تباه گشتیم؟) پس مقصود این است که: اگر خداوند ترا حفظ و حراست نمی کرد، گروهی از منافقان می خواستند ترا به قتل رسانند و تصمیمی داشتند که به آن دست نیافتند.

وَ ما يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ: آنها خودشان را از حق دور می سازند و بقولی خودشان را هلاك

می سازند، یعنی و بال کردارشان، بر خودشان هست و هلاکت و خواری دامنگیر خودشان می شود و سزاوار عذاب همیشگی خواهند شد.

وَ ما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْ ءٍ

: با نیرنگ و مکر خود ضرری بتو نمی رسانند، زیرا خداوند حافظ و پشتیبان تست.

وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ

: و بر تو کتاب و سنت نازل فرمود. اتصال این جمله به سابق به این معنی است که: آنها چگونه می توانند ترا گمراه کنند، حال آنکه خدا بر تو کتاب نازل کرده و احکام را بتو وحی فرستاده است؟

وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ

: و بتو قوانینی که نمی دانسته ای و پیامبران پیشینی که نمی شناخته ای و علوم دیگر آموخته است.

وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً

: گفته شده است: یعنی فضل خداوند نسبت به تو از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۶

روزی که تو را آفرید تا به پیامبری مبعوث کرد بزرگ بود، زیرا ترا خاتم پیامبران و سرور رسل قرار داد و بتو مقام شفاعت و مقامات دیگر بخشید.

لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ: در بسیاری از راز پوشی و گفتگوهای محرمانه آنها فایده ای نیست. حد اقل این است که نجوی مثل دعوی باید میان دو کس باشد.

إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ: مگر کسی که در نجوای خود بصدقه یا به نیکی امر کند: که در آن خیر است و عقول مردم آن را می ستایند، یا اینکه در صدد برقرار کردن صلحی و آمیزشی در میان مردم باشند.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: پدرم از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق ع نقل کرده است که: خداوند، تجمل را

در قرآن واجب کرده است. راوی عرض می کند. فدایت شوم، تجمل چیست؟ می فرماید: تجمل این است که: صورتت از صورت برادر دینیت، اعراض کرده باشد و تو آن را با گشادگی متوجه او سازی و همین از «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ ...»

مراد است. و نیز گوید: پدرم مرا روایت کرد که امیر المؤمنین ع فرمود:

«خداوند زکات جاه و مقام را بر شما واجب کرد، همانطوری که زکات مال را بر شما واجب گردانید.» «۱»

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ: کسی که این کارها را بمنظور طلب خشنودی خداوند انجام دهد.

فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً: او را پاداشی بزرگ خواهیم داد. یعنی پاداشی که از لحاظ کمیت و از لحاظ کیفیت بزرگ باشد. اما از لحاظ کمیت، بخاطر این است که دائمی است و اما از لحاظ کیفیت، بخاطر این است که مقارن با تعظیم و تجلیل است و آمیخته با چیزهای ناگوار نیست.

دلالت آیه ... ص : ۴۶

۱- آیه شریفه، دلالت دارد بر اینکه شخص معصیت کار، بخود ضرر می زند،

---

(۱)-

ان اللّه فرض علیکم زکاه جاهکم کما فرض علیکم زکاه ما ملکت ایدیکم

[...] .

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۷

زیرا نتیجه شوم کردارش بخود باز می گردد.

۲- دلالت دیگر این است که: کسی که بگمراهی دعوت کند، گمراه کننده مردم است و در حقیقت خودش را گمراه می کند و دعوت بگمراهی همان گمراه کردن است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۵ تا ۱۱۶] ... ص : ۴۸

اشاره

وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً (۱۱۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۴۸

و هر کس پس از اینکه هدایت برایش آشکار شد، پیامبر را مخالفت کند و راهی غیر از راه مؤمنان پیروی کند، او را به آنچه خواسته و دنبال کرده است واگذار می کنیم و در جهنم سرنگونش می سایم و جهنم بد جایگاهی است.

خداوند گناه شرک را نمی آمرزد و گناهان پایینتر از شرک را نسبت بهر که بخواهد می آمرزد و کسی که بخدا شرک آورد، بگمراهی دوری افتاده است. این آیه قبلا تفسیر شده است.

فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً: یعنی از راه حق و هدف مطلوب که نعیم جاودانی بهشت است، بدور افتاده، زیرا دوری از نعمت بهشت، نیز مراتب دارد که دورتر از همه، شرک بخداست.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۱۵ و ۱۱۶ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۹

بیان آیه ۱۱۵ ... ص : ۴۹

لغت ... ص : ۴۹

شقاق: مخالفتی که توام با دشمنی باشد، شق العصا: از جمعیت جدا شد. شق:

نصف. اصل این کلمه از شق بمعنای بریدن است. عداوت را شقاق و مشاقه نامیده اند، زیرا هر کدام از دو مخالف، در شقّ و جهتی مخالف شقّ و جهت دیگر قرار می گیرد.

کلمه اشتقاق هم از همین اصل، بمعنای بریدن شاخه از اصل است.

نوّله: این کلمه از «ولی» بمعنای قرب است، نزدیک می سازیم او را. ولیّ:

باران بهاری.

شان نزول ... ص : ۴۹

حسن گوید: آیه در شان ابن ابی ابیرق- که زره را دزدیده بود- نازل شده است. هنگامی که خداوند، بسر کوبی وی و مردمش آیاتی چند بر پیامبر گرامی نازل فرمود. وی بکفر گرایید و مرتد شد و به مشرکین مکه پیوست. در آنجا نیز دیواری را سوراخ کرد که بخانه اش دستبرد بزند ولی دیوار بر سرش ویران گردید و کشته شد.

کلبی گوید: او از مکه بشام رفت. در یکی از منازل میان راه، دست به سرقت برد و مقداری متاع بدزدید ولی پیش از فرار، بدام افتاد و اینقدر سنگش زدند تا بمرد.

مقصود ... ص : ۴۹

اشاره

چون خداوند متعال، کیفیت توبه را بیان کرد، بدنبال آن پیرامون اصرار، سخن گفته، فرمود:

وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی : کسی که بعد از ظهور حق و اسلام ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۰

و قیام حجت و صحت ادله در باره نبوت حضرت محمد ص و رسالتش، با او بدشمنی و مخالفت برخیزد.

وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ: و راهی غیر از دین مردم مؤمن دنبال کند.

نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی: او را به بتها- که در همه حال ایشان را پناهگاه و پشتیبان خود می داند- واگذار می کنیم و- حقیقةً- او را نزدیک چیزها و کسانی که مورد اعتماد او هستند، قرار می دهیم. برخی گفته اند: یعنی میان او و خواسته هایش مانعی ایجاد نمی کنیم.

وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ: و بپاس اختیار گمراهی و پشت سر گذاشتن هدایت، او را به جهنم سرنگون می گردانیم، تا کیفر خود را بچشد.

وَ ساءَتْ مَصِیراً: و جهنم بد جایگاهی است.

اجماع امت ... ص : ۵۰

به این آیه استدلال کرده اند که: اجماع امت، حجت است، زیرا بر مخالفت مؤمنان تهدید کرده است، هم چنان که بر مخالفت پیامبر گرامی اسلام.

انصاف این است که آیه شریفه، چنین دلالتی ندارد، زیرا آیه، بر حسب ظاهر، مقتضی لزوم متابعت مؤمن حقیقی است- کسی که ظاهراً و باطناً مؤمن باشد- چه مؤمن ظاهری، حقیقةً مؤمن نیست بلکه مؤمن ظاهری و مجازی است. بنا بر این چگونه می توان از آیه، استفاده کرد که باید از هر کس اظهار ایمان کرد، متابعت کرد، با اینکه هر کس اظهار ایمان کند، مؤمن واقعی ممکن است نباشد.

بهمین دلیل، گفته اند آیه دلالت دارد بر اینکه اجماع برخی از افراد است، حجت است،

نه اجماع همه افراد است. حال که چنین است شیعه می گوید: اجماع کسانی حجت است که در ایمان و عصمت ایشان تردید نباشد و آنها ائمه آل محمد ص هستند.

وانگهی از آیه چنین بر می آید که تهدید، متوجه آنانی است که میان مخالفت پیامبر و متابعت راهی غیر از راه مؤمنان، جمع کرده باشند. پس از کجا می توان فهمید ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۱

که تنها مخالفت پیامبر یا مخالفت راه مؤمنان، مستلزم تهدید خواهد بود؟ ما یقین داریم که تهدید شامل مخالفت پیامبر به تنهایی می شود و این را از آیات دیگر فهمیده ایم نه از این آیه. بنا بر این برای اثبات اینکه مخالفت راه مؤمنان به تنهایی امری ناپسند و تهدید آور است، باید به دلیلی دیگر متکی شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱] ... ص : ۵۲

اشاره

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطاناً مَرِيداً (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلَّا غُرُوراً (۱۲۰) أُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنْها مَحِيصاً (۱۲۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۵۲

مردم بت پرست، جز زنان را و جز شیطان سرکش را نمی خوانند. خدایش لعنت کند. او گفت: از بندگان تو بهره ای معین می گیرم و آنان را گمراه می کنم و آنها را به آرزوهای دور و دراز می افکنم و آنها را وادار می کنم که گوش چهار پایان را ببرند و خلق خدا را تغییر دهند. و کسی که شیطان را یار بگیرد، زیانی آشکار برده است.

شیطان آنها را وعده می دهد و آرزوهای دور و دراز در دلشان می افکند و به ایشان جز وعده های پوچ و بی اساس نمی دهد. آنان جایگاهشان جهنم است و از آن راه فراری نمی یابند.

---

(۱)- سوره نساء آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۳

بیان آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱ ... ص : ۵۳

قرائت ... ص : ۵۳

کلمه «انـاث» را مشـهور قرائت کرده است. در روایت نـادر از پیـامبر «الاـ اثناً» «و الّا انثاً» عایشه روایت کرده است. از ابن عباس «الاوثناً» و «الا اثناً» روایت شده.

از عطاء بن ابی رباح نیز «الا اثناً» روایت شده است.

اثن و وثن جمع وثن، یعنی بتها و همچنین اثن. انث ممکن است جمع انیث (یعنی کند) و ممکن است جمع اناث باشد.

لغت ... ص : ۵۳

مرید: مارد، متمرد، سرکش. امرد: کوسه.

لعـن: دوری، در اصـطلاح قرآن طرد از رحمـت حـق فرض: قطـع. فریضـه. امر واجـب و قـاطع. در شـعری فرض بمعنـای خرما استعمال شده، زیرا از چیزهایی است که زکات آن واجب است:

اذا اکلت سمکاً و فرضاً ذهبت طولا و ذهبت عرضاً

یعنی: هنگامی که ماهی و خرما بخوری، از لحاظ طول و عرض بر کمیت تو افزوده شود.

تبتیک: شکافتن. بتک: قطع. بتکه: قطعه و بتک مثل قطع، جمع آن زهیر گوید:

حتی اذا ما هوت کف الغلام له طارت و فی کفه من ریشها بتک

یعنی هنگامی که دست پسر گشوده شد، پرواز کرد و در دست پسر از پر و بال او قطعه هایی بود.

محیص: راه گریز، محل عدول و بازگشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۴

اعراب ... ص : ۵۴

ان: در این کلمه چهـار وجه است: ۱- حرف نفی، چنان که در آیه شـریفه بکار رفته ۲- مخفف «انّ» مثل: «وَ إِنْ کانَتْ لَکَبِیرَةً» (سوره بقره ۱۴۳ یعنی همانا بزرگ بود) که بدنبال آن حتماً لام تاکید در می آید ۳- حرف شرط و جازم، مثل:

«إِنْ تَـدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً» (سوره کهف ۵۷ یعنی اگر آنان را بسوی هـدایت دعوت کنی، هرگز هدایت نمی یابند) ۴- حرف زاید مثل:

و ما ان طبنا جبن و لكن منايانا و دوله آخرينا

یعنی عـادت مـا ترس نیست ولی مرگ مـاست و دولت دیگران لَعَنَهُ اللَّهُ: جمله منصوب و صـفت «شـیطاناً» لاتخـذن: دارای لام قسم و همچنیین «لاضـلنهم و ما بعـد آن در این موارد حرف قسم بر سـر جواب قسم آمده و خود قسم حذف شده است و علت اینکه لام

بر سر جواب قسم می آید این است که در حقیقت جواب قسم است که بخاطر آن سوگند یاد می شود.

مقصود ... ص : ۵۴

در آیه پیش در باره اهل شرك و گمراهی ایشان سخن گفت، اکنون در باره حالات و کردار ایشان چنین می گوید:

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً: اینها در پرستش خود خداوند را رها کرده و مادگانی را پرستش می کنند. در باره «اناث» (مادگان) اقوالی است:

۱- منظور بتهاست: زیرا آنان بتها را بنام زنان: لات، عزّی، منات، اساف و نائله، نامگذاری می کردند. این قول از ابن مالك، سدی، مجاهد و ابن زید است.

ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود گوید: در هر یک از بتها شیطان ماده ای بود که خادمان کعبه، او را می دیدند و با او سخن می گفتند. این کار را شیطان کرده بود و خداوند فرموده:

إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطاناً مَرِيداً» و سپس او را لعن کرد.

گفته اند: لات نام سنگی و عزی نام درختی بود، عرب این دو کلمه را اسم خاص آن دو بت قرار دادند. برخی گفته اند: عزّی مؤنث اعز و الات مونث «اللّه» است. حسن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۵

گوید: هر طایفه ای از عرب، بتی داشت که بنام زنی او را نامگذاری کرده بود.

۲- ابن عباس و حسن و قتاده گویند: یعنی آنها جمادات و مردگانی را می خوانند و پرستش می کنند که عقل ندارند و سخن نمی گویند و سود و زیانی ندارند و این دلیل بر جهالت و گمراهی ایشان است. علت اینکه بتهای بیجان را «اناث» نامیده، این است. که: عرب، هر چیزی که دون پایه بود، به مادگی آن معتقد بود، و دیگر اینکه جنس ماده از

هر دسته از موجودات قدر و مقامش پایینتر است. زجاج گوید: علت این است که از حال مردگان بلفظ تانیث خبر می دهند، چنان که گویند: «الاحجار تعجبنی» نه «یعجبوننی» ممکن است علت اناث نامیدن بتها این باشد که آنها ضعیف بوده، خیری ندارند و کسی را یاری نمی کنند.

۳- مقصود این است که آنها فرشتگان را می خوانند، زیرا بعقیده ایشان، فرشتگان، از جنس لطیف بودند. و آنها را دختران خدا می پنداشتند و پرستش می کردند این قول از ضحاک است.

وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطاناً مَرِيداً: آنها تنها شیطان سرکش را می خوانند که در کفر خود شدید و در عصیان و شرک و طغیان خود پایدار است.

پرسش چرا در آغاز، عبادت ایشان را منحصر و ویژه بتها قرار داد و در اینجا ویژه شیطان آیا این قسمت از کلام، با آغاز آن منافات ندارد؟! پاسخ حسن گوید: آنها در حقیقت پرستنده شیطان هستند، زیرا بتها بیجان بوده، کسی را به پرستش خود دعوت نمی کنند. در حقیقت، شیطان است که مردم را به پرستش خود فرا می خواند. از اینرو عبادت را به شیطان نسبت داده است، باعتبار اینکه او مردم را بعبادت خود دعوت می کند و به بتها نسبت داده است، به اعتبار اینکه مردم بفکر خود آنها را پرستش می کردند. دلیل این مطلب، خود قرآن است که می گوید:

«وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلائِكَةِ أَ هؤُلاءِ إِيَّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ قالُوا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۶

سُبْحانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ»

(سوره سبا ۴۱) یعنی:

روزی که ایشان را محشور کنیم و بفرشتگان گوییم آیا اینها شما را عبادت می کردند؟

گویند: منزهی

تو، تو ولی مایی نه ایشان بلکه آنان جن را پرستش می کردند. فرشتگان عبادت را به جن نسبت می دهند، بخاطر اینکه: جن (شیطان) مردم را بعبادت فرشتگان فرا خوانده اند.

ابن عباس گوید: در هر یک از بتها شیطانی سرکش بوده که مشرکین را به عبادت بتها دعوت می کرد. بنا بر این نسبت عبادت هم به شیطان صحیح است و هم به بتان.

برخی گفته اند: آیه دلالت دارد بر اینکه آنها فقط بتها و شیطان را پرستش می کنند و بغیر از این دو، از لحاظ پرستش توجهی ندارند.

لَعَنَهُ اللَّهُ: خدا او را لعنت کند وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً: و شیطان چون خدایش لعنت کرد، گفت:

از بندگان تو بهره ای معلوم کسب خواهم کرد. بنا بر این هر کس که شیطان را اطاعت کند، بهره او حزب او خواهد بود. چنان که خداوند می فرماید: «کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ» (سوره حج ۴) یعنی هر که شیطان را دوست دارد، گمراهش می کند.

از پیامبر گرامی اسلام در باره این آیه روایت شده است که: از بنی آدم نود و نه نفر در جهنم و یکی در بهشت خواهد بود. در روایت دیگر است که: از هر هزار نفر از بنی آدم یکی برای خدا و بقیه برای آتش و شیطان خواهد بود. این دو روایت را ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده است.

پرسش شیطان از کجا فهمید که از اولاد آدم، پیروانی خواهد داشت؟

پاسخ از این آیه: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ: «سوره ص ۸۵ یعنی جهنم را از تو و پیروانت پر خواهم کرد) برخی گفته اند: چون شیطان نسبت بحضرت آدم، کوششهایش به ثمر

رسید، گمان برد که نسبت به اولاد آدم نیز چنین خواهد شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۷

چنان که خداوند متعال فرماید: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» (سوره سبا ۲۰ یعنی شیطان گمان خود را نسبت بایشان تصدیق کرد.)

وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ: اینهم از سخنان شیطان است که گفت: اولاد آدم را از راه حق و صواب، گمراه می سازم. معنای گمراه کردن شیطان دعوت کردن او مردم را بسوی گمراهی و فراهم کردن او اسباب وسوسه و نیرنگ و اغفال مردم است.

وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ: و آرزوی بیشتر ماندن در دنیا را بدل ایشان می افکنم، تا دنیا را بر آخرت، ترجیح دهند. کلبی گوید: یعنی به ایشان می گویم که بدنبال زندگی دنیا، بعثی و نشری و بهشتی و جهنمی و پاداشی و کیفری نخواهد بود. بنا بر این هر کاری می خواهید بکنید: برخی هم گفته اند، یعنی آرزوها و هوسهای باطل در دل ایشان می افکنم و شهوات و زیورهای دنیا را در نظرشان می آرایم و هر دسته ای را بهر چه دلخواهش هست فرا می خوانیم تا از اطاعت خدا باز بمانند و بدنبال معصیت بروند.

وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ، زجاج گوید، یعنی به آنها امر می کنم تا گوشهای چهار پایان را بشکافند. برخی گفته اند یعنی آنها را وادار می کنم که گوش حیوانات را ببرند. از امام صادق ع نیز چنین روایت کرده اند.

بریدن گوش چهار پایان، یکی از سنتهای عرب در دوران جاهلیت بود. آنان گوش شتران را می بریدند و آزاد می کردند تا وقتی که بمیرند. این مطلب را در سوره مائده مورد بحث قرار خواهیم داد. (ذیل آیه، ۱۰۳) وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ: و آنها

را به تغیر خلق خداوند وادار خواهم کرد.

در باره معنای این جمله اختلاف شده است.

۱- ابن عباس و مجاهد و حسن و قتاده و جماعتی گویند: یعنی دین خدا را تغییر دهند. از امام صادق ع نیز چنین روایت شده است و مؤید آن آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» است (سوره روم ۳۰ یعنی این همان فطرت خدایی است که خداوند مردم را بر آن آفریده و خلق خدا تغییر پذیر نیست) در حقیقت منظور از تغییر دین، حلال کردن محرمات و حرام کردن امور حلال است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۸

۲- عکرمه و شهر بن حوشب و ابو صالح، گویند: منظور عقیم کردن است. از ابن عباس است که: عقیم کردن حیوانات را زشت شمرده اند.

۳- ابن مسعود گوید: منظور خالکوبی است.

۴- زجاج گوید: منظور خورشید و ماه و سنگ است که از این مخلوقات، منافع اصلی را فراموش کردند و آنها را بعنوان بت مورد پرستش قرار دادند.

وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً: هر کس شیطان را یار و بقولی پروردگار مطاع خود- شناسد دچار زیانی آشکار گردیده است. کدام زیان از تبدیل بهشت به جهنم بزرگ تر و کدام معامله، از مبادله خشنودی خداوند به خشنودی شیطان، زیانبخش تر خواهد بود؟! یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ: شیطان به آنها وعده می دهد تا یار و یاورش باشند و آنها را به آرزوهای دروغ و امور باطل می اندازد. برخی گفته اند: یعنی به آنها می گویند: اگر انفاق کردید، دچار تهیدستی می شوید و آنها را به آرزوی زندگانی طولانی دنیا می افکند تا آن را

بر آخرت ترجیح دهند.

وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلَّا غُرُوراً: آنچه شیطان به آنها وعده می دهد، حقیقتی ندارد.

غرور بمعنای فریب دادن و کسی را بطمع سود بردن از چیزی انداختن، که در حقیقت سودی ندارد.

أُولئِکَ: آنان که شیطان را یار و یاور خود پنداشتند و خدا را فراموش کردند، فریب شیطان خوردند و دعوت او را اجابت کردند ...

مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ: جایگاه ایشان جهنم است وَ لا یَجِدُونَ عَنْها مَحِیصاً: آنان از جهنم، راه نجات و فراری ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۴] ... ص : ۵۹

اشاره

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا (۱۲۲) لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ وَ لا أَمانِیِّ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۱۲۳) وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً (۱۲۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۵۹

و آنان را که ایمان آورده و کار شایسته کرده اند، بزودی در بهشت هایی که از زیرشان نهرها جاری است، داخل می سازیم، در آنجا برای همیشه جاودانی هستند، وعده خدا حق است و کی از خدا راستگوتر است؟

پاداش و کیفر خداوند به آرزوهای شما و آرزوهای یهودیان و مسیحیان بستگی ندارد. هر کس کار زشتی کند، کیفر می بیند و جز خداوند برای خود دوستی و یاوری نمی یابد. و هر کس- زن یا مرد- با داشتن ایمان کارهای شایسته انجام دهد، داخل بهشت می شود و باندازه پوسته هسته خرمایی ستم نمی بیند.

---

(۱)- آیه ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۰

بیان آیه ۱۲۲ ... ص : ۶۰

مقصود ... ص : ۶۰

قسمت اول این آیه را قبلا تفسیر کرده ایم وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا: چه کسی از خداوند راستگوتر است؟ این جمله استفهامی است که در آن معنای نفی می باشد یعنی: هیچکس در اخبار و وعده های خویش از خداوند راستگوتر نیست.

اعراب ... ص : ۶۰

وَعْدَ اللَّهِ: نصب آن بنا بر مصدر و مفعول مطلق است. فعل آن بقرینه معنای کلام حذف شده است.

حقا: مفعول مطلق تاکیدی است که فعل آن نیز محذوف است، یعنی: «احقه حقاً» برخی گفته اند: تمیز است مثل: «هو اکرم منک فعلا. یعنی: «وعد اللّه ذلک وعداً حقاً لا خلف فیه» یعنی خداوند وعده حق داده و خلف پذیر نیست.

قرائت ... ص : ۶۰

در قرائت «اصدق» همه بصاد قرائت کرده اند، جز کوفیان (غیر از عاصم و رویس) که به اشمام زاء قرائت کرده اند. چنان که در سوره حمد ذیل کلمه (صراط) وجه آن را گفته ایم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۱

بیان آیه ۱۲۳- ۱۲۴ ... ص : ۶۱

قرائت ... ص : ۶۱

بقرائت مکی و بصری کلمه «یدخلون» در اینجا و در سوره مریم و حم، بضم یاء و بقرائت دیگران بفتح یاء است.

قرائت فتح بمناسبت این است که در قرآن آمده: «ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ» (سوره ق ۳۴) و قرائت ضم باین مناسبت که باید آنها را در بهشت داخل سازند.

لغت ... ص : ۶۱

امانی: جمع امنیه بر وزن افعولته، آرزو.

نقیر: نکته ای در پشت هسته خرما.

اعراب ... ص : ۶۱

لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ، یعنی: «لیس الامر بامانیکم». حذف اسم لیس بقرینه دلالت کلام است وَ لا یَجِدْ: مجزوم و عطف بر جزا (یجز).

وَ لا أَمانِیِّ أَهْلِ الْکِتابِ: در اینجا باید وقف کرد و وقف تام است. سپس جمله بعد استیناف شده است.

وَ مَنْ یَعْمَلْ: در محل رفع مبتدا مِنَ الصَّالِحاتِ: «من» در اینجا زاید و به قولی به معنای تبعیض است، زیرا انسان همه صالحات را نمی تواند انجام دهد. برخی گویند: برای بیان جنس است.

وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ: ابتدا «هو مؤمن» را مفرد، سپس «اولئک» را جمع آورده است. اول به اعتبار لفظ «من» که مفرد است و دوم باعتبار معنای «من» که جمع است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۲

شان نزول ... ص : ۶۲

برخی گفته اند: مسلمانان و اهل کتاب بر یکدیگر فخر فروشی کردند. اهل کتاب گفتند: پیامبر ما پیش از پیامبر شما و کتاب ما پیش از کتاب شماست و ما پیش خداوند از شما مقرب تریم. مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما بر کتب دیگر داوری می کند و دین ما اسلام است. از اینرو این آیه نازل شد. اهل کتاب گفتند: ما و شما برابر هستیم. از اینرو آیه بعد: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ» نازل شد و مسلمانان را اهل رستگاری معرفی کرد. این قول از ضحاک و قتاده است.

مجاهد گوید: یهود گفتند: «نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (سوره مائده ۱۸ یعنی ما پسران و دوستان خداییم) اهل کتاب گفتند: «لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری » (سوره بقره ۱۱۱ به بهشت نمی رود جز آنکه یهودی یا مسیحی باشد) از اینرو این آیه نازل شد.

مقصود ... ص : ۶۲

اشاره

آیات پیش، مردم نیکو کار را نوید سعادت جاودانی و مردم فرو مایه و بد کار را تهدید به عذاب طاقتفرسای جهنم کردند. اکنون بدنبال آن آیات می فرماید.

لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ: مسروق و سدی گویند: یعنی ای مسلمانان، پاداش و کیفر خدا به آرزوهای شما بستگی ندارند. مجاهد و ابن

زید گویند: خطاب به مشرکین قریش است. زیرا آنان می گفتند. ما مبعوث نخواهیم شد و عذابی نخواهیم کشید.

وَ لا أَمانِيِّ أَهْلِ الْكِتابِ: همچنین عذاب و ثواب خداوند، به آرزوهای اهل کتاب- یعنی یهودی و نصاری- بستگی ندارند، زیرا آنان نیز می گفتند: جز یهودیان و مسیحیان، کسی داخل بهشت نمی شود.

از عبارت اخیر بر می آید که خطاب متوجه مسلمانان نیست، زیرا در قرآن از «امانی» و آرزوهای مسلمانان

سخنی بمیان نیامده است، بلکه سابقاً (در آیه ۱۱۹ و ۱۲۰ از قول شیطان نقل شد که او در دل کافران ایجاد آرمان ها و آرزوها می کنـد. بنـا بر این منـاسب است که این خطاب متوجه همان ها باشـد و قول دوم (قول مجاهـد و ابن- ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۳

زیـد) صـحیح است. در مورد مردم مؤمن در آیه بعد، وعده و نویدی داده است نسـبت به بهشت جاودانی که منتهای آرمانها و آرزوهاست. پس آرزوی ایشان نسبت به پاداش اخروی بی مورد نیست.

مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ: هر کس کاری زشت کند، کیفر آن را خواهد دید.

منظور از بد کاران چه کسانی هستند؟ ... ص : ۶۳

۱- مقصود از کار زشت، هر گونه گناهی است: خواه صغیره باشد، خواه کبیره.

پس هر کس که مرتکب گنـاهی کوچـک یا بزرگ شود، کیفر آن را در دنیا یا در آخرت، خواهـد دیـد. این بیان، از عایشه و قتـاده و مجاهـد است. از ابو هریره روایت شـده است که: چون این آیه نـازل شـد، گریسـتم و محزون شـدیم و خـدمت پیـامبر گرامی اسـلام عرض کردیم: این آیه، هیـچ چیز را بـاقی نگـذاشت. فرمود: بخـدایی که جـانم در قبضه قـدرت اوست، حقیقت همین است که این آیه بیان می دارد، ولی به شما نویدی امید- وار کننده می دهم: هر مصیبتی که به شما برسد، باعث تخفیف گناهـان شـما می شود، حتی آن خـاری که در پـای شـما بخلـد. همین روایت را واحـدی در تفسـیر نیز آورده است. قاضـی ابو عـاصم قاری عامری می گویـد: این آیه برای پاسـخ توهم و خیال بی اساس کسانی است که معتقدنـد: با بودن ایمان، معصـیت زیانی ندارد، هم چنان که با بودن

کفر، طاعت سودی ندارد.

۲- منظور مشرکین قریش و اهل کتاب است. این قول از حسن و ضحاک و ابن- زید است. گویند: این آیه مثل: «وَ هَلْ نُجازِی إِلَّا الْکَفُورَ» است (سوره سبا ۱۷ یعنی آیا جز کافر را کیفر می دهیم؟) ۳- مقصود از کار زشت، شرک است. این قول از ابن عباس و سعید بن جبیر است.

وَ لا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً: کسی که مرتکب کار زشت شود و خدای را معصیت و نافرمانی کند، برای خود دوستی که پشتیبانیش کند و از او دفاع و حمایت کند، و جلو عذاب و عقوبت را بگیرد، نمی یابد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۴

استدلال به آیه بر عدم عفو ... ص : ۶۴

برخی گفته اند: این آیه، دلیل است بر اینکه: عفو از گناهان، جایز نیست.

پاسخ کسانی که معتقدند که: عموم در لغت، دارای الفاظ مخصوصی نیست و هر لفظی ممکن است بمعنای عموم بکار رود، مسلم نمی دانند که این آیه شامل حال تمام کسانی که بنحوی از انحاء منکر کاری زشت می شوند، باشد. بلکه ممکن است مقصود، بعضی از آنان باشد، چنان که ابن عباس و جز او گفته اند:

و انگهی آنان اتفاق کرده اند بر اینکه: این آیه مخصوص است که توبه کند یا مرتکب معصیت صغیره شده باشد مشمول این آیه شریفه نیست.

پس آیه شریفه به اتفاق همه مفسران قرآن شامل حال دو دسته از گنهکاران- توبه کار و آنکه گناهش صغیره باشد- نمی شود حال که چنین است برای ما رواست که آنهایی که مورد تفضل الهی قرار گرفته و عفو خداوند شامل حالشان شده است، نیز از عموم آیه، جدا و مستثنی بدانیم. این مطلب- بحمد

اللَّه- آشکار است.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ: قيد ايمان، براى نشان دادن اين حقيقت است كه هيچ طاعت و عمل نيكويى بدون ايمان فايده ندارد.

فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً: زنان و مردانى كه با داشتن ايمان، كارى شايسته انجام دهند، داخل بهشت مى شوند و كمترين ستمى به آنها نمى رسد.

با اين آيه، خداوند متعال، همه اهل تكليف را- اعم از زن و مرد- وعده داده است كه هر گاه اهل ايمان باشند و خدا را به يكتايى پرستش كنند و پيامبر گرامى را تصديق نمايند، آنها را داخل بهشت گرداند و در آنجا سكونت دهد و از ثواب و مزدى كه استحقاق دارند به اندازه ذره اى از آن نكاهد.

هم چنان كه در آيه پيش، بطور عموم مردم بد كار را تهديد بكيفر كرد، در اين آيه نيز مردم نيكو كار را بطور عموم، وعده پاداش و بهشت داد، تا مؤمنين ميان بيم و اميد، قرار گيرند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۶۵

[سوره النساء (۴): آيات ۱۲۵ تا ۱۲۶] ... ص : ۶۵

اشاره

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلاً (۱۲۵) وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً (۱۲۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۶۵

و دين كى نيكوتر است از دين كسى كه در برابر خداوند سر تسليم فرود آورده، حال آنكه نكو كار است و بدون هيچگونه انحرافى پيرو كيش ابراهيم شده است؟

ابراهيم را خداوند بدوستى خود اختيار كرد.

براى خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمين است و خداوند بهمه چيزها محيط است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۲۵ و ۱۲۶ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۶

بیان آیه ۱۲۵- ۱۲۶ ... ص : ۶۶

لغت ... ص : ۶۶

خلیل: دوست، این کلمه مشتق از «خله» بمعنای دوستی است. ممکن است مشتق از «خلّت» بمعنای حاجت باشد و علت اینکه بدوست، خلیل گفته می شود این است که رفع حاجت دوست خود می کند. برخی گفته اند بخاطر این است که دوستها از زوایای قلبی و اسرار یکدیگر با خبرند و خللی که در زندگی هر یک واقع شود بدیگری ارتباط پیدا می کند: از اینرو، «خلیل» بمعنای نیازمند هم بکار رفته است. چنان که زبیر گوید:

و ان اتاه خلیل یوم مسغبه یقول لا غایب مالی و لا حرم

یعنی: اگر مستمندی در روز گرسنگی نزد او آید، گوید: ما لم غایب نیست و کسی را نومیدی و حرمان پیش من نخواهد بود.

ازهری گوید: خلیل یعنی کسی که بدوستی کسی اختصاص یافته است.

اعراب ... ص : ۶۶

دیناً: تمیز نسبت وَ هُوَ مُحْسِنٌ: جمله حالیه، محلا منصوب. همچنین جمله «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» در آیه پیش حنیفاً: حال و صاحب حال ضمیر «اتبع» که مقصود پیامبر است. ممکن است حال از «مِلَّهَ إِبْراهِیمَ» باشد. در این صورت می بایست دارای تاء تانیث باشد، لکن گاهی هم بدون تاء تانیث استعمال می شود مثل «ریح حریق» احتمال دیگر این است که حال از مضاف الیه یعنی ابراهیم باشد، لکن حال از مضاف الیه، کم است. نمونه آن در شعر نابغه آمده است:

قالت بنو عامر خالوا بنی اسد یا بؤس للجهل ضراراً لاقوام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۷

یعنی بنو عامر گفتند: بنی اسد را دریابید، چقدر جهالت به اقوام ضرر می زند! (ضرارا. حال است برای «الجهل» که در حکم مضاف الیه است) خلیلا: مفعول دوم برای «اتخذ»

مقصود ... ص : ۶۷

اشاره

اکنون خداوند در صدد معرفی کسانی است که سزاوار آن وعده ای هستند که در آیه پیش بیان کرد.

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً: این جمله، استفهام است، لکن معنای آن تقریر و تثبیت مطلبی است که ظاهراً از آن سؤال بعمل آمده است.

مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ: هیچکس نیست که از کسی که در برابر خداوند سر تسلیم فرود آورده، مطیع و فرمانبردار است، اعتقاد و ایمانش نیکوتر باشد. مقصود از کلمه «وجه» در اینجا ذات است مثل: «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سوره قصص ۸۸ یعنی هر چیزی تباه است مگر ذات خداوند) و خلاصه معنای آیه این است که: در برابر خداوند از اطاعت، منقاد است و در برابر پیامبر از راه تصدیق.

معانی دیگر ... ص : ۶۷

۱- گفته شده است که: «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» یعنی خداوند را بعبادت قصد کرده و مورد توجه قرار داده است. چنان که ابراهیم فرمود: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» (سوره انعام ۷۹ یعنی رویم را بسوی خدایی متوجه کرده ام که آفرید آسمانها و زمین را) ۲- برخی هم گفته اند: یعنی اعمال خود را برای خدا خالص گردانید و اعمال را مخلصانه بجای آورد.

وَ هُوَ مُحْسِنٌ: حال آنکه او نیکو کار است، یعنی کارهای نیکی انجام می دهد که خداوند به آن امر کرده است. برخی گفته اند: یعنی در گفتارها و کردارها نیکوست.

برخی گفته اند: محسن یعنی یکتا پرست. روایت شده است که از پیامبر گرامی اسلام، در باره «احسان» سؤال شد، فرمود: احسان این است که خدا را آن چنان پرستش کنی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۸

که گویی او را می بینی و اگر تو او را نبینی او

ترا می بیند.

وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ: بـدین و راه و رسم ابراهیم اقتـداء کنـد: آنچه ابراهیم بر آن بود و بفرزندان خود امر کرد که پس از او دنبال کنند و به آنها وصیت کرد که اقرار به توحید و عدل خداوند داشته، او را از آنچه لایق حضرتش نیست، منزه بدارند. قسمتی از راه و رسم و وصایای ابراهیم، نماز بسوی کعبه مقدس و طواف اطراف آن و سایر اعمال حج است.

حَنِیفاً: در حالی که از راه و رسم او هیچگونه انحرافی پیدا نمی کنند. معنای این کلمه در سوره بقره، گذشت.

وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا: خداونـد ابراهیم را خلیل خود گردانیـد. یعنی دوستی که در محبت او خللی نیست، زیرا دوستی بحد اعلا رسیده است. این دوستی دو جانبه است. معنای دوستی از جانب ابراهیم این است که با دوستان خدا، دوست و با دشمنان خـدا دشـمن است. معنای دوستی خداونـد، این است که او را در برابر بـد خواهان یاری می کند چنان که او را از آتش نمرود نجات بخشـید و آتش را بر او سـرد و سـلامت قرار داد و هم چنان که او را از شـر پادشاه مصـر- که بهمسر زیبای او- دل بسته بود. نجات داد و سر انجام او را امام و مقتدای انسانها گردانید.

زجاج گوید: رواست که او را «خلیل اللّه» گفته باشند زیرا خدا او را دوست داشته و با محبتی هر چه بیشتر، او را برگزیده است و او نیز خدا را با محبتی هر چه بیشتر و عالیتر بخداوند دل بسته است.

فراء و ابو القاسم بلخی گویند: ابراهیم را خلیل گویند: زیرا نیازمند خداوند بوده، باو

توکل کرده، دل از همه جا برکنده و یکباره دل به او سپرده است. اما اینکه فقط ابراهیم را خلیل نیامده است در حالی که همه آفریدگان نیازند رحمت او و هستند بخاطر این است که او نیازمندی است که برای رفع نیاز خود، کسی جز خداوند سراغ ندارد، پس در حقیقت، نیازمند حقیقی خدا اوست و این شرف و امتیازی است برای حضرت ابراهیم. این شرافت و امتیاز بنحوی دیگر نصیب حضرات موسی، عیسی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۹

و محمد ص نیز شده است که اولی را «کلیم اللَّه» و دومی را «روح اللَّه» و آخرین را «حبیب اللَّه» لقب داده است.

ابو علی جبایی گوید: ابراهیم (ع) را خلیل گفته اند، زیرا خداوند او را به صفاتی از قبیل انزال وحی و دیگر چیزها، مخصوص گردانیده، که دیگران را از آنها بهره ای نیست. علت اینکه تنها ابراهیم را خداوند این افتخار و امتیاز بخشید با اینکه همه پیامبران در زمان خود خلیل خداوند بوده اند، این است که آنها فقط دارای صفت نبوت بوده اند ولی ابراهیم دارای دو جهت بود، یکی نبوت یا انزال وحی و دیگری سایر امور. از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که فرمود:

«خداوند صاحب شما را خلیل خود گردانید» و منظور از «صاحب شما» وجود گرامی خودش بود.

وی گوید: همه اموری که ابراهیم بعنوان عبادت، انجام داده بود، پیامبر گرامی اسلام نیز انجام داد و چیزهایی هم بیفزود که ابراهیم انجام نداده بود.

وجه دیگری که در باره خلیل بودن ابراهیم، گفته اند، این است که. در تفسیر روایت شده که ابراهیم از مهمان ها پذیرایی می کرد و مستمندان

را اطعام می کرد، تا اینکه مردم گرفتار قحطی شدند. ابراهیم را دوستی در مصر بود. وی بامید آنکه از او کمکی بگیرد، رهسپار مصر گردید ولی از او چیزی دریافت نکرد. در موقع مراجعت، از بیابانی شنزار، عبور کرد. برای اینکه خانواده اش از اینکه دست خالی بر گشته است ناراحت نشوند، کیسه را پر از رمل کرد و به خانه آمد و چون خجالت می کشید، در گوشه ای بخفت و خوابش برد. آنها کیسه را گشودند و مقداری آرد از آن خارج کرده، خمیر کردند و نانی تهیه نمودند و برای او نیز آوردند. پرسید:

این نان را از کجا تهیه کرده اید؟ گفتند: از آن آردی که دوست مصری بتو داده بود.

ابراهیم گفت: او دوست من هست، لیکن مصری نیست! از اینرو خداوند او را خلیل نامید. این مطلب را علی بن ابراهیم در تفسیر خود با چند واسطه، از امام صادق (ع) نقل کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۰

سپس خداوند متعال بیان می کند که: علت اینکه ابراهیم را دوست خود گردانیده این نیست که بدوستی وی نیازی دارد، بلکه به خاطر طاعت ها و کوشش هایی است که ابراهیم در راه تحصیل خشنودی خداوند، انجام می داد از اینرو فرمود:

وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ: از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، هم پاداشی آنها و هم مالکیت آنها. بنا بر این او از همگان بی نیاز و همگان را به او نیاز است.

وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطاً: او همواره بکردار بندگان احاطه داشته است.

معنای احاطه داشتن این است که علم او از همه جهات

کامل و تمام است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۱

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۷] ... ص : ۷۱

اشاره

وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّساءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ فِي يَتامَى النِّساءِ اللاَّتِي لا تُؤْتُونَهُنَّ ما كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامى بِالْقِسْطِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِهِ عَلِيماً (۱۲۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۷۱

از تو می خواهند که احکام خدا را در باره زنان بیان کنی. بگو: خداوند حکم خود را در باره زنان بیان می دارد و خداوند بیان می دارد آنچه در قرآن بر شما خوانده می شود در باره دختران یتیمی که ارثشان را نمی دهید و میلی به ازدواج ایشان ندارید و در باره اطفال صغیر و در باره اینکه با یتیمان به عدالت رفتار کنید. و هر گاه نیکی بجای آورید، خداوند به آن داناست.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۲۷ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۲

بیان آیه ۱۲۷ ... ص : ۷۲

لغت ... ص : ۷۲

استفتاء، طلب حکم و فتوی، استقضاء نیز بمعنای طلب حکم و قضاوت است.

شاعر گوید:

تعالوا نفاتیکم أ اعیا و فقعس الی المجد أدنی ام عشیره حاتم

یعنی: بیایید تا از شما قضاوت این مساله را بخواهیم که آیا «اعیا و فقعس» به بزرگی نزدیکترند یا خانواده حاتم؟

وَ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ: در محل رفع، مبتداست و خبر آن حذف شده. يعنى «ما يتلى عليكم فى الكتاب يفتيكم فيهن». فراء گويد: ممكن است در محل جر و عطف بر ضمير «فيهن» باشد لكن اين مطلب چندان درست نيست، زيرا اسم ظاهر را عطف بر ضمير كردن نيكو نيست. برخى گفته اند: ممكن است عطف بر «النساء» باشد. يعنى: «يستفتونك فى النساء و فى ما يتلى عليكم فى الكتاب و فى- المستضعفين» فِي يَتامَى النِّساءِ: برخى گفته اند يعنى «فى النساء اليتامى» كه صفت به موصوف اضافه شده است. مثل: «كتاب الكامل» و «مسجد الجامع» و «يوم الجمعه» لكن محققان گويند اضافه صفت به موصوف جايز نيست، بلكه منظور زنانى است كه مادر يتيمان باشند يعنى «يتيم هاى زنان».

من گويم: ممكن است كه يتيمان از جمله زنان باشند يعنى «يتيمانى كه از زنان هستند» و اضافه بمعناى «من» (از) خواهد بود. چنان كه گفته مى شود: «خيار النساء» يعنى خوبان زنان، يا خوبانى كه از زنان هستند و «شرار النساء» يعنى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۷۳

بدان زنان، يا بدانى كه از زنان هستند و «صغار النساء» يعنى صغيران زنان يا صغيرانى كه از زنانند. و همچنين احتمال با سياق آيه مناسب تر است.

وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ: مجرور و عطف بر «يَتامَى النِّساءِ».

وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامى بِالْقِسْطِ: در محل

جر است به تقـدیر: «و مـا یتلی علیکم من الآیات فی یتامی النساء و فی المستضـعفین و فی ان تقوموا للیتامی بالقسط یفتیکم اللّه فیهن»

مقصود ... ص : ۷۳

اکنـون بـار دیگر به مسـاله زنـان و یتیمـان پرداخته و آنچه را در اول سـوره، در این بـاره بیـان کرده بود، کامـل گردانیـده، می فرماید:

وَ یَسْتَفْتُونَکَ: از تو فتوی می خواهند، یعنی می خواهند که احکام مشکل را برای ایشان بیان کنی.

فِی النِّسـاءِ: ای محمـد، از تو می پرسـند که حکم خود را در بـاره زنـان، اعم از آنچه بر ایشـان یا برای ایشان واجب است، بیان داری. بـدیهی است که قرینه نشـان می دهـد که سؤال آنهـا در بـاره زنـان، آنهم در امر دین، بر محور آنچه جایز است و آنچه جایز نیست و آنچه واجب است و آنچه واجب نیست، دور می زند.

قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ: بگو ای محمد: خداوند آنچه را که شما در باره مسائل زنان سؤال کرده اید، برای شما بیان می کند.

وَ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ: و آنچه در قرآن بر شما قرائت می شود، خداوند برای شما بیان می دارد. یعنی کتاب خدا- قرآن- واجبات و وظائف مربوط به ایشان را برای شما بیان می دارد.

فِی یَتامَی النِّساءِ اللَّاتِی لا تُؤْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ: در باره دختران صغیر و یتیمی که آنچه برای ایشان معین شده بود به ایشان نمی دهید. در باره این مطلب اقوالی است:

۱- ابن عبـاس و سـعید بن جبیر و مجاهـد گوینـد: یعنی آیاتی که در باره ارث دختران صـغیر و یتیم بر شـما قرائت شـده انـد و منظور آیات ارث است که در اول سوره بیان شدند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۴

مردم جاهلیت، رسمشان این

بود که ارث مولود را نمی دادنـد تا وقتی که بزرگ می شـد و همچنین ارث زنها را به بهانه اینکه آنها جنگ نمی کنند و دفاع از قبیله و حریم خانواده از عهـده ایشان بیرون است، نمی دادنـد. از اینرو خداونـد آیات ارث را نازل فرموده پس مقصود از «لا تُؤْتُونَهُنَّ مـا كُتِبَ لَهُنَّ» (آنچه برای ایشـان نوشـته شـده، به ایشان نمی دهیـد) همین ارث آنهاست. این معنی از امام باقر (ع) نیز روایت شده است.

۲- از عـایشه نقـل شـده است که: منظور از «لاـ تُؤْتُونَهُنَّ ما كُتِبَ لَهُنَّ» مهر آنهاست زیرا آنان مهر دختران یتیم را به ایشان نمی دادند. از اینرو خداوند متعال از این کار نهی کرده، فرمود: اگر می ترسید که در باره یتیمان عدالت نکنید، زنان پاکیزه دیگری را بعقـد خود در آوریـد. منظور از «مـا يُتْلى عَلَيْكُمْ» (چیزی که برای شـما قرائت شـده) آیه شـریفه: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا ...» (همین سوره آیه ۳) می باشد. جبایی نیز همین را اختیار کرده است.

طـبری قول اول را پـذیرفته و بر این قول اعتراضـی وارد کرده است که: مهر از چیزهـایی نیست که بـدون زنـاشویی برای زنـان واجب باشد. پس زنی که ازدواج نکرده مهری برای او نیست.

۳- حسن و قتاده و سـدی و ابو مالك و ابراهیم گویند: مقصود از «لا تُؤْتُونَهُنَّ ما كُتِبَ لَهُنَّ» ازدواج است که در آیه «وَ أَنْكِحُوا الْأَيـامى ...» (سوره نور ۳۲ یعنی عزبها را همسر بدهیـد) سـفارش شده، زیرا سـرپرست دختران یتیم ایشان را از ازدواج منع می کرد.

اینان گویند: مردی که دختر یتیمی را در سرپرستی داشت و دختر چندان جالب نبود که رغبتی بازدواج با او داشته باشد و

در عین حال دارای ثروتی هم بود، او را در خانه حبس می کرد بانتظار اینکه بمیرد و ثروتش را تصاحب کند.

سدی گوید: جابر بن عبد اللّه انصاری دختر عموی نابینایی داشت که از پدر مالی به ارث برده بود، جابر خود میلی بازدواج با او نداشت و او را از ازدواج با دیگران ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۵

هم منع می کرد. از ترس اینکه همسرش مال را تصاحب کند، از اینرو در این باره از پیامبر گرامی اسلام سؤال کرد و این آیه نازل گردید.

وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ: بنا بر معنای او ۳ یعنی شما میلی بازدواج با ایشان ندارید و ثروتشان را در اختیارشان قرار نمی دهید، تا دیگری بازدواج ایشان تمایل پیدا کند.

پس دو ستم در حق ایشان می کنید. یکی اینکه مالشان را نمی دهید تا دیگری با ایشان ازدواج کند، دیگری اینکه خودتان هم با ایشان ازدواج نمی کنید.

بنا بر معنای ۲ یعنی شما میل دارید که بخاطر جمالشان یا بخاطر ثروتشان با ایشان ازدواج کنید.

وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدانِ: و خداوند حکم می کند شما را در باره صغیران و ضعیفان که حقوقشان را بدهید. رسم عرب این بود که ارث پسران و دختران صغیر را نمی دادند. حکم خداوند در این باره این است که: «وَ آتُوا الْيَتامى أَمْوالَهُمْ» همین (سوره آیه ۲ یعنی اموال یتیمان را به ایشان بدهید.)

وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامى بِالْقِسْطِ: و نیز خداوند حکم می کند که نسبت به یتیمان، در جانشان وارثشان و مالشان و تصرفاتشان و دادن هر حقی که دارند، چه صغیر و چه کبیر و چه دختر و چه پسر باشند، عادلانه رفتار نمایید. اشاره

است به آیه: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى » (همین سوره ۳) وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ: شما مردم مؤمن هر گونه عدالت و نیکی که در باره یتیمان و زنان انجام دهید و هر اندازه که به امر خداوند و طاعتش گرایش پیدا کنید.

فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِهِ عَلِيماً: خداوند بآن همواره دانا بوده و خواهد بود. بنا بر این شما را طبق عملتان پاداش می دهد و هیچ چیز نزد او ضایع نمی شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۰] ... ص : ۷۶

اشاره

وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۱۲۸) وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۲۹) وَ إِنْ يَتَفَرَّقا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ كانَ اللَّهُ واسِعاً حَكِيماً (۱۳۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۷۶

و اگر زنی از بی میلی یا کناره گیری شوی خود، بیم دارد، گناهی بر ایشان نیست که میان خود آشتی بر قرار کنند و آشتی بهتر از جدایی است و بخل، غریزی انسانهاست و اگر نیکی کنید و تقوی داشته باشید، خداوند بکردار شما آگاه است.

و شما هرگز قادر نیستید که میان زنان- از همه جهات- عدالت کنید، اگر چه آزمندی کنید، بنا بر این بکلی از وظائف خود منحرف مشوید تا در نتیجه آنها را معلق نسازید- که نه دارای شوهر باشند و نه بدون شوهر- و اگر اصلاح کنید و تقوی پیشه کنید، خداوند آمرزگار و رحیم است. و اگر از یکدیگر جدا شوند، خداوند از رحمت بیکرانش هر دو را بی نیاز می سازد و خداوند واسع و حکیم است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۷

بیان آیه ۱۲۸ ... ص : ۷۷

قرائت ... ص : ۷۷

کوفیان قرائت کرده اند «ان یصلحا» بضم یاء و سکون صاد و کسر لام و دیگران «یصالحا» بفتح یاء و تشدید صاد و فتح لام.

بدیهی است که قرائت «یصالحا» از باب تفاعل مناسبتر است. بزعم سیبویه «یصلحا» از باب تفعل هم قرائت شده است. قرائت او نیز بی مناسبت نیست زیرا باب افعال در موارد دیگر استعمال شـده است مثل: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما» (سوره الحجرات ۹ یعنی میان ایشـان اصـلاح کن) کلمه «صـلحاً» بنـا بر قرائت بـاب افعـال مفعول به است و بنا بر قرائت باب تفاعل نیز ممکن است مفعول به باشد زیرا این فعل متعدی هم استعمال شده است و ممکن است مفعول مطلق و جانشین «تصالح» باشد.

لغت ... ص : ۷۷

نشوز: معنای آن در همین سوره گذشت.

شحّ: افراط در حرص، خواه حرص نسبت بمـال باشـد یـا چیز دیگر. فرق آن با بخل، این است که: بخل اختصاص بمال دارد. شاعر گوید:

لقد کنت فی قوم علیک اشحه بفقدک الا ان من طاح «۱» طائح

یودون لو خاطوا علیک جلودهم و هل یدفع الموت النفوس الشحائح

یعنی: تو در میان مردمی بودی که از فقدان تو سـخت ناراحت بودند، لیکن کسی که هلاک شد، از بین رفته است. دوست می دارند که پوست بدن خود را بر تو بدوزند و ترا از خطر حفظ کنند ولی آیا نفوس دوستدار، مرگ را می توانند دفع کنند؟!

---

(۱)- یعنی هلاک شده.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۷۸

اعراب ... ص : ۷۸

إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ: یعنی «ان خافت امرأه خافت» و فعل دوم مفسر فعل محذوف اول است و اضمار فعل پیش از ذکر آن است که به مناسبت تفسیری که از آن می شود:

شان نزول ... ص : ۷۸

ابو جعفر و سعید بن مسیب گویند: دختر محمد بن سلمه، زنی مسنی بود همسر رافع بن خدیج. وی همسر دیگری داشت که جوان بود، از این رو زن پیر را طلاق داد و موقعی که نزدیک بود عده اش به پایان رسد، به او گفت: اگر مایل هستی، بتو رجوع می کنم، به شرطی که اگر زن جوان را بر تو مقدم دارم، صبر کنی. او قبول کرد و با یکدیگر آشتی کردند. این همان صلحی است که خداوند در باره آن آیه نازل فرمود.

ابن عباس گوید: سوده دختر زمعه، همسر پیامبر گرامی اسلام، ترسید که پیامبر او را طلاق گوید. از اینرو گفت: مرا طلاق مده و مثل همسران دیگر از من نگهداری کن، لکن روز مرا برای عایشه قرار ده، پس این آیه نازل گردید.

مقصود ... ص : ۷۸

قبلا پیرامون حکم نافرمانی زن، سخن گفته شد. اکنون در پیرامون کجروی و نافرمانی مرد نسبت بهمسر خود گوید:

وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً: اگر زنی علم یا گمان پیدا کند که شوهرش بواسطه زشتی یا بالا بودن سن یا جهتی دیگر، خود را از او بالاتر می داند و به زنی دیگر توجه دارد ...

أَوْ إِعْراضاً: یا اینکه از او یا پاره ای از منافع و حقوقی که باید نسبت باو ادا کند، اعراض و انصراف دارد. برخی گفته اند: منظور از اعراض، ترک زن و ظلم در باره او و میل بسوی زن دیگری است.

فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً: بر هیچیک از آن دو، گناهی نیست که میان خود آشتی بر قرار کنند، گو اینکه زن، روز خود را یا پاره ای از حقوق خود را از ترجمه

قبيل نفقه و كسوت و ... بشوهر ببخشد و از اين راه عواطف او را بخويش جلب نمايد تا رشته زناشوى و پيوند خانواده گسسته نشود.

وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ: اگر از اين راه ميان زن و شوهر، آشتى برقرار شود، بهتر از اين است كه پس از مدتى الفت و همبستگى، حالا كار بجدايى بكشد.

بديهى است كه اين چنين صلحى بستگى برضا و ميل زن دارد. اگر زن بچنين گذشتها و چشمپوشى ها مايل نباشد، وظيفه مرد است كه نفقه و كسوت و قسمت او را تماماً بدهد و گرنه طلاقش دهد.

اصحاب و تابعين كه در ميان ايشان على ع، ابن عباس، سعيد بن جبير: عطا و سدى و ديگران هستند، چنين گفته اند.

وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ: در باره معناى اين جمله اختلاف است.

۱- ابن عباس و سعيد بن جبير و عطا و سدى گويند: يعنى زنها از اينكه از حقوق خود، چشمپوشى كنند، بخل مى ورزند و ميل دارند همه حقوق خود را بطور كامل استيفا نمايند.

۲- ابن وهب و ابن زيد گويند: يعنى هر كدام از زن و شوهر بحق خويش بخل مى ورزند. زن از اينكه از حق و نفقه و كسوت و قسمت و ... چشمپوشى كند، بخل مى ورزد و شوهر از اينكه حقوق زنى را بدهد كه تمايلى به او ندارد، بخلى مى ورزد. اين معنى اعم است.

وَ إِنْ تُحْسِنُوا: خطاب بمردان است. يعنى اگر شما در برابر زنانى كه به آنها علاقه نداريد، نيكى و صبر پيشه كنيد.

وَ تَتَّقُوا: و از ظلم كردن بر ايشان نسبت به نفقه و كسوت و معاشرت پسنديده، خوددارى كنيد. بقولى يعنى:

اگر در گفتار و کردارتان نیکی کنید و از معصیت خدا بپرهیزید ...

فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً: خداوند بکردار و رفتار شما نسبت به ایشان آگاه است و آن کردارها را حفظ می کند و پاداش آن را به شما می دهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۰

بیان آیه ۱۲۹- ۱۳۰ ... ص : ۸۰

لغت ... ص : ۸۰

استطاعت: قوت، قدرت، توانایی سعه: گشایش، مخالفت تنگی. یکی از صفات خداوند: واسع است که در باره معنای آن اختلاف شده است. برخی گویند: یعنی بخشش او وسعت دارد و برخی گویند:

یعنی رحمتش وسعت دارد. مؤید این عقیده، آیه قرآن «وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ» (سوره اعراف ۱۵۶ یعنی رحمت من همه چیز را فرا گرفته است) و برخی هم گفته اند:

یعنی قدرتش وسیع و بی پایان است.

مقصود ... ص : ۸۰

در آیه پیش، در باره ناسازگاری و صلح زنان و شوهران، راهنمایی هایی کرد و اکنون می گوید: سازش و صلح و هر گونه گذشت و همکاری باید در حدود توانایی باشد.

می فرماید:

وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ: شما نمی توانید از لحاظ محبت قلبی میان زنان مساوات بر قرار کنید، اگر چه در این راه حد اکثر حرص و اشتیاق از خود نشان دهید، زیرا این کار، از اختیار شما بیرون است و بنا بر این در باره آن تکلیف و وظیفه ای متوجه شما نیست و مؤاخذه ای ندارید. این معنی از ابن عباس و حسن و قتاده است.

برخی گفته اند: منظور این است که شما نمی توانید از تمام جهات: نفقه، لباس بخشش، مسکن، مصاحبت، نیکی و گشاده رویی و ... عدالت کنید و میان زنان مساوات برقرار کنید. یعنی این کارها بر شما آسان نیست، بلکه سنگین و دشوار است، زیرا میل و علاقه قلبی شما به ایشان یکسان نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۱

فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ: بنا بر این تمایلات خود را یکسره از آنهایی که چندان مورد علاقه شما نیستند، بر نگیرید. زیرا اینکار شما را نسبت به آنها به ستم

می کشاند، در نتیجه از انجام تکالیف واجب خویش- قسمت، نفقه، لباس و معاشرت نیکو- سر باز می زنید.

فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَهِ: و سر انجام آنهایی که مورد علاقه شما نیستند، معلق می- گذارید، یعنی در شرایطی قرار می دهید که نه مانند زنان شوهردار هستند و نه مانند زنان بی شوهر، که آزاد باشند و پی کار خود روند. این معنی از ابن عباس، حسن، مجاهد، قتاده و دیگران است. از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز روایت شده است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: مردی از زنادقه «۱» از ابو جعفر احول ۲ پرسید:

چرا آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَهً» (همین سوره آیه ۳ یعنی اگر بترسید که میان زنان عدالت نکنید، یک زن بگیرید) و آیه: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ» با هم سازگار نیستند زیرا در آیه قبل می گوید: اگر بترسید که عدالت نکنید ... و تصدیق کرده است که عدالت ممکن است ولی در این آیه، گفته است عدالت، ممکن نیست؟ ابو جعفر می گفت که از جواب عاجز ماند و موقعی که بمدینه رفت، مطلب را از امام صادق (ع) سؤال کرد. حضرت فرمود: منظور از عدالت در آیه اول، عدالت در نفقه و منظور از عدالت، در آیه دوم، عدالت در محبت است، زیرا هیچکس قادر نیست که میان زنان از لحاظ محبت، عدالت بر قرار کند. ابو جعفر گفت: هنگامی که مراجعت کردم، این جواب را به اطلاع آن مرد زندیق رسانیدم. گفت: این جواب را از حجاز آورده ای.

---

(۱)- زنادقه جمع زندیق است که ظاهراً معرب «زندیک» پهلوی است. برخی احتمال داده اند که معرب

«صدیق» یا «صدوق» یا «زدوکم» عبری و آرامی است ولی بعید است. مقصود از زنادقه، مانویان هستند که به عقیده زردشتیان، به دروغ و فریب، آیین خود را آسمانی خواندند. اما در تاریخ مجادلات اسلام، هر فرد مانوی و هر ثنوی بطور مطلق و هر قائل بنور و ظلمت و کسی که به آخرت ایمان نداشته باشد و کسی که بقدم عالم معتقد و حدوث و خلق آن را منکر باشد و کسی که ایمان ظاهر کند و به باطن کافر باشد، زندیق خوانده شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۲

ابو قلابه از پیامبر روایت کرده است که: آن بزرگوار، اوقات را میان زنان قسمت می کرد و می فرمود: خدایا، این است تقسیم من در آنچه قدرت دارم بنا بر این مرا بر آنچه قدرت ندارم، ملامت مکن.

وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا: اگر در قسمت میان زنان و بر قراری مساوات میان ایشان، از لحاظ نفقه و ... بصلاح گرایید و خدا را در امور زنان مورد نظر قرار دهید و از انحرافی که خداوند شما را از آن منع کرده، خودداری کنید و یکی را بر دیگری ترجیح ندهید ...

فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً: گناهان گذشته شما را- در این خصوص- اگر توبه کنید و براه راست بر گردید و میان آنها مساوات بر قرار کنید، می آمرزد و شما را رحمت می کند و از کیفر شما چشمپوشی می کند. هم چنان که با پیشینیان نیز چنین می کرد.

امام صادق (ع) بنقل از پدران خود فرمود: پیامبر گرامی اسلام در دوره بیماری اوقات را میان زنان تقسیم و میان آنها گردش می کرد.

و روایت شده است

که علی (ع) دارای دو همسر بود و روزی که نوبت یکی از آنها بود، در خانه دیگری وضو نمی گرفت.

معاذ بن جبل دارای دو همسر بود که در بیماری طاعون هر دو با هم جان سپردند.

برای دفن آنها قرعه انداخت تا معلوم شود که کدام یک را پیش از دیگری بخاک سپارد.

وَ إِنْ يَتَفَرَّقا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ: اگر هر کدام از آنها از مصلحت دیگری امتناع کند، بطوری که زن حق خود را در مورد قسمت و نفقه و لباس و حسن معاشرت، بطور کامل بخواهد و مرد هم از اجابت او خودداری کند و کار آنها بطلاق و جدایی بکشد، خداوند از فضل و روزی بیکران خود هر دو را بی نیاز می گرداند.

وَ كانَ اللَّهُ واسِعاً حَكِيماً: خداوند همواره نسبت به بندگان خویش، دارای فضل بیکران بوده و هست و در تدبیرهای خود نسبت به ایشان حکیم است این آیه، دلالت دارد بر اینکه روزی ها همه بدست خداوند است و اوست که بحکمت خود عهده دار روزی خلایق است. اگر چه گاهی این روزی را بدست برخی از بندگان خود قرار می دهد و مثلا روزی زنان را بدست مردان می دهد که طبق مشیت و مصلحت اوست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۴] ... ص : ۸۳

اشاره

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً (۱۳۱) وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۳۲) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ

وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ وَ كانَ اللَّهُ عَلى ذلِكَ قَدِيراً (۱۳۳) مَنْ كانَ يُرِيدُ ثَوابَ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ كانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۱۳۴)

«۱»

ترجمه ... ص: ۸۳

و برای خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و ما وصیت کردیم آنهایی را که پیش از شما دارای کتاب بودند و شما را که از خدا بپرهیزید و اگر کفر بورزید، برای خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و خداوند بی نیاز و سزاوار حمد است. و برای خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و خداوند در وکیل بودن و حافظ همه اشیا بودن، کافی است.

اگر بخواهید شما را ای مردم، می برد و قوم دیگری می آورد و خداوند بر اینکار تواناست. کسی که ثواب دنیا را بخواهد، پس پیش خداوند ثواب دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بیناست.

---

(۱)- آیه ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ سوره چهار نسأ جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۴

بیان آیه ۱۳۱- ۱۳۲ ... ص : ۸۴

مقصود ... ص : ۸۴

پس از آنکه خداوند خبر داد که هر یک از زن و شوهر را بفضل خود پس از جدایی بی نیاز می گرداند، مطلبی را بیان می کند که مردم را راغب می سازد که خیر و خوشی را از وی مسألت دارند، از اینرو می فرماید:

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ: برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. در اینجا خبر از کمال قدرت و توسعه قلمرو حکومت خود می دهد. یعنی کسی که مالک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، می باشد، برایش دشوار نیست که بعد از جدایی و تنهایی، اسباب بی نیازی و انس فراهم گرداند. سپس وصیت و تقوی را که خیر دنیا و آخرت در آن است، بیان داشته، می فرماید:

وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ

مِنْ قَبْلِکُمْ: مقصود یهودیان و مسیحیان و جز آنهاست.

وَ إِیَّاکُمْ: و شما مسلمانان را در کتاب آسمانی، قرآن أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ: ما به آنهایی که پیش از شما دارای کتاب بودند و به شما توصیه کردیم که از معصیت خدا و مخالفت امر و نهی او اجتناب کنید، تا گرفتار کیفر، نشوید.

وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ: و اگر شما سفارش خداوند را منکر شوید و مخالفت کنید، او راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است و کفران و سر پیچی شما او را ضرر نمی زنند.

اشاره به این است که: امر امتها باطاعت و نهی ایشان از معصیت، به خاطر اینکه جمعیت بیشتری بدست آورد و کمکی از آنها بگیرد و بوسیله ایشان رفع نیازی کند، نیست، زیرا مالکیت و سلطنت آسمانها و زمین و همه چیزهایی که در آنها هستند، از ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۵

اوست. نه ضعیف است که بخواهد تحصیل نیرو کند، نه محتاج است که بخواهد رفع حاجت کند و نه عاجز است که بخواهد، قدرتی بکف آورد. بنا بر این امرها و نهی های او بخاطر نعمت و منت و رحمت او نسبت به ماست.

وَ کانَ اللَّهُ غَنِیًّا حَمِیداً: او هرگز بخلق احتیاجی نداشته، بلکه خلق همگی محتاج او هستند. او نسبت به شما کارهایی نیکو کرده و نزد شما نعمتهایی نیکو بودیعت گذارده است که سزاوار حمد و ستایش است. شما کاری کنید که نعمتهای خداوند دوام پیدا کند و از شما قطع نشود. یعنی از معصیتش بپرهیزید و بسوی طاعتش بشتابید. سپس فرمود:

وَ لِلَّهِ

ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ كَفی بِاللَّهِ وَكِیلًا: او حافظ همه چیز است و هیچ چیز از علم او پوشیده نیست و از حفظ و تدبیر هیچ چیز خسته نمی شود و با وسعت قلمرو حكومتش به كسی نیاز ندارد.

چرا «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ» سه بار تكرار شد؟

برخی گفته اند: به منظور تاكید و یاد آوری است. برخی هم گفته اند: بخاطر این است كه سه مطلب را آشكار سازد:

۱- بیان اینكه اطاعت خدا در آنچه دستور می دهد، واجب است، زیرا حكومت آسمانها و زمین از اوست.

۲- بیان اینكه خداوند از مردم بی نیاز است و مردم باو حاجت دارند و سزاوار حمد است زیرا حكومت آسمانها و زمین از اوست.

۳- بیان اینكه حفظ و تدبیر مردم از اوست، زیرا حكومت آسمانها و زمین از اوست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۶

بیان آیه ۱۳۳- ۱۳۴ ... ص : ۸۶

مقصود ... ص : ۸۶

در آیات پیش بیان فرمود كه او را بخلق نیازی نیست، زیرا بر آسمانها و زمین حكومت می كند. اكنون بیان می كند كه او نسبت به خلق خویش كمال قدرت را دارد و می تواند مخلوقات خود را هلاك كند یا نجات بخشد و پس از نابود كردن، در جای آنها افرادی دیگر قرار دهد. از اینرو می فرماید:

إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْكُمْ أَیُّهَا النَّاسُ: ای مردم، اگر خدا بخواهد، شما را هلاك و نابود می سازد. برخی گفته اند: این جمله محذوفی دارد. یعنی اگر بخواهد شما را نابود كند، نابودتان می كند.

وَ یَأْتِ بِآخَرِینَ: و مردی دیگر جز شما را می آورد كه پیامبرش را یاری و پشتیبانی كنند.

در روایات است كه چون این آیه نازل شد، پیامبر گرامی اسلام دست خود را بر

پشت سلمان زد و گفت: «آنان کسان این، هستند» یعنی ایرانیان عجم.

وَ كانَ اللَّهُ عَلى ذلِكَ قَدِيراً: خداونـد همواره بر این کار قادر بوده و هست و می توانـد قومی را بقومی تبدیل کند و مردمی را فانی کند و دوباره باز گرداند. سپس در باره عظمت ملک و قدرت خود و اینکه پاداش دو جهان در کف اوست، می فرماید:

مَنْ كانَ يُرِيدُ ثَوابَ الدُّنْيا: آنان که غنیمت و منافع دنیا را می خواهند ...

در اینجـا از حـال کسـانی خبر می دهـد که نسـبت به جناب محمـد ص اظهار ایمان کردنـد ولی دو روی و نفاق می کردنـد و مقصودشان این بود که از مال دنیا بهره ای بر گیرند.

فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ: خداوند مالک دنیا و آخرت و پاداش آنهاست. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۷

بنا بر این مردمی که جهاد می کنند، پاداش دنیا و آخرت را می جویند. این معنی از ابو علی جبایی است.

برخی گفته انـد: این آیه تهدیـدی است برای منافقـان، چه ثواب آنها همان غنایمی است که در این دنیا در جنگها بـدست می آورنـد و امنیت مـالی و جـانی و خـانوادگی که در پناه اسـلام، نصـیب ایشان می شود. ولی در آخرت، ثواب آنها آتش جهنم خواهد بود.

وَ كانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً: او را همواره صفتی است که بخاطر آن شنیدنیها را می شنود و دیدنیها را می بیند و این صفت، همان صفت حیـات و بی آفت بودن اوست. برخی گفته انـد: ذکر این جمله بخاطر این است که بیان کنـد که او سـخن منافقان را در وقت خلوت، می شنود و از اسرار آنها و نفاق آنها با خبر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶،

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۳۶] ... ص : ۸۸

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۱۳۵) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً (۱۳۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۸۸

ای مردمی که ایمان آورده اید، همواره بعدالت قیام کنید و برای خدا، شهادت بدهید، اگر چه به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد. اگر کسانی که در باره ایشان شهادت می دهید، ثروتمند یا مستند باشند، خداوند به حال ایشان ناظرتر و اولی است تا شما، بنا بر این بخاطر عدالت و اهمیت آن، پیروی هوی و هوس مکنید و اگر مسامحه یا اعراض کنید، خداوند بکردار شما آگاه است.

ای مردمی که ایمان آورده اید، بخدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده است و کتابی که پیش از او نازل شده، ایمان بیاورید. و کسی که به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولانش و روز قیامت، کفر بورزد، بگمراهی دوری کشانده شده است.

---

(۱)- سوره نساء آیات ۱۳۵ تا ۱۳۶ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۸۹

بیان آیه ۱۳۵ ... ص : ۸۹

قرائت ... ص : ۸۹

ابن عامر و حمزه «ان تلو» بضم لام و یک واو ساکن و دیگران «تلووا» به سکون لام و دو واو- که اولی مضموم و دومی ساکن است- قرائت کرده اند.

قرائت اول، به خـاطر این است که فعـل از «ولا‌یت» بمعنـای توجه و مخالف اعراض باشـد. پس معنای آیه این است: اگر روی آورید یا اعراض کنید، خداوند به اعمال شما گواه است و نیکو کار را پاداش و بد کار را کیفر می دهد.

وجه قرائت دوم این است که کلمه از «لیّ» بمعنـای اعراض باشـد. بنـا بر این مثـل اینکه: گفته است «و ان تعرضوا او تعرضوا» و تکرار لا‌زم می آیـد لکن این موضـوع، در قرآن کریم و ادبیـات عرب. نظـایری دارد. مثـل: «لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ» (سوره المنافقین ۵

یعنی سرهای خود بپیچند و آنها را ببینی که اعراض کنند) و مثل: «فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (سوره حجر ۳۰ یعنی فرشتگان همگی و دسته جمعی سجده کردند) و مثل: «و هنداتی من دونها النأی و البعد» در اینجا کلمه های «نای» و «بعد» دارای یک معنی هستند و مثل: «الفی قولها کذباً و میناً» که در اینجا «کذب» و «معین» دارای یک معنی هستند. برخی گفته اند: ممکن است اصل «تلوا» هم «تلووا» باشد و عین الفعل تبدیل به همزه و حذف شده باشد.

لغت ... ص : ۸۹

قسط و اقساط: عدل قوّام: صیغه مبالغه از «قیام»، یعنی کسی که به قیام عادت دارد.

لیّ: دفع. در حدیث است که:

«لیّ الواجد ظلم»

یعنی مسامحه شخصی غنی در پرداخت حقوق، ستمکاری است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۰

اعراب ... ص : ۹۰

شهداء: حال از ضمیر «قوّامین» که همان «الَّذِينَ آمَنُوا» است و ممکن است خبر «کونوا» باشد و دو خبر داشته باشد و ممکن است صفت «قوامین» باشد.

إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما: تثنیه ضمیر بملاحظه این است که خداوند به بی نیازی غنی و فقر فقیر، اولی است، زیرا هر دو از جانب اوست. برخی گفته اند:

تثنیه ضمیر بملاحظه این است که «او» بمعنای «واو» است. برخی گفته اند:

تثنیه ضمیر بخاطر این است که: غنی معین یا فقیر معین قصد نشده بنا بر این از لحاظ مجهول بودن، جایز است که ضمیر مفرد بآنها بر گردد و جایز است که ضمیر جمع برگردد و نقل شده است که در قرائت ابی «فاللّه اولی بهم» آمده است.

أَنْ تَعْدِلُوا: ممکن است منصوب و مفعول له باشد و ممکن است مجرور و بمعنای «لتعدلوا» باشد.

مقصود ... ص : ۹۰

چون قبلا فرموده بود که ثواب دنیا و آخرت، پیش خداوند است، در این آیه مردم را امر به عدالت و طرفداری از حق و ترک

ستم کرد و فرموده:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ: ای مردمی که ایمان آورده اید همواره به عدالت قیام کنید. یعنی باید عادت شما این باشد که در گفتار و کردار، بعدالت قیام کنید.

شُهَداءَ لِلَّهِ: شهداء جمع شهید است. خداوند بندگان خود را امر می کند که بر گفتار حق و شهادت براستی، ثابت قدم و پایدار باشند تا بسوی او تقرب پیدا کنند و خشنودی او را بدست آورند.

از ابن عباس است که: یعنی در شهادت های خود جانبدار حق باشید، خواه بضرر کسی باشد، خواه به نفع کسی و خواه این کسان به شما دور باشند و

یا نزدیک.

وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ: اگر چه شهادت شما بضرر خودتان یا پدر و مادر یا خویشاوندان نزدیک تان باشد. مع الوصف، باید بعدالت قیام کنید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۱

و بدرستی و حق شهادت دهید و بخاطر ثروت ثروتمندی یا تهیدستی فقیری از آن انحراف مجویید، زیرا خداوند متعال در اقامه شهادت میان آنها مساوات بر قرار کرده و هیچیک را بر دیگری ترجیح نداده است.

دلالت آیه ... ص : ۹۱

این آیه دلالت می کند که شهادت پدر برای فرزند و شهادت فرزند برای پدر، خواه به سود باشد خواه بزیان، جایز است، همچنین شهادت اقربای دیگر نسبت به یکدیگر مانعی ندارد.

عقیده ابن عباس هم همین است، زیرا می گوید: خداوند مؤمنان را امر کرده است که حق بگویند، اگر چه بزیان خودشان یا پدران و مادرانشان یا فرزندانشان باشد و از ثروتمندی بخاطر ثروتش و از مستمندی بخاطر درماندگیش جانبداری نکنند ابن شهاب زهری گوید: مسلمانان پیشین، بر این سیره بودند تا اینکه دوره های بعد فرا رسیدند و از مردم اموری ظاهر گردید که زمامداران را به اتهام آنها وا داشت و شهادت اشخاص مورد اتهام، ترک شد.

اما شهادت انسان بزیان خودش، منظور اقرار برای خصم است. پس اقرار برای خصم.

شهادت بزیان خویش می باشد و مورد قبول است لکن شهادت بسود خویش قبول نمی شود.

إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً: اگر اشخاصی که به سود آنها یا بزیان آنها شهادت داده می شود، ثروتمند یا تهیدست باشند، نباید در راه سخن حق و شهادت براستی مانعیت ایجاد شود.

فایده این سخن این است که: شاهد گاهی بخاطر ثروت کسی که شهادت بزیان او است و

گاهی بخاطر مستمندی کسی که شهادت به زیان اوست، از راه ترس یا دلسوزی و محبت، از ادای شهادت خود داری می کند و از این راه بفقیر ترحم یا به حشمت ثروتمند احترام می کند، از اینرو خداوند متعال فرمود: «فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما» یعنی خداوند به حال غنی و فقیر، ناظرتر و اولی است. بنا بر این از ادای شهادت بزیان فقیر، بخاطر ترحم و دلسوزی و از دادن شهادت به نفع ثروتمند، به خاطر اینکه از مال مورد شهادت بی نیاز است خود داری نکنید، زیرا خداوند متعال شما را به این کار امر کرده است و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۲

می دانید که غنی بی نیاز و فقیر مستمند است. شما وظیفه دارید که اوامر خدا را رعایت کنید که او بمصالح بندگان از شما داناتر است.

فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی : در ادای شهادت، از هوای نفس پیروی مکنید و بزیان کسانی که میان شما نگرانی و عداوت است، شهادت مدهید یا از ادای شهادت بسود ایشان بخاطر غرضی از اغراض، خودداری مکنید و بخاطر تمایل قلبی که بحکم دوستی یا خویشاوندی به کسی دارید، بسود او گواهی مدهید.

أَنْ تَعْدِلُوا: بخاطر اینکه در شهادت، براه عدالت گام نهید.

فراء گوید: این جمله، نظیر این است که گفته شود: «از هوی نفس پیروی مکن تا خدا خشنود باشد». برخی هم «أَنْ تَعْدِلُوا» را از عدول و انحراف دانسته اند بنا بر این معنای جمله این است که: «از هوای نفس بخاطر انحراف از حق یا در راه عدول از حق، پیروی منمایید» وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا: و اگر از ادای شهادت، مسامحه و خودداری

کنید ... این معنی از ابن عباس و مجاهد است.

ابن عباس و سدی گویند: خطاب، متوجه حکام و زمامداران است. یعنی اگر شما حاکمان از قضاوت بسود یکی از دو طرف دعوی خودداری کنید و از یکی متوجه دیگری شوید ...

ابن زید و ضحاک گویند: یعنی اگر شهادت را تبدیل کنید و آن را کتمان نمایید ..

فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً: خداوند به اقامه شهادت و تحریف آن و اعراض از آن آگاه است.

دلالت آیه ... ص : ۹۲

این آیه، دلالت دارد بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و پیمودن راه عدالت، نسبت بخود و دیگران از ابن عباس در معنای «إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا» نقل شده است که دو نفر در برابر قاضی می نشینند، قاضی از یکی از آنها اعراض و به دیگری توجه می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۳

بیان آیه ۱۳۶ ... ص : ۹۳

قرائت ... ص : ۹۳

ابن کثیر و ابن عامر و ابو عمرو «نزل و انزل» بصیغه مجهول از باب تفعیل و افعال و دیگران «نزل و انزل» به صیغه معلوم از همان دو باب قرائت کرده اند.

قرائت مجهول بدلیل این آیه است: «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (سوره نحل ۴۴) و نیز بدلیل این آیه: «يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ» (سوره الانعام ۱۱۴) و قرائت معلوم بدلیل آیه: «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» (سوره حجر ۹) و «أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» (سوره نحل ۴۴).

مقصود ... ص : ۹۳

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ: در باره این جمله سه قول است:

۱- ای کسانی که بوسیله اقرار بخدا و رسول، ایمان ظاهری آورده اید، در باطن نیز ایمان بیاورید تا ظاهر و باطن شما با هم موافق باشند. این معنی صحیح و مورد اعتماد است. خطاب متوجه منافقانی است که بر خلاف عقیده باطنی خود سخن می

گفتنـد- وَ الْكِتـابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الْكِتـابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ: ای مردمی كه بظاهر ايمان آورده ايـد باطناً نيز بخـدا و رسول و قرآن و كتابهای آسمانی پيشين ايمان بياوريد.

۲- خطاب، در حقيقت متوجه مؤمنان است و مقصود كسانی است كه ظاهراً و باطناً ايمان آورده انـد و منظور اين است كه: در آينـده نيز بر اين ايمـان اسـتوار بمانيـد و از آن جـدا مشويـد. اين قول از حسن و مختـار جبـايی است. وی گويـد: ايمان- كه به معنای تصديق است- باقی نمی ماند، بلكه دوام آن به اين است كه انسان در همه حال، آن را تجديد كند.

۳- خطاب، به اهل كتاب است. آنها امر شده اند كه به پيامبر اسلام و قرآن ايمان ترجمه مجمع البيان

فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۴

آوردند، همانطوری بکتاب های آسمانی پیشین ایمان آورده اند. منظور از کتابهای آسمانی پیشین، توارت و انجیل است که با ایشان بود. اینکه به آنها دستور می دهد که آن کتابها را تصدیق کنند، اگر چه بآنها تصدیق داشتند، بخاطر یکی از دو جهت است:

۱- در تورات و انجیل صفات پیامبر گرامی اسلام ذکر و سفارش شده است که او را تصدیق نمایند پس اگر کسی تصدیق پیامبر اسلام و قرآن نکند. تصدیق تورات و انجیل نیز نکرده است زیرا تکذیب قرآن، تکذیب تورات و انجیل است.

۲- خداوند متعال، ایشان را مامور کرده است که به محمد و قرآن و انجیل اقرار کنند و لازمه چنین اقراری، اقرار به نبوت و رسالت حضرت عیسی (ع) است. مؤید آن روایتی است که از ابن عباس نقل شده که: این آیه در باره مؤمنان اهل کتاب: عبد اللَّه بن سلام و اسد بن کعب و اسید بن کعب و ثعلبه بن قیس و خواهر زاده عبد اللَّه بن سلام و یامین بن یامین که از بزرگان اهل کتاب هستند، نازل شده است. اینان به پیامبر اسلام عرض کردند: ما به تو و کتاب تو و موسی و تورات و عزیز ایمان می آوریم و به کتابها و پیامبران دیگر کفر می ورزیم، از اینرو به آنان گفته شد: ایمان بیاورید به خدا و ...

و آنها بر طبق امر خدا ایمان آوردند.

وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ: کسی که منکر خدا شود یا او را شبیه خلق شناسد یا امر و نهیش را اطاعت نکند و ملائکه را منکر شود

یا مثل آنان که آنها را دختران خدا خواندند، در مقامی پست قرار دهد و منکر کتب آسمانی و پیامبران خدا و روز قیامت شود.

فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً: از حق دور شده و از راه راست فاصله گرفته است.

حسن گوید: گمراهی بعید آن است که قابل ائتلاف نباشد و مقصود این است که:

آنکه بمحمد کفر بورزد و نبوتش را منکر شود، گویی همه دین را منکر شده است زیرا ایمان هیچکس صحیح نیست، مگر بوسیله ایمان به پیامبر گرامی اسلام و قرآن در حقیقت این آیه تهدیدی است برای اهل کتاب و اعلامی است به آنها در خصوص اینکه اقرار آنها به یکتایی خدا و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، بدون اقرار ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۵

برسالت حضرت محمد ص، نتیجه ای برای آنها ندارد و وجود و عدم آن یکسان است.

نظم آیه ... ص : ۹۵

وجه اتصال این آیه به سابق این است که خداوند متعال در آیات پیش اسلام را معرفی و در این آیه مردم را بسوی ایمان و شرایط آن دعوت کرد.

برخی گفته اند: این آیه متصل است به «کونوا قوامین بالقسط» و معنای قیام به عدالت، همین ایمانی است که در این آیه، بسوی آن فرا خوانده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۷ تا ۱۳۹] ... ص : ۹۶

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷) بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (۱۳۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۹۶

آنان که ایمان آوردند، آن گاه کافر شدند، سپس ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند و بر کفر خود افزودند، خدا آنها را

نیامرزد و راه بهشت بآنها نشان ندهد.

منافقان را آگاه کن که بر ایشان عذابی دردناك است. آنان که کافران را- نه مؤمنان دوست گرفتند، آیا از نزد ایشان عزتی می جویند؟! که عزت بکلی برای خداوند متعال است.

---

(۱)- آیه ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ سوره نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۷

بیان آیات ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۳۹ ... ص : ۹۷

لغت ... ص : ۹۷

بشارت: خبر مسرور کننده ای که اثر آن در چهره انسان ظاهر گردد. سپس این کلمه در اخبار حزن آور نیز استعمال شده و بطوری که خبرهای وحشتناك در مورد عذاب و کیفر، بجای باشرت و اخبار شادی بخش قرار می گیرد. عرب می گوید: تحیتك الضرب و عتابك السیف» یعنی احترام تو زدن و سرزنش تو شمشیر است. شاعر گوید:

و خیل قد دلفت لهم بخیل تحیه بینهم ضرب و جیع

یعنی: در مقابل آن لشکر، لشکری فرستادم که تحیت و احترامی که میان ایشان رد و بدل می شود، چیزی غیر از ضربتهای دردناك نیست.

عزت: اصل معنای آن دشواری است، از اینرو بزمین سخت «عزاز» گفته می شود و «عزّ علی ان یکون کذا» یعنی دشوار است بر من که ... و «عز الشی ء» یعنی بدست آوردن آن دشوار است «۱» و «اعتزاز» یعنی پشت گرمی به کسی و «عزیز» یعنی نیرومند ارجمندی که خواری دامنگیرش نمی شود.

مقصود ... ص : ۹۷

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا: گفته اند در باره معنای این عبارت، اقوالی است:

۱- مقصود کسانی است که به موسی ایمان آوردند. آن گاه بوسیله پرستش گوساله و جز آن، کفر ورزیدند ثُمَّ آمَنُوا: یعنی مسیحیانی که به عیسی ایمان آوردند

---

(۱)- از همین معنی است که این جمله در دعـای نـدبه. «عزیز علی ان اری الخلق و لا- تری» یعنی دشوار و سـنگین است بر من که خلق ببینم و تو دیده نشوی (خطاب به حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۸

ثُمَّ کَفَرُوا: آن گاه به عیسی کافر شدند ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً: سپس بر کفر خویش نسبت به حضرت محمد ص افزودند. این

قول از قتاده است.

۲- مقصود کسانی است که به موسی ایمان آوردند، آن گاه پس از موسی کافر شدند، سپس بعزیز ایمان آوردند، سپس به عیسی کافر شدند و پس از آن بر کفر خود نسبت به پیامبر گرامی اسلام، افزودند. این قول از زجاج و فراء است.

۳- مقصود، طایفه ای از اهل کتاب است که می خواستند گروهی از اصحاب پیامبر گرامی اسلام را دچار شک و حیرت سازند. از اینرو پیش آنان اظهار ایمان می کردند، سپس می گفتند: برای ما شبهه تازه ای پیدا شده است و کافر می شدند و از راه پایداری و ثبات بر کفر تا هنگام مرگ بر کفر خود می افزودند. این قول از حسن است. و مؤید این معنی است آیه: «وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» (سوره آل عمران ۷۲ یعنی طایفه ای از اهل کتاب گفتند در اول روز به قرآن ایمان آورید و در آخر روز کفر بورزید، شاید مسلمانان تغییر عقیده دهند) ۴- مجاهد و ابن زید گویند: مراد منافقانی است که: ایمان می آوردند، سپس مرتد می شدند آن گاه ایمان می آوردند و سر انجام کافر می شدند و بر کفر خود جان می سپردند.

ابن عباس گوید: هر منافقی که معاصر پیامبر گرامی اسلام، بوده، داخل در این آیه است.

لَمْ یَكُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ: اینان را خداوند با اظهار ایمان نمی آمرزد، زیرا اگر باطن آنان مانند ظاهرشان بود، پس از ایمان کافر نمی شدند.

وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلًا: و آنها را براه بهشت، هدایت نمی کند، چنان که بعداً فرموده است: «وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً إِلَّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ» (همین سوره ۱۶۹) یعنی آنها

را براهی جزء راه جهنم، هـدایت نخواهد کرد. ممکن است مقصود این باشد که خداوند آنها را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۹۹

خوار می سازد و لطف خود را بخاطر همان کفر پیشین، شامل حالشان نمی سازد. سپس فرمود:

بَشِّرِ الْمُنافِقِینَ: ای محمد ص آنها را خبر ده بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً: که برای ایشان در آخرت، عذابی دردناک است، اگر بر کفر و نفاق خود بمیرند.

دلالت آیه ... ص : ۹۹

این آیه دلیـل است بر اینکه: آیه سابق در شان منافقان نازل شـده است، بنا بر این قول چهارم، از اقوال دیگر صـحیح تر هست، سپس این منافقان را وصف کرده، می فرماید:

الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ: کسانی که مشرکین عرب و بقولی یهود را یار و مددکار و دوست، می گیرند ...

مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ: آنهایی که غیر از مؤمنین هستند أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ: آیا با دوست گرفتن ایشان و اعراض از اهل ایمان، از آنهـا نیرو و حمایتی می طلبنـد؟! فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً: اگر از روی اخلاص بخداونـد ایمان می آوردنـد و عزت را از او و دین و پیـامبر و مؤمنـان، می جسـتند برای ایشان بهتر بود از اینکه عزت را از مردم مشـرک، بخواهنـد، زیرا هر گونه عزتی از خـداوند متعال است و او از جانب خود هر که را بخواهد عزیز و هر که را بخواهد ذلیل می سازد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۰

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۱] ... ص : ۱۰۰

اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جـامِعُ الْمُنـافِقِینَ وَ الْکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً (۱۴۰) الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَـإِنْ کـانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ إِنْ کـانَ لِلْکـافِرِینَ نَصِـیبٌ قـالُوا أَ لَمْ نَسْـتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُـؤْمِنِینَ فَـاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیـامَهِ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا (۱۴۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۰۰

خداونـد در قرآن بر شـما نـازل کرده است که چون بشـنوید که آیـات خـدا را مورد انکـار و اسـتهزا قرار می دهنـد، بـا ایشـان

منشینید، تا در سخنی دیگر سر گرم شوند، زیرا شما در این هنگام مانند ایشان هستید. خداوند منافقان و کافران را در جهنم گرد می آورد.

آنان که برای شما انتظار می کشند، پس اگر از جانب خدا فتحی نصیب شما شد، گویند: آیا ما با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران نصیبی باشد. گویند: آیا بر شما مستولی نشدیم و شما را از مؤمنان حفظ نکردیم؟ خداوند در روز قیامت، میان شما حکم می کند و برای کافران، بر مردم مؤمن راهی و تسلطی قرار نداده است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۴۰ و ۱۴۱ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۱

بیان آیه ۱۴۰ ... ص : ۱۰۱

قرائت ... ص : ۱۰۱

عاصم و یعقوب «نزّل» به صیغه معلوم و دیگران «نزل» به صیغه مجهول قرائت کرده اند و وجه آنها گذشت.

اعراب ... ص : ۱۰۱

أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ: هر گاه «نزَّل» به صیغه معلوم خوانده شود «ان» در محل نصب و الا در محل رفع خواهد بود و «ان» مخوف از «انّ» است.

شان نزول ... ص : ۱۰۱

ابن عباس گوید: منافقان نزد علمای یهود می نشستند و قرآن را به تمسخر می گرفتند، از اینرو خداوند از این کار نهی فرمود.

مقصود ... ص : ۱۰۱

پیش از این، در پیرامون مردم منافق و دوستی آنان با کفار، سخن گفت.

اکنون، آنان را از همنشینی و آمیزش آنان نهی کرده، می فرماید:

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ: و در قرآن بر شما نازل كرده است.

أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ: كه چون بشنويد كه مشركين و منافقين به قرآن كفر مى ورزند و آن را مورد استهزا قرار مى دهند، با ايشان منشينيد.

حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ: تا به سخنى ديگر، غير از استهزاى دين بپردازند برخى گفته اند: يعنى تا به ايمان برگردند و دست از كفر و استهزاء بر دارند.

آنچه در قرآن در اينباره نازل شده، در سوره انعام است: وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (آيه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۲

۶۸ و هنگامى كه مى بينى كسانى كه در آيات ما خوض مى كنند و بياد مسخره و استهزاء مى گيرند، از آنها اعراض كن تا به سخنى ديگر بپردازند).

دلالت آيه ... ص : ۱۰۲

اين آيه دلالت دارد بر اينكه: همنشينى با كفار، هنگامى كه بآيات خدا كفر بورزند و دين را مورد مسخره قرار دهند، حرام است و هنگامى كه كارى بدين نداشته، به مطالب و امور ديگرى بپردازند، مباح است. لكن از حسن روايت شده است كه اين اباحه، بوسيله آيه شريفه: «فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (سوره انعام ۶۸ يعنى پس از ياد آورى با مردم ستمكار، منشين) نسخ شده است.

إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ: هر گاه با ايشان مجالست كنيد، در حالى كه كارشان استهزاى آيات الهى است، شما نيز مثل ايشان هستيد، زيرا بر اينكه

قـدرت بر انکـار و مخـالفت داریـد، با ایشان مخالفت نمی کنیـد و از رفتار آنان کراهتی نشان نمی دهیـد و چون بر کفر ایشان راضی هستید، کافرید، زیرا رضایت بر کفر، خود کفر است.

دلالت دیگر آیه ... ص : ۱۰۲

همچنین آیه دلالت دارد بر اینکه: با بـدون قـدرت، مخالفت با منکران، لازم است و اگر کسـی با داشـتن قـدرت، این وظیفه را ترک کند، خطا کار و گنهکار است.

و نیز آیـه دلالـت دارد بر اینکه: مجـالست بـا مردم فـاسق و بـدعت گـذار، از هر کیشـی که باشـند، حرام است. گروهی از اهل تفسیر، این مطلب را بیان داشته اند و عبد اللّه بن مسعود و ابراهیم و ابروابل نیز بر همین عقیده اند ابراهیم گوید: از همین جهت است که: هر گاه انسان در مجلسی سـخن گویـد و اهل مجلس او را تکـذیب کرده، مورد اسـتهزا قرار دهنـد خداوند بر ایشان غضـب می کنـد. عمر بن عبـد العزیز نیز چنین گفته است و در روایت است که وی مردی را که روزه دار بـود و بـا مردی بـاده گسـار، مجالست کرده بود، تازیانه زد. عیاشـی از امام هشـتم (ع) در تفسـیر این آیه روایت کرده است که «هر گاه بشـنوید که حق مورد انکار و تکذیب قرار می گیرد و اهل مجلس به این کار سـر گرم هستند، از آن مجلس برخیزید، از ابن عباس روایت شده است که: خداوند، در این ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۳

آیه، به اتفاق و هماهنگی امر و از جدایی و مخالفت نهی فرموده است. طبری و بلخی و جماعتی از مفسـران نیز چنین گفته اند. جبایی گوید: اگر انسان در مجلس آنها نباشد و در جایی

باشـد که صـدای آنهـا را بشـنود، مانعی نـدارد. حرام این است که با آنها منشـیند و گفتار آنها را مورد انکار قرار ندهـد. و نیز گویـد: آیه دلالت دارد بر بطلان قول کسانی که نفی عرض می کننـد و می گوینـد: غیر از جسم، چیزی وجود ندارد! زیرا می گوید:

تا در حـدیثی دیگر خوض کننـد و اثبات می کنـد که غیر از آنچه آنها می گویند و معتقدند، چیزی دیگر هم وجود دارد، که همان عرض است.

إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً: خداونـد در روز قیامت. اهل کفر و نفاق را در آتش جهنم گرد می آورد و آنها را مورد عقاب قرار می دهـد، چنان که در دنیا بر دشـمنی مومنان اتفاق کردنـد و برای مخالفت با ایشان، پشتیبان یکدیگر بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۴

بیان آیه ۱۴۱ ... ص : ۱۰۴

لغت ... ص : ۱۰۴

تربّص: انتظار استحواذ: غلبه، استیلا. این فعل بر خلاف قاعده است و اعلال نشده چنان که در باب افعال آن می گویند «احواد» برخی هم طبق قاعده اعلال کرده اند.

مقصود ... ص : ۱۰۴

هم اکنون خداوند بزرگ به توصیف منافقان و کافران، پرداخته می فرماید:

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ: آنان که برای شـما انتظار می کشند .. زیرا می گفتند، بزودی محمد ص و یارانش نابود می شوند و ما از دست آنها آسوده می شویم و مردم ما و دین ما غالب می شوند.

فَإِنْ كانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ: پس اگر از جانب خداوند متعال، فتح و پیروزی بر دشمنان، نصیب شما شود ...

قـالُوا أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ: گوینـد: مگر در جنـگ بـا دشـمنان پشتیبـان شـما و همراه شـما نبودیم؟! بنا بر این سـهم ما را از غنیمت، بدهید زیرا ما نیز در جنگ حاضر بوده ایم.

وَ إِنْ كانَ لِلْكافِرِينَ نَصِيبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ: و اگر برای کافران بهره ای باشد و بر مؤمنان غالب گردند، منافقان به آنها گویند: آیا ما از راه دوستی شما را برایتان دلگرم نکردیم و اسباب غلبه شما را فراهم نساختیم؟ این معنی از سدی است.

وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و آیا شما را از اینکه در صف مؤمنان داخل شوید، منع نکردیم؟

حسن و ابن جریج گویند: یعنی آیا به شما نگفتیم که ما با شما هستیم و شما را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۵

از خودمان ندانستیم و از اسرار محمد ص و اصحابش آگاه نکردیم و اخبار آنها را برای شما ننوشتیم و سر انجام آیا ما نبودیم که اسباب فتح و پیروزی شما را فراهم ساختیم؟

بنا بر این اکنون که بمقصود رسیده اید، حقی که بر

شما داریم فراموش مکنید. آری در برابر صولت مومنان، ما از شما دفاع کردیم و بخاطر شما آنها را سرکوبی دادیم و هم چنان به جاسوسی های خود ادامه دادیم تا آنها را از شما منصرف گردانیدیم و شما پیروز شدید.

فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ: در اینجا خداوند سبحان از خودش خبر می دهد به اینکه: روز قیامت میان مردم حکم می کند و میان آنها بحق فیصله می دهد.

وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا: گفته اند: در باره این جمله، اقوالی است:

۱- ابن عباس گوید: یعنی خداوند، یهود را بر مؤمنان پیروزی و غلبه نداده است.

۲- سدی و زجاج و بلخی گویند: یعنی خداوند، برای مردم کافر بر مؤمنان، غلبه منطقی و استدلالی قرار نداده است. اگر چه ممکن است اهل کفر، از نظر قدرت و نیرو، بر اهل ایمان غالب آیند، لکن از لحاظ دلیل و منطق، در برابر اهل ایمان پایشان چوبین است.

جبایی گوید: اگر آیه را حمل کنیم بر اینکه مقصود، غلبه است، مانعی ندارد، زیرا در صورتی این مانع، می تواند ارزشی داشته باشد که غلبه کافران را خداوند، خواسته و قرار داده باشد. در حالی که چنین نیست، زیرا خداوند کار زشت نمی کند. بالعکس غلبه مؤمنان بر اهل کفر، ممکن است از جانب خداوند باشد، زیرا مانعی نیست که نسبت آن بخداوند داده شود.

برخی گفته اند: یعنی خداوند برای کافران در آخرت، غلبه قرار نداده است، زیرا بدنبال جمله: «فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ قرار گرفته است. بدین ترتیب منظور خداوند این است که اگر اهل کفر را بر اهل ایمان از راه قتل و غارت و اسیر- کردن، غلبه ای باشد، لکن در روز

قیامت، هیچگونه غلبه ای بر ایشان ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۳] ... ص : ۱۰۶

اشاره

إِنَّ الْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلاَّ قَلِيلاً (۱۴۲)
مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِكَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۱۴۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۰۶

مردم منافق با خداوند خدعه می کنند و خداوند کیفر خدعه ایشان را می دهد و چون به نماز بر می خیزند، با حالت کسالت و خستگی، به نماز می پردازند، حال آنکه در میان مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند. در این میان سر گردانند نه با این گروهند و نه با آن گروه! کسی که خداوند گمراهش کند، تو هرگز راهی و روشی برایش نمی یابی.

---

(۱)- آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۷

بیان آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ ... ص : ۱۰۷

قرائت ... ص : ۱۰۷

مشهور «یراءون» از باب مفاعله قرائت کرده اند، لکن در شواذ، عبد اللَّه بن ابی اسحاق «یرأّون» به تشدید همزه قرائت کرده است. و در این صورت از باب تفعیل و بمعنای «یبصّرون الناس» می باشد. یعنی مردم را وادار می کنند که آنها را ببینند و تماشا کنند این معنی از معنای «یراءون» از باب مفاعله (یعنی خود را در معرض دید مردم قرار می دهند) مناسبتر است.)

ابن عباس «مذبذبین» را بصیغه اسم فاعل قرائت کرده است که معنای آن در بحث لغت، گفته می شود.

لغت ... ص : ۱۰۷

ذبذبه: تحريك و مذبذب (به صيغه اسم فاعل): حركت دهنده و مذبذب (به صيغه اسم مفعول): متحرك و مذبذبين كه در آيه شريفه بكار رفته يعنى ميان كفر و ايمان در حركت و سرگردانند.

اعراب ... ص : ۱۰۷

كسالى: منصوب و حال از ضمير جمع در «قاموا» مذبذبين: حال از «المنافقين»

مقصود ... ص : ۱۰۷

هم اكنون به منظور معرفى كردار زشت منافقان مى فرمايد:

إِنَّ الْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ

: منافقان با خدا نيرنگ مى كنند و خداوند كيفر خدعه آنان را مى دهد.

در باره معناى خدعه، در اول سوره بقره، بحث كرده ايم. خلاصه مطلب، اين ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۸

كه معناى خدعه منافقان با خداوند متعال اين است كه آنان بر حسب ظاهر، اظهار ايمان مى كنند و جان و مال خود را محفوظ مى دارند. حسن و زجاج گويند: آنان با پيامبر، خدعه مى كردند و همانطورى كه خداوند متعال، بيعت پيامبر را در آيه:

«إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ» (سوره فتح ۱۰) بيعت خود دانسته، در اينجا نيز خدعه با پيامبر را خدعه با خود به حساب آورده است.

معناى خدعه خداوند با آنان، اين است كه كيفر خدعه آنان را مى دهد چنان كه در آيه: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (سوره بقره ۱۵ يعنى آنها را استهزا مى كند) گفتيم كه خداوند در حقيقت كيفر استهزاى آنان را مى دهد.

برخى گفته اند: خدعه خداوند، همان حكم خداوند است به محفوظ بودن جان و مالشان، با علم به اينكه آنها دروغ مى گويند.

حسن و سدى و جماعتى از مفسران گويند: خدعه خداوند، اين است كه در روز قيامت، نخست به آنها نورى مى دهد كه با مسلمانان حركت كنند سپس نور را از آنها سلب مى كنند و ميان ايشان و مسلمانان، ديوارى قرار مى دهد.

وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى

: و چون به نماز برخيزند، با كسالت و بيحالى و خلاصه عدم اشتياق، بپا مى ايستند.

يُراؤُنَ النَّاسَ

: آنان عبادات را بمنظور قرب بحضرت ربوبی، انجام

نمی دهند.

تنها منظورشان این است که موقعیت خود را در میان جامعه اسلامی حفظ کنند و از کیفر قتل و مصادره اموال مصون بمانند. هر گاه مسلمانان آنها را ببینند، نماز می خوانند و چهره بر خاک می سایند و هر گاه کسی آنها را نبیند و مسلمانی نباشد که عمل این سالوسهای متظاهر را بنگرد، از خواندن نماز سر باز می زنند. این معنی از قتاده و ابن زید است.

عیاشی به اسناد خود از امام صادق نقل کرده است که: از پیامبر بزرگوار اسلام پرسیدند: نجات در چیست؟ فرمود: نجات در این است که با خداوند، خدعه نکنید که خداوند نیز با شما خدعه می کند- یعنی کیفر خدعه شما را می دهد- زیرا هر کس با خداوند خدعه کند، کیفر خدعه خود را از جانب خداوند متعال می بیند و اگر متوجه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۰۹

باشد، نفسش نیز با وی خدعه می کند. پرسیدند: چگونه انسان، با خداوند خدعه می کند؟

فرمود: به امر خداوند، عمل می کند و از این عمل، غیر خدا را قصد می کند. بنا بر این از ریا و تظاهر بپرهیزید که ریا، شرک است. ریا کار را در روز قیامت، به چهار نام می خوانند، کافر، بدکار، فریبکار و زیانکار و به او می گویند: عملت زایل و اجرت باطل گردید و امروز ترا بهره و نصیبی نیست، پس مزدت را از کسی بخواه که برای او و به خاطر او عملی را انجام داده ای.

وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

: و کمی خدا را ذکر می کنند. یعنی خدا را با نیت خالص یاد نمی کنند و اگر با نیت خالص، خدا را یاد می کردند، کم نبود

بلکه بسیار بود. علت اینکه ذکر آنها را کم، توصیف کرده، این است که برای غیر خداست. این معنی از حسن و ابن عباس است.

ابو علی جبایی گوید: یعنی آنان خدا را بذکر آسان، یاد می کنند و از کاری چون تکبیر و چیزهایی که بلند گفته می شود، بر زبان می آورند و تسبیح و قرائتی که آهسته گفته می شوند، ترک می کنند.

برخی هم گفته اند: ذکر آنها را قلیل دانسته، بخاطر اینکه مقبول درگاه خداوند نیست و هر چه نزد خداوند مردود شناخته شود، اندک است.

مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذلِکَ: آنان میان کفر و ایمان، سرگردان شده اند. گویی آنها را سرگردان کرده اند، در حالی که در حقیقت، عامل این سرگردانی خود ایشانند.

برخی گفته اند منظور این است که آنان از هر دو طرف، مطرود هستند، نه از این گروهند نه از آن گروه. بنا بر این، کلمه از «ذب» بمعنای طرد، می باشد.

خداوند آنها را این چنین وصف می کند که: در دین خود حیرانند و تصمیم قاطعی ندارند. نه بصیرتی دارند که بسوی اهل ایمان گرایند و نه در گمراهی خود قاطعند که در صف کافران، تمرکز پیدا کنند. پیامبر گرامی اسلام فرمود: «آنها بگوسفندی می مانند که میان دو گله، سر گردانند، گاهی به این طرف نگاه می کند و گاهی به آن طرف و نمی داند که از کدام یک، پیروی نماید!»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۰

لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ: در حقیقت، نه با این گروهند، نه با آن گروه.

همچون مردم مؤمن، اظهار ایمان می کنند و همچون مردم مشرک، کفر را در دل، پنهان می سازند. پس با هیچیک از آنها نیستند، زیرا مردم مؤمن، همانطوری

که اظهار ایمان می کننـد، ایمان را در دل پنهان می کننـد و مردم مشـرک، همانطوری که کفر را در دل پنهان می کنند، بزبان هم اظهار می دارند.

وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا: آنان که خداوند گمراهشان کند، برای آنها راهی و مذهبی نمی یابی. ما در سوره بقره، ذیل آیه: «وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ» (آیه ۲۶) به تفصیل در باره گمراه کردن خداوند، سخن گفته ایم و تکرار آن لزومی ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۴ تا ۱۴۶] ... ص : ۱۱۱

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبِیناً (۱۴۴) إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً (۱۴۵) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً (۱۴۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۱۱

ای مردم مؤمن، غیر از مؤمنان، کافران را دوست مگیرید. آیا می خواهید برای خداوند بر خودتان حجتی آشکار قرار دهید؟ منافقان در طبقه زیرین جهنم هستند و هرگز برای آنها یاوری نمی یابی.

جز آنان که توبه کرده، اصلاح کنند و به خدا پناه آورند و دین خود را برای خدا خالص گردانند بنا بر این آنان با مؤمنانند و بزودی خداوند مؤمنان را اجری بزرگ، می دهد.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۲

بیان آیه ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶ ... ص : ۱۱۲

قرائت ... ص : ۱۱۲

اهل کوفه، بجز ابو بکر «الدرک» را به سکون راء و دیگران بفتح راء، خوانده اند. بدیهی است که: «درْک و درَک» دو لغت

هستند مثل: «نَهْر و نَهَر» و «شَمْع و شَمَع» و «قص و قصص»

لغت ... ص : ۱۱۲

سلطان: حجت و دلیل. زجاج گوید: این کلمه هم مذکر و هم مؤنث، بکار می رود، لکن در قرآن بصورت مذکر استعمال شده است. علت اینکه: امیر را سلطان گویند، این است که بر مردم، صاحب حجت است.

درک: در اصل ریسمان دلو است که به بند چاه بسته و به ته چاه فرستاده می شود.

سپس از آنجا که آتش دوزخ، از لحاظ صورت، پست و زیرین است، به آن «درک» گفته اند. جمع «درك» ادراک و دروک و جمع «درک» ادرک است.

مقصود ... ص : ۱۱۲

اکنون خداوند مردم مؤمن را از دوستی با منافقان، منع کرده، می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ: ای مردم مؤمن، کافران را دوست و یاور مگیرید مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ: که مانند ایشان خواهید شد.

أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبِیناً: آیا می خواهید که برای خداوند متعال بر خودتان حجتی آشکار قرار دهید؟ این استفهام، برای تقریر و تثبیت اصل مطلب است

دلالت آیه ... ص : ۱۱۲

در این آیه، دلالتی است بر اینکه خداوند، جز بعد از اقامه حجت و دلیلی، و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۳

استحقاق، کسی را کیفر نمی دهد و همچنین اطفال را بگناه پدران مؤاخذه نمی کند و همچنین دلالت دارد بر اینکه اگر مردم مرتکب معصیت نمی شدند خدای را بر ایشان حجتی نبود.

حسن گوید: یعنی آیا شما می خواهید برای خداوند، راهی بسوی کیفرتان قرار دهید و از راه کفر و تکذیب سند محکومیت و کیفر خود را امضا کنید؟

إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: منافقان در طبقه زیرین دوزخ هستند زیرا دوزخ از لحاظ عمق، طبقات و درکاتی

است، هم چنـان كه بهشت را از لحـاظ علو و ارتقـاع، درجـاتى است. منـافق از لحاظ قبـح كردارش در طبقه زيرين دوزخ قرار دارد.

اين معنى از ابن كثير و ابو عبيده و جماعتى است.

عبد اللّٰه بن مسعود و ابن عباس گويند: منافقان در تابوتهايى از آهن، بسته شده و در آتش جاى دارند.

ابو القـاسم بلخى گويـد: ممكن است كه «درك هـا» منزلهـايى باشـند كه برخى از برخى ديگر، از لحاظ مسافت، پايين ترنـد و ممكن است خبر باشد از اينكه عذاب آنان به سر حد خود مى رسد. چنان كه مى گويند: پادشاه فلان

شخص را به حضیض و و فلان شخص را به عرش رسانید و مقصودشان این است که: یکی را از لحاظ مقام دچار انحطاط و دیگری را به اوج رسانید و صحبت از مسافت و زیر و بالا نیست.

وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً: و تو ای محمد ص، برای این منافقان، یاوری نمی یابی که آنها را از عذاب خدا نجات بخشد، زیرا خداوند آنها را در پایین ترین طبقات آتش قرار داده است. سپس استثنا کرده، فرمود:

إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا، مگر آنان که از نفاق، توبه کنند و نیتهای خود را اصلاح نمایند و بقولی در آینده هم بر توبه خود ثابت بمانند ...

وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ: و بکتاب خدا چنگ بزنند و فرستادگان خدا را تصدیق کنند و بقولی بخداوند اعتماد جویند ...

وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ: و از خدایان باطل تبری جسته، دین خود را برای خداوند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۴

یکتا خالص گردانند. حسن گوید: یعنی با ایمان خود رحمت و خشنودی خدا را از روی اخلاص بجویند.

فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ: آنان هنگامی که این کارها را بکنند، با مؤمنان در بهشت و جایگاه کرامت، خواهند بود.

وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً: کلمه «سوف» در زبان عرب، برای وعده و تطمیع به کار می رود. لکن در مورد خداوند، حتمی و لازم است، زیرا او- کریمترین کریمان بوده و وعده کریم، قطعی است. در مورد غیر از منافقان شرط توبه و اصلاح و اعتصام، نکرده است و فقط این شرط در مورد منافقان می باشد. و انگهی پس از آن نیز، شرطی دیگر افزوده و آن اخلاص است، زیرا نفاق گناه

قلب و اخلاص توبه قلب است. سپس فرمود «فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی آنها با مؤمنانند و نفرمود آنها مؤمن یا از مؤمنانند و این نشان غلیظ و خشم خداوند بر ایشان است. پس از آن در بیان پاداش مؤمنان کلمه «سوف» را که برای وعده دور است بکار برد، زیرا اکنون منافقان- که توبه کرده اند- بآنها ضمیمه شده اند. این در صورتی است که مقصود همه مؤمنان باشد، اعم از کسانی که زمانی کافر بوده یا نبوده اند. این احتمال نیز وجود دارد که مقصود، افزونی ثواب، برای کسانی باشد که سابقه کفر و نفاق نداشته باشند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۵

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۷] «۱» ... ص : ۱۱۵

اشاره

ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كانَ اللَّهُ شاكِراً عَلِيماً (۱۴۷)

ترجمه ... ص : ۱۱۵

خداوند به عذاب شما اقدام نمی کند، اگر شکرگزار و مؤمن باشید و خداوند پاداش دهنده شکر و داناست.

مقصود ... ص : ۱۱۵

این آیه، خطاب به منافقانی است که توبه کرده و ایمان آورده و اعمال خود را اصلاح کرده اند:

ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِكُمْ: خداوند شما را عذاب نمی کند. یعنی خدای را به عذاب شما و قرار دادتان در طبقه زیرین جهنم، نیازی نیست، زیرا از عذاب شما نفعی نمی برد و از خود دفع ضرری نمی کند که هر دو بر او محالند.

إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ: اگر حق واجب خداوند را ادا کنید و در برابر نعمتهایش شکر گزاری کنید و به خدا و پیامبر ایمان آورید و به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده، اقرار کنید.

وَ كانَ اللَّهُ شاكِراً: خداوند، شما را در برابر شکرتان همواره پاداش داده و می دهد. در اینجا «شکر» را به جای پاداش شکر، بکار برده.

عَلِيماً: داناست به پاداشی که مردم در برابر طاعتهای خود استحقاق دارند، بنا بر این هیچ چیزی نزد او ضایع نمی شود. این معنی از قتاده و جز اوست.

برخی گفته اند: یعنی خداوند پاداش اعمال اندک شما را می دهد و از کارها و گفتارهای ظاهر و باطن شما آگاه است و پاداش آنها را می دهد.

حسن گوید: یعنی خداوند، با اینکه از مردم و طاعتهای ایشان بی نیاز است، پاداش ایشان را می دهد و به همین جهت به اعمال ایشان عالم است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۴۷ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۸ تا ۱۴۹] ... ص : ۱۱۶

اشاره

لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَ کانَ اللَّهُ سَمِیعاً عَلِیماً (۱۴۸) إِنْ تُبْدُوا خَیْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً (۱۴۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۱۶

خداوند دوست ندارد که در باره کسی سخنی زشت گفته شود، مگر اینکه گوینده سخن مظلوم واقع شده باشد و خداوند شنوا و داناست.

اگر خیری را آشکار یا پنهان کنید یا از بدی در گذرید، خداوند بخشاینده و تواناست.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۴۸ و ۱۴۹ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۷

بیان آیه ۱۴۸- ۱۴۹ ... ص : ۱۱۷

قرائت ... ص : ۱۱۷

«ظلم» به صیغه مجهول قرائت شده، لکن از ابن عباس و سعید بن جبیر و ضحاک و عطاء بن سائب و دیگران، به صیغه معلوم نقل شده است.

ابن جنی گوید: هر دو قرائت، بنا بر استثنای منقطع است یعنی «لکن من ظلم فان اللّه لا- یخفی علیه امره یعنی لکن کسی که ظلم کند یا ظلم شود، خدا از حالش آگاه است، بدلیل: «و کان اللّه سمیعا علیما» و «من» در هر دو قرائت در محل نصب است.

زجاج گوید: یعنی لکن مظلوم به مظلومیت خود، آشکارا شکوه می کند (بنا بر قرائت مشهور) و ظالم، آشکارا ظلم می کند و باکی ندارد (بنا بر قرائت غیر مشهور) و جایز است که «من» در محل رفع باشد به معنای «لا یحب الله ان یجهر بالسوء من القول الا من ظلم» و «من» بدل از «احد» باشد. یعنی خداوند دوست ندارد که احدی به بدی سخن گوید مگر شخص مظلوم (لا یحب اللّه ان یجهر احد بالسوء من القول الا المظلوم) زجاج گوید: وجه دیگری نیز محتمل است که گمان نکنم کسی متعرض آن شده باشد و آن این است که بمعنای: «لکن الظالم اجهر و اله بالسوء من القول» یعنی ظالم را بی پرده و آشکارا، بد بگویید.

مقصود ... ص : ۱۱۷

لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ: گفته اند در باره معنای این جمله اقوالی است:

۱- یعنی خداوند دوست ندارد که بمنظور انتقامجویی، دشنامی داده شود، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۸

مگر آنان که مظلوم شده باشند، بنا بر این عیبی ندارد که از ظالم انتقام بگیرند به آنچه دین تجویز می کند. این

معنی از حسن و سدی است و از امام باقر (ع) نیز روایت شده است و نظیر آن «وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا» است (سوره شعراء ۲۲۷ یعنی بعد از اینکه به آنها ظلم شد، انتقام گرفتند) حسن گوید: هر گاه به کسی گفته شود:

زانی، نباید گوینده را با این کلمه یا کلماتی نظیر آن، پاسخ گوید.

۲- یعنی خداوند دوست ندارد که انسان آشکارا مردم را در مقابل کسی بسیج کند، مگر اینکه مظلوم واقع شده باشد که در این صورت خداوند کراهتی ندارد.

این معنی از ابن عباس است و نزدیک به آن قول قتاده است: «پسندیده نیست بلند کردن صدا به آنچه غیر را ناپسند آید، مگر مظلوم که می تواند در برابر ظالم، صدا را بلند کند و از خدا و مردم کمک بخواهد».

۳- خداوند دوست ندارد که: «کسی دیگری را مذمت کند یا از دست او شکایت کند یا او را بزشتی یاد کند، مگر اینکه مظلوم شده باشد، بنا بر این جایز است که از دست ظالم شکایت کند و کار او را ظاهر سازد و بزشتی رفتار او را یاد کند، تا مردم از او بپرهیزند.

وَ كانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً: خداوند سخنان زشت را می شنود و راستگو و دروغگو را می شناسد و هر یک را بعملش پاداش یا کیفر می دهد.

دلالت آیه ... ص : ۱۱۸

این آیه، دلیل است بر اینکه: هر گاه کسی پرده خود را بدرد و گناه خود را آشکار سازد، آشکار کردن و اظهار آنچه در اوست، جایز است، در حدیث است که:

«در باره فاسق چیزهایی که باعث معرفی او در میان مردم شود، بگویید و فاسق را غیبت نیست»

همچنین این آیه، مردم را به اخلاق پسندیده، ترغیب و از کشف عیبهای مردم، نهی می کند و خبر می دهد که ذات بیهمتای خداوند از اراده زشتی ها منزه است، زیرا دوستی چیزی بمعنای اراده آن چیز است و چون خداوند، بحکم این آیه، زشتی را دوست ندارد، اراده آن را هم ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۱۹

سپس همه افراد مکلف را مخاطب ساخته، فرمود:

إِنْ تُبْدُوا خَيْراً: اگر خیر را آشکار سازید و در باره کسی که به شما نیکی کند، آشکارا سخن پسندیده بگوئید و بدینوسیله از او سپاسگزاری کنید ...

أَوْ تُخْفُوهُ: یا اینکه از آشکار کردن آن خودداری کنید. برخی گفته اند: یعنی اگر کار نیکو را انجام دهید یا قصد انجام دادن آن داشته باشید ... و برخی گفته اند.

منظور از خیر، مال است: یعنی اگر آشکارا یا در نهان صدقه بدهید ...

أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ: یا اینکه از کسانی که به شما بدی کنند، با داشتن قدرت انتقام در گذرید و آشکارا در باره او سخن بدی را که خداوند شما را در گفتن آن مجاز دانسته است، نگویید ...

فَإِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا قَدِيراً. خداوند نسبت به خلق خود و معاصی ایشان، عفو کننده و نسبت به انتقام ایشان قادر است.

در این آیه، خداوند مردم را ترغیب می کند که با داشتن قدرت انتقام و کیفر از بد کار در گذرند، زیرا خداوند با کمال قدرت خود، از گناهان بیشتری از ایشان، عفو می کند که قابل مقایسه با گناه و بدی شخص بد کار نیستند.

در آیه پیش نیز داد خواهی مردم را در برابر ستمکاران، در صورتی که از حد ظلم ظالم و

موجبات شرعی تجاوز نکند، مباح شمرده شد.

نظم آیه ... ص: ۱۱۹

وجه اتصال این آیه، به سابق این است که قبلا در باره اهل نفاق که بر خلاف عقیده باطنی خویش، سخن می گویند: مطلبی بیان شد. در این آیه می فرماید:

چنین نیست که انسان موظف باشد، هر چه در دل دارد، اظهار کند. زیرا ممکن است گمانی بیشتر نباشد. لکن اگر بمرحله ای رسید که قطعی و حتمی شد، اظهار آن جایز است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۰

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲] ... ص: ۱۲۰

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُرِیدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلاً (۱۵۰) أُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۱۵۱) وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولئِکَ سَوْفَ یُؤْتِیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۱۵۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۲۰

آنان که به خدا و پیامبرانش کفر ورزیده، می خواهند میان خدا و فرستادگانش جدایی افکنند و گویند: به بعضی ایمان داریم و به بعضی کافریم و اراده دارند که در این میان راهی بسوی گمراهی انتخاب کنند. آنان در حقیقت کافرند و برای کافران عذابی خوار کننده، فراهم کرده ایم. و آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان دارند و میان ایشان جدایی نمی افکنند، بزودی پاداش های ایشان را می دهیم و خداوند آمرزگار و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره نساء جزء ششم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۱

بیان آیه ۱۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲ ... ص : ۱۲۱

قرائت ... ص : ۱۲۱

حفص «یؤتیهم» به یاء و دیگران به نون قرائت کرده اند. دلیل حفص این آیه:

«سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ» (سوره نساء ۱۴۶) و دلیل دیگران آیه: «وَ آتَیْناهُ أَجْرَهُ» (سوره عنکبوت ۷۲) و آیه: «أُولئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ أَجْراً» (سوره نساء ۱۶۲) می باشد.

مقصود ... ص : ۱۲۱

آیات پیش، در باره وصف منافقان بود و اینکه بوصف اهل کتاب و مردم مؤمن می پردازد:

إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ: یهودیان و مسیحیانی که بخداوند و رسولانش کفر می ورزند.

وَ یُرِیدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ: و می خواهند میان خدا و پیامبرانش تفرقه افکنند، یعنی فرستادگانی که از جانب خدا برای هدایت مردم، مأموریت دارند، تکذیب می کنند ...

وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ: و می گویند: این پیامبر را تصدیق و آن پیامبر را تکذیب می کنیم، چنان که یهود، موسی را تصدیق و عیسی و محمد ص را تکذیب کردند و مسیحیان، عیسی و پیامبران پیش از او را تصدیق و حضرت محمد (ص) تکذیب کردند ...

وَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا: و می خواهند، در این میان، راهی بسوی ضلالتی که خود پدید آورده و بدعتی که خود ابتکار کرده اند، انتخاب و مردم جاهل را بسوی آن دعوت کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۲

أُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقًّا: اینان- که از حالشان خبر دادیم که می گویند به بعضی ایمان آوریم و به بعضی کافر گردیم- در حقیقت کافر هستند، بنا بر این، به این مطلب یقین داشته باشید و تردید نداشته باشید که به آنچه بدان دعوت می کنند، واقعاً اقرار ندارند، زیرا اگر در اقرار خود راستگو بودند، همه پیامبران خدا را تصدیق می کردند. علت اینکه آنان را- حقاً-

کافر قلمداد می کند، تاکید است، تا کسی توهم نکند که با اعتقاد به بعضی از پیامبران، از صف کفار خارج می شوند و در صف مؤمنان داخل می گردند.

وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً: و برای کافران عذابی خوار کننده و ذلت آور، مهیا کرده ایم.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ: و آنان که خدا را تصدیق و بیکتایی او اعتراف و به رسالت پیامبرانش اقرار می کنند ...

وَ لَمْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ: و میان آنها تفرقه نمی افکنند، بلکه بهمگی ایمان می آورند ...

أُولئِکَ سَوْفَ یُؤْتِیهِمْ أُجُورَهُمْ: بزودی پاداشهای آنان را می دهیم. در اینجا پاداش را با کلمه «اجور» (مزدها) بیان می کند برای دلالت بر اینکه آنان در حقیقت، استحقاق اجر دارند. یعنی ثوابی که آنها بخاطر ایمان بخدا و پیامبران، استحقاق دارند، به ایشان می دهیم.

وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً: خداوند آمرزنده کسانی است که دارای چنین صفتی باشند و همه معصیتهای گذشته ایشان را می بخشد. و نیز خداوند متعال بفضل و رحمت خویش، آنها را مورد لطف قرار داده، بسوی بهشت رهنمون می گردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۴] ... ص : ۱۲۳

اشاره

یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذلِکَ وَ آتَیْنا مُوسی سُلْطاناً مُبِیناً (۱۵۳) وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِیثاقِهِمْ وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِی السَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً (۱۵۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۲۳

یهودیان از تو می خواهند که بر ایشان کتابی از آسمان نازل گردانی. آنان از موسی کارهایی بزرگتر در خواسته کرده، گفتند: خدا را آشکار بما نشان ده، از اینرو بواسطه ظلمشان، آنان را صاعقه ای فرو گرفت. سپس بعد از آن که دلایل روشن، ایشان را آمده بود، گوساله را به خدایی گرفتند و ما از ایشان در گذشتیم و موسی را حجتی آشکار دادیم و بواسطه پیمانشان، کوه طور را بر سر ایشان بر افراشتیم و به ایشان گفتیم که سجده کنان از در، داخل شوید و به ایشان گفتیم که در روز شنبه، تجاوز مکنید و از ایشان پیمانی محکم گرفتیم.

(۱)- آیه ۱۵۳ و ۱۵۴ سوره چهار نسأ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۴

بیان آیه ۱۵۳- ۱۵۴ ... ص : ۱۲۴

قرائت ... ص : ۱۲۴

اهل مدینه «لا تعدوا» به سکون عین و تشدید دال و روش از نافع «لا تعدوا» بفتح عین و تشدید دال و دیگران «لا تعدوا» به سکون عین و بدون تشدید دال قرائت کرده اند.

قرائت اول بنا بر این است که در اصل «لا تعتدوا» و تاء در دال- بخاطر اینکه قریب المخرج هستند و بخاطر اینکه دال آشکارتر از تاء است- ادغام شده است لکن بسیاری از علمای نحو، معتقدند که جمع میان دو ساکن، آنهم در صورتی که حرف ساکن دوم، مدغم باشد، جایز نیست، مگر اینکه حرف اول از حروف مد باشد مثل:

دابه.

قرائت دوم نیز در اصل «لا تعتدوا» است که حرکت تا به عین داده و تاء را در دال ادغام کرده اند.

قرائت سوم، بنا بر این است که فعل ثلاثی مجرد باشد. در قرآن کریم این فعل هم بصورت ثلاثی مجرد استعمال شده

مثل «إِذْ يَعْـدُونَ فِي السَّبْتِ» (اعراف ۱۶۳) و این مؤیـد قرائت سوم است و هم بصورت باب افتعال اسـتعمال شـده، مثل: «اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ (سوره بقره ۶۵) و این مؤید و دلیل قرائت اول و دوم.

لغت ... ص : ۱۲۴

لا تعدوا: ابو زید گوید: این فعل بمعنای سرقت و ظلم است مثل: «عدا علی اللص» یعنی دزد بر من ظلم و تجاوز کرد و ما لم را دزدید و همه معنای تجاوز است مثل:

«ما عدوت ان زرتک» یعنی از زیارت تو تجاوز نکردم. بنا بر این: لا تعدوا یعنی تجاوز مکنید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۵

اعراب ... ص : ۱۲۵

جهره: ممکن است وصف برای گفتـار آنـان باشـد یعنی آشـکارا گفتنـد و ممکن است وصف برای «نشـان دادن» باشـد، یعنی آشکارا خدا را بما نشان ده. پس یا حال است برای فاعل «قالوا» یا برای «اللَّه»

شان نزول ... ص : ۱۲۵

کعب بن اشـرف و جمـاعتی از یهود به پیامبر گرامی اسـلام، عرض کردنـد: اگر پیامبر خـدا هستی، کتاب آسـمانی را یکباره و یک جا برای ما بیاور، هم چنان که تورات موسـی یک جا و یکباره نازل شد، از اینرو این آیه نازل گردید. این مطلب از سدی است.

مقصود ... ص : ۱۲۵

اشاره

قبلاـ در بـاره یهودیان فرمود: آنان میان پیامبران خـدا در ایمان جـدایی می افکننـد، اینک بیان می دارد که آنان با ظاهر شـدن آیات و معجزات، اموری را از پیامبران درخواست می کنند، که محال است. فرمود:

يَسْـئَلُكَ أَهْـلُ الْكِتـابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّمـاءِ: ای محمـد، یهود از تو می خواهنـد که کتابی از آسـمان بر ایشان نازل گردانی.

اقوال ... ص : ۱۲۵

۱- آنان در خواست کردنـد که کتابی از آسـمان بر ایشان نازل کند که نوشـته شده باشد، هم چنان که تورات، هنگامی که از جانب خداوند نازل شد، بر الواحی نوشته شده بود. این قول از محمد بن کعب و سدی است.

۲- ابن جریـج گویـد: آنهـا از پیـامبر خواسـتند که بر عـده ای از مردانشـان کتابهایی از جانب خداونـد نازل شود که آنها را به تصدیق و پیروی پیامبر گرامی اسلام، مامور سازد. این قول را طبری اختیار کرده است.

۳- قتاده گوید: آنها در خواست کردند که خداوند، کتابی مخصوص، بر ایشان نازل گرداند. حسن گوید: آنها این سؤال را از روی عناد و سرکشی می کردنـد و مقصودشان این نبود که حق، ظاهر گردد و اگر برای ظهور حق و رشـد و پرورش خود این در خواست ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۶

را می کردند، خداوند خواسته آنها را عطا می کرد.

فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ: ای پیـامبر گرامی، این سؤال ایشـان، بر تو گران و دشوار نیایـد، زیرا آنـان- یعنی یهود- از موسـی سؤالاـتی بزرگـتر کردنـد و از پس آنکه آیـات و معجزات آشـکار خداونـد را دیـده بودنـد، درخواسـتهایی گرانتر می کردند، با اینکه آن آیات و معجزات، کافی بودند که راستی و درستی ادعای حضرت

موسی را ثابت کنند، ولی آنها به این مطالب، قانع نبودند.

فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً: گفتند: خدا را آشکارا بما نشان ده.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ: با این سخن بر خود ستم کردند و ایشان را صاعقه ای فرا گرفت. ما داستان ایشان و همچنین تفسیر بیشتر مطالب آیه را در سوره بقره، ذیل آیه: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً (آیه ۵۵) و آیه: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» (آیه ۶۳) بیان کرده ایم.

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ: سپس گوساله را خدا پنداشتند و بعبادت آن پرداختند، بعد از آن که دلایل آشکارا بر آنها نازل شده بود. بدینترتیب خداوند پرده از روی جهل و عناد یهودیان بر می دارد.

فَعَفَوْنا عَنْ ذلِكَ: با اینکه جرم آنها بزرگ بود، ما آنها را عفو کردیم. در- اینجا خداوند از رحمت بی پایان و مغفرت و نعمت کامل خود خبر داده، اعلام می کند که هیچ جرم و خیانتی، «اندر خور عفو» و رحمت و مغفرت او نیست.

وَ آتَيْنا مُوسى سُلْطاناً مُبِيناً: و موسی را دلیلی و حجتی آشکار دادیم که بر راستی و درستی نبوتش، دلیل آشکار باشد.

وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثاقِهِمْ: و هنگامی که از پیروی تورات، سر باز زدند و از پذیرفتن سخنان موسی خودداری کردند، کوه طور را بواسطه پیمانی که با خداوند، در عمل به تورات، بسته بودند، بر سرشان بر افراشتیم. ابو علی جبایی گوید: آنان بوسیله پرستش گوساله، عهدی که با خداوند در باره عمل به تورات بسته بودند، زیرا پا گذاشتند و خداوند بکیفر آن عهد شکنی، کوه را بر سرشان بر افراشت. ابو مسلم گوید: بواسطه ترجمه مجمع

البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۷

عهدی که با خداوند بسته بودند، خداوند به آنها پاداش داد و کوه را بر سرشان بر- افراشت، تا ایشان را در برابر اشعه سوزان خورشید، سرمایه ای باشد. لکن این- قول، با گفته همه مفسران مخالف است.

وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً: و به آنها گفتیم سجده کنان، از آن در وارد شوید، شرح این مطلب در سوره بقره (ذیل آیه ۵۸) گذشته است.

وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ: در روز شنبه، به آنچه بر شما حرام شده است،- تجاوز مکنید. قتاده گوید: خداوند آنها را امر کرده بود که در روزهای شنبه ماهی نخورند خوردن چیزهای دیگر را بر ایشان مباح کرده بود.

وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً: و از آنها عهدی محکم و مؤکد گرفتیم که اوامر الهی را گردن نهند و از نهی های او اطاعت کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۵ تا ۱۵۸] ... ص : ۱۲۸

اشاره

فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً (۱۵۵) وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظِيماً (۱۵۶) وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً (۱۵۷) بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۵۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۲۸

پس ملعون شدند بخاطر پیمان شکنی و کافر شدن شان به آیات خدا و بنا حق کشتن پیامبران و گفتن اینکه چیزی نمی فهمند، بلکه خداوند بکیفر کفرشان بر دلهاشان مهر نهاده و جز گروه اندکی ایمان نمی آورند. و به سزای کافر شدن و نسبت بمریم تهمت بزرگی بستن، و گفتن اینکه: ما مسیح، عیسی بن مریم، فرستاده خدا را کشته ایم، حال آنکه او را نکشته و بدار نیاویخته بودند، لکن بر ایشان مشتبه شده بودن و آنان که در باره او اختلاف کرده اند، در باره کشتن او در شک هستند و برای آنان علمی نیست، بلکه پیروی گمان است و به یقین او را نکشتند. بلکه خداوند او را به سوی خود برد و خداوند مقتدر و فرزانه است.

(۱)- آیه ۱۵۵ تا ۱۵۸ سوره نساء جزء ششم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۲۹

بیان آیه ۱۵۵ تا ۱۵۸ ... ص : ۱۲۹

لغت ... ص : ۱۲۹

بهتان: دروغی که از بزرگی خود انسان را به حیرت افکند.

مسیح: معنای آن در سوره آل عمران گذشت.

قتل: هر گاه کسی بگوید: من فلان را کشتم. یعنی از روی علم و خبر او را کشتم و در حقیقت دلالت دارد بر اینکه: او را خوار و ذلیل کردم. در مثل گویند:

«قتل ارضا عالمها و قتلت ارض جاهلها» یعنی عالم، زمین را و زمین جاهل را کشت، کنایه از این که: عالم در روی زمین، غالب و جاهل، در روی زمین مغلوب است.

اعراب ... ص : ۱۲۹

فبما نقضهم: حرف «ما» لغو است یعنی «فبنقضهم». عامل «فبنقضهم» بقولی فعل محذوف یعنی «لعناهم» و بقولی «حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» می- باشد (آیه ۱۶۰) و کلمه «فبظلم» در همان آیه، بدل است از «فبنقضهم» بنا بر این «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ» تا آخر آیه: معترضه است. همچنین است «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ ... تا انتهای آیه ۵۹» این قول از زجاج است.

عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ: عطف بیان است که با «ابن مریم» مرکب و بصورت یک کلمه در آمده است، زیرا «ابن» میان دو علم واقع شده.

رَسُولَ اللَّهِ: صفت، برای مسیح یا بدل.

اتِّباعَ الظَّنِّ: استثنای منقطع. یعنی: «لکنهم یتعبون الظن»

مقصود ... ص : ۱۲۹

اشاره

هم اکنون خداوند متعال به بیان کارهای زشت و ناپسند اهل کتاب و مجازات ایشان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۰

پرداخته، می فرماید:

فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ: یکی از کارهای زشت آنان که موجب حرمان یا لعن آنها شده. پیمان شکنی های آنهاست. آنان پیمانهایی را که با خدا بسته و موظف بودند که بر طبق آنچه در تورات است، عمل کنند، بی شرمانه، نقض کردند.

وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللَّهِ: دیگر انکار حجت ها و دلایل روشنی است که خداوند، برای اثبات نبوت و رسالت پیامبران خود، بیان داشته بود.

وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ: آنان تنها به انکار نبوت و رسالت پیامبران، اکتفاء نمی کردند! بلکه خون فرستادگان خدا را بنا حق می ریختند. حال آنکه آنان را- گناهی یا خطایی نبود که مستوجب قتل باشند. این مطلب را- قبلا- شرح داده ایم- اینکه قتل انبیاء را «ناحق» معرف می کند، بمنظور تاکید است و گرنه کشتن فرستاده بر حق الهی، جز به ناحق نخواهد بود. این مطلب،

نظیر این است که قرآن مجید، می گوید: «وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ» (سوره مؤمنون ۱۱۷ یعنی کسی که با خداوند یگانه، خدایی دیگر بخواند، که برهانی بر آن ندارد) بدیهی است که خدایان مجعول و ساختگی دلیل و برهانی ندارند. منظور این است که: «شرک بطور حتم بی دلیل است، وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ: تفسیر این جمله، در سوره بقره (آیه ۸۸) گذشت.

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ: خداوند بر دلهای آنان به سبب کفرشان، مهر زده است. در باره معنای «طبع» و «ختم» نیز در سوره بقره (آیه ۷) گفتگو کردیم.

فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلًا: بنا بر این، از چنین مردمی انتظار ایمان و گرایش بسوی حق نیست، جز اینکه بکمی از حقایق آسمانی ایمان می آورند، ممکن است این استثناء مربوط به کسانی باشد که از ایشان نفی ایمان شده است و بنا بر این مقصود این است که تنها گروه قلیلی از آنها ایمان می آورند، نه همه آنها. گویی خداوند، با علم به- اینکه در آتیه، گروه معدودی از آنان ایمان می آورند، آنها را از آن اکثریت معاند، که از بی ایمانی آنان خبر داده است، استثناء می کند: جماعتی از مفسران، مثل قتاده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۱

و ... بر این عقیده اند برخی بر آنند که «فَبِما نَقْضِهِمْ» به «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ» (آیه ۱۵۳) بستگی دارد. یعنی: آنان را صاعقه، فرا گرفت بخاطر ظلمشان و بخاطر پیمان شکنی هایشان و ... بنا بر این آیه، تابع و دنباله آن آیه است.

طبری گوید: این آیه، ارتباطی بآیات قبل ندارد و منظور این است که: بواسطه

این کارهای قبیح آنها را لعن و غضب کردیم. علت اینکه: کلمه «لعن و غضب» صریحا در کلام نیامده، این است که: از جمله: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ می توان آنها را حدس زد و فهمید! زیرا کسی که بر دلش مهر خورده، بطور قطع، ملعون و مغضوب است. دلیل ما بر این مطلب این است که: بلای صاعقه، در عهد موسی بر یهود نازل گردیده بود و پیامبرکشی آنان و افترای شرم آوری که بمریم عذرا بستند و ادعای قتل حضرت عیسی، مدتها بعد از عهد موسی بود و شکی نیست که نازل شدن صاعقه بر آنان نه به خاطر گناهی بود که بعدا دیگران مرتکب شدند.

پس دانستیم که کسانی که این ادعا را می کردند و این یاوه ها را می بافتند، غیر از کسانی بودند که دچار صاعقه شدند.

ایراد طبری متوجه کسانی است که آیه را مربوط به دنباله آیات پیش می دانند لکن بر مثل زجاج وارد نیست. بلکه قول او قویتر است زیرا مستلزم تقدیر محذوفی نیست.

وَ بِكُفْرِهِمْ: یکی دیگر از اعمال قبیح آنان، انکار رسالت عیسی ع بود.

وَ قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظِيماً: عظیم ترین و شنیع ترین دروغی که به حضرت مریم نسبت دادند و او را متهم بزنا کردند، یکی دیگر از گناهان آنهاست. چنان که ابن عباس و سدی گویند.

کلبی گوید: عیسی از قومی می گذشت. گفتند: اینک ساحری پسر زنی ساحره و زناکاری پسر زن زناکار، پیش شما می آید. عیسی سخن آنان را شنیده، گفت: خدایا تویی پروردگار من، تو آفریدگار منی. من خودم بمیل خود پیش آنها نیامده ام. خدایا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۲

هر که مرا

و مادرم را دشـنام گویـد، لعنت کن. خداوند دعای عیسـی را مسـتجاب کرد و آنها را بشـکل خوک در آورد! وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ: دیگر اینکه ادعا می کردند:

عیسـی بن مریم را آنـان کشـته انـد. کلمه «رَسُولَ اللَّهِ» نه از گفتـار ایشـان است، زیرا اگر برسـالت اقرار می کردنـد، او را نمی کشتند. اگر هم از گفتار ایشان است، یعنی:

«عیسی بن مریم که به گمان خود رسول خدا بود».

وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ: در حالی که آنان عیسی را نکشته و بدار نیاویخته بودند، بلکه بر آنها مشتبه شده بود.

چگونه عیسی بر آنها مشتبه شد؟

ابن عبـاس روایت کنـد که: چـون خداونـد کسـانی را- که بعیسـی و مـادرش دشـنام داده بودنـد- مسـخ کرد، یهودا که رئیس یهودیان بود مطلع شـد و ترسـید که عیسـی در باره خودش نیز دعا کنـد، از اینرو یهودیان را گرد آورد و آنها را بر قتل عیسـی هماهنگ ساخت. خداوند، جبرئیل را به یاری وی فرستاد. چنان که قرآن مجید می فرماید:

«وَ أَيَّدْنـاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (سوره بقره ۸۷ یعنی ما عیسـی را به روح القـدس تاییـد کردیم) یهودیان اطراف عیسـی را محاصـره و آغاز پرسـش کردنـد. عیسـی فرمود: خداوند شـما یهودیان را دشـمن می دارد. در این وقت بعزم کشـتن، به او حمله ور شدند، لکن جبرئیل او را وارد پناهگاهی کرد که در سقف آن روزنه ای بود و از آنجا او را به آسمان برد.

یهودا یکی از همدسـتان خود- طیطانوس- را مأمور کرد که داخل پناهگاه گردد و عیسـی را خارج گرداند، لکن عیسـی را در آنجا نیافت و مدتی متحیر بماند. آنها گمان

می کردند که وی در آنجا مشغول جنگ با حضرت عیسی است. خداوند او را به شباهت عیسی در آورد و چون خارج شد او را بجای عیسی بدار آویختند و بکشتند.

برخی گفته اند: او از لحاظ صورت، شبیه عیسی شده بود، لکن از لحاظ بدنی به او شباهت نداشت، برخی گفتند: صورت، همان صورت عیسی و جسد، جسد طیطانوس است. برخی گفتند: اگر این طیطانوس است، عیسی کجاست و اگر عیسی است طیطانوس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۳

کو؟! و همین مطلب موجب اشتباه آنان شده بود.

وهب بن منبّه گوید: عیسی با هفت تن از حواریون در خانه ای بودند که آنان خانه را محاصره کردند. وقتی بدرون خانه قدم نهادند، خداوند همه آنان را شبیه عیسی گردانید. آنها گفتند: ما را جادو کرده اید! عیسی را نشان دهید، یا اینکه همه شما را می کشیم. عیسی فرمود: کدام یک از شما امروز، جان خود را به بهشت می فروشد؟! مردی بنام «سرجس» گفت: «من» سپس بیرون شتافت و خود را عیسی معرفی کرد و آنها بی رحمانه بروی تاخته، او را بکشتند و بدار آویختند و خداوند همان روز عیسی را به آسمان برد. مجاهد و قتاده و ابن اسحاق نیز چنین گفته اند. لکن در باره تعداد حواریون اختلاف کرده اند. هیچ یک از آنان- جز وهب- نگفته است که همه حواریون، شبیه عیسی شدند، بلکه گفته اند: یکی از آنان به شباهت وی در آمدند و عیسی از میان ایشان به آسمان رفت.

طبری گوید: گفته وهب، قوی تر است، زیرا اگر یکی از آنان شبیه عیسی شده بود- با توجه به اینکه عیسی به آنها گفته بود

که: هر کدام از شما شبیه من بشود، داخل بهشت خواهد شد و آن گاه عیسی در برابر چشمشان به آسمان برده شد- عیسی بر ایشان مشتبه نمی شد بلکه تنها بر خود یهود مشتبه می شد. لکن خداوند، همه آنان را شبیه عیسی گردانید و هنگامی که یکی از آنان را کشتند، بر خود ایشان نیز مشتبه شد.

ابو علی جبایی گوید: سران یهود، شخصی را گرفتند و در جای بلندی بدار آویختند و به کسی اجازه ندادند که به آن جا نزدیک گردد. سپس در میان مردم منتشر کردند که عیسی را کشته اند. اینکار را از ترس عوام کردند، زیرا هنگامی که وارد خانه شدند، عیسی به آسمان رفته بود و ترسیدند که اگر این قضیه را فاش کنند، مردم به حضرت عیسی ع ایمان آورند. قاتلان عیسای ساختگی در این باره اختلافی نداشتند، اختلاف در میان سایر یهودیان بود.

برخی گفته اند: یکی از حواریون، بنام «بودس زکریا بوطا» که در میان مسیحیان، ملعون شمرده شده است، مرد منافقی بود که سی درهم رشوه گرفت و آنها را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۴

برای کشتن عیسی رهنمون گردید. پس از این جنایت، وی نادم شد و خودکشی کرد.

بعضی از مسیحیان گویند: وی همان بود که بر یهودیان مشتبه گردید و به جای عیسی بدار آویخته شد، در حالی که می گفت: من عیسی نیستم. من همان کسی هستم که شما را راهنما شدم! سدی گوید: آنها عیسی را با ده تن، زندانی کردند. یکی از آنان داخل زندان شد و خداوند او را بشکل عیسی در آورد آنها او را کشتند و عیسی به

آسمان رفت.

وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ: جبایی گوید: یعنی عوام یهود، در باره او دچار شک و اختلاف شدند، زیرا علمای ایشان می دانستند که عیسی کشته نشده است.

برخی گفته اند: منظور این است که: جماعتی در باره عیسی اختلاف کردند- برخی گفتند: او را کشتیم و برخی گفتند: نکشتیم.

ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ: آنان در باره کسی که او را کشته بودند، یقین نداشتند تنها بصرف گمان او را بقتل رسانیده بودند. و گمان می کردند عیسی را کشته اند.

علت اینکه برای آنها تردید پیدا شد، این بود که شماره کسانی که در خانه بودند، می دانستند. هنگامی که وارد خانه شدند، یکی از آنها را ندیدند و عیسی بر ایشان مشتبه شد، از اینرو یکی از آنان را باحتمال اینکه عیسی است، بقتل رسانیدند.

این مطلب بنا بر عقیده کسانی صحیح است که گویند: همراهان عیسی در موقع آمدن یهودیان متفرق نشده بودند. لکن کسانی که می گویند: در آن موقع، آنها متفرق شده بودند، می گویند منشا اختلاف و اشتباه یهودیان این بود که شخصی که باقی مانده بود و بقتل رسانیدند، نمی دانستند عیسی بود یا دیگری! حسن گوید: یعنی آنان در باره عیسی اختلاف کردند. گاهی می گفتند: او بنده خداست و گاهی می گفتند: او پسر خداست! و گاهی می گفتند: خداست!! زجاج گوید: معنای اختلاف مسیحیان این است که: دسته ای می گفتند: او خداست و مقتول نیست و دسته ای می گفتند: خدا نیست و کشته شد.

وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً: در باره این ضمیر (ه) اختلاف است. برخی گویند: مرجع آن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۵

«ظن» است. یعنی بطور یقین، گمان خود

را و آنچه احتمال می دادند، نکشتند. این معنی از ابن عباس و جویبر است و خلاصه آن این است که آنها بگمان خود عیسی را کشته بودند، حال آنکه بطور یقین دیگری را کشته بودند. برخی گویند: مرجع ضمیر عیسی است. یعنی یقیناً و محققاً عیسی را نکشتند. حسن گوید: مقصود خداوند متعال این است که کشتن عیسی را بطور تحقیق و یقین، انکار کند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ: بلکه خداوند عیسی را بسوی خود بالا برد و آنها او را نکشته و بدار نزده بودند. تفسیر این جمله را در سوره آل عمران، ذیل آیه: «إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ» (آیه ۵۵) بیان کرده ایم وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً: خداوند همواره از دشمنان خود انتقام گرفته و در کارها و تقدیرات خود حکیم است. بنا بر این کسانی که از محمد (ص) می خواستند که کتابی از آسمان بر ایشان نازل کند، از عقوبت او بترسند، چنان که این عقوبت دامنگیر پیشینیان هم گردید. این معنی از ابن عباس است.

قدرت خداوند ... ص : ۱۳۵

این که در تفسیر آیه گفتیم: خداوند دیگری را شبیه عیسی گردانید، از چیزهایی است که برای خداوند مقدور است و همه مسلمانان در باره آن اتفاق دارند.

این موضوع اگر چه خلاف عادت است، لکن جایز است که خداوند بمنظور سختی محنت و دشواری تکلیف، آن را انجام دهد و خود یکی از معجزات حضرت عیسی باشد. در روایت است که جبرییل بصورت دحیه کلبی بر پیامبر نازل می شد.

اشکال همه یهودیان و مسیحیان جهان، اتفاق دارند بر اینکه عیسی، مقتول و بدار آویخته شد. چگونه ممکن است که همه آنها از

مطلبی بر خلاف واقع خبر دهند و قضیه خلاف گفته آنها باشد؟ و اگر چنین امری ممکن است، چگونه می توان به خبری اطمینان پیدا کرد؟!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۶

پاسخ همانطوری که خداوند خبر داده است، خود آنها نیز در این باره دچار شک و تردید شده بودند. یهود عیسی را نمی شناختند. آنها مردی را کشته بودند که به آنها گفته شده بود: عیسی است و خودشان هم همین طور می گفتند، بنا بر این آنان نیز راست می گفتند و واقع امر این بود که عیسی را نکشته بودند.

در حقیقت، اشتباه برای مسیحیان پیدا شده بود، زیرا دیده بودند که دیگری به شکل عیسی در آمده بود و مشاهده کرده بودند که شخصی به شکل عیسی مقتول و مصلوب شد بنا بر این گمان کرده بودند که عیسی (ع) کشته شد.

پس هر یک از یهودیان و مسیحیان بر طبق مشاهده و گمان خود خبر داده اند و این سبب عدم اطمینان نسبت باخبار نمی شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۷

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۱] ... ص : ۱۳۷

اشاره

وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۱۵۹) فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً (۱۶۰) وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً (۱۶۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۳۷

و هیچ یک از اهل کتاب نیستند، جز اینکه پیش از مرگ خود به او ایمان می آورند و روز قیامت، بر ایشان گواه خواهد بود.

پس بواسطه ظلم یهودیان، چیزهای پاکیزه ای که بر آنها حلال بود بر آنها حرام گردید. آنها مردم را از راه خدا باز می داشتند و ربا را که از آن نهی شده بودند می گرفتند و مال مردم را بباطل می خوردند و ما برای کافران ایشان، عذابی دردناک، فراهم کرده ایم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۸

بیان آیه ۱۵۹ ... ص : ۱۳۸

اعراب ... ص : ۱۳۸

ان: حرف نفی. این حرف بیشتر با «الّا» همراه است. گاهی هم بدون «الا» می آید. مثل «وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فِيما إِنْ مَكَّنّاكُمْ» (احقاف ۲۶) زجاج گوید: معنای آیه این است: «و ما منهم احد الا لیؤمنن به» نظیر آیه: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها» (سوره مریم ۷۱) بمعنای: «و ما منکم احد الا واردها» و نظیر آیه: «وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ» (سوره صافات ۱۶۴) بمعنای: «و ما منا احد الا ...» و نظیر این شعر:

لو قلت ما فی قومها لم تیثم یفضلها فی حسب و میسم

بمعنای: «ما احد فی قومها ...» یعنی: اگر بگویی: احدی در قوم او نیست که گناهی نکرده و در شخصیت و جمال، با او برابری کند ...

کوفیان را در این موارد عقیده این است که از همه جملات بالا موصول حذف شده است. یعنی: «و ان من اهل الکتاب الا من ...» لکن بصیریان حذف موصول و بقای صله را روا ندانند.

مقصود ... ص : ۱۳۸

اشاره

اکنون خداوند خبر می دهد از اینکه: احدی از آنها باقی نمی مانند، جز اینکه به او ایمان خواهند آورد:

وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ: هیچ یک از اهل کتاب نیست جز اینکه پیش از مرگ به او ایمان خواهد آورد.

اقوال ... ص : ۱۳۸

۱- هر دو ضمیر «به ... موته» به حضرت مسیح بر می گردند. یعنی همه یهودیان و مسیحیان، هنگامی که خداوند متعال در زمان ظهور مهدی موعود، مسیح را برای ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۳۹

کشتن دجال، به زمین می فرستند و همه ملل جهان در زیر پرچم اتحاد و اتفاق در آمده، اسلام را می پذیرند، پیش از مرگش به او ایمان خواهند آورد. این قول از ابن عباس.

ابو مالک، حسن، قتاده، ابن زید است. بدیهی است که ایمان چون در هنگام مرگ است، برای آنها نتیجه ای ندارد.

طبری نیز همین وجه را اختیار کرده، گوید: آیه اختصاص دارد بگروهی از یهودیان و مسیحیان، که در آن زمان، وجود دارند.

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش- به چند واسطه- از شهر بن حوشب، نقل کرده است که حجاج بن یوسف می گفت: آیه «وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ ...» مرا حیران کرده است. من به قتل یهودیان و مسیحیان، فرمان می دهم. موقعی که گردن آنها را می زنند هر چه انتظار می کشم چیزی در این خصوص از آنها نمی شنوم، حتی لب ها را هم حرکت نمی دهند! گفتم: خداوند امیر را اصلاح کند! معنای آیه این نیست. پرسید: چیست؟ گفتم: عیسی بن مریم بیش از قیامت دنیا خواهد آمد و پشت سر حضرت مهدی نماز خواهد خواند. گفت: وای بر تو، این را از

کجا می گویی؟! گفتم: امام باقر (ع) برای من حدیث کرده است. گفت: بخدا، این مطلب را از چشمه ای زلال آورده ای! بعضی از «شهر» پرسیدند: مقصودت از بیان این مطلب، چه بود؟! گفت:

می خواستم او را بخشم آورم.

ابو القاسم بلخی نیز نظیر این مطلب را یاد کرده است. زجاج این وجه را ضعیف شمرده، گوید: آنان که تا زمان بازگشت عیسی باقی می مانند تعداد آنها کم است و آیه مقتضی ایمان عموم اهل کتاب است. لکن ممکن است چنین گفته شود که همه اهل کتاب می گویند: ما به آن عیسی که در آخر الزمان باز می گردد، ایمان می آوریم.

۲- ضمیر «به» به مسیح و ضمیر «موته» به کتابی می گردد. یعنی هر یک از یهودیان و مسیحیانی که از دار دنیا می روند، پیش از مرگ خود به عیسی ایمان می آورند و آن هنگامی است که تکلیف زایل شده و مرگ حتمی است، لکن این ایمان به ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۰

حالشان فایده ای ندارد. علت اینکه یهودیان و مسیحیان هر دو را ذکر کرده، این است که هر دو فرقه بر باطلند. یهود از راه کفر و نصاری از راه غلو.

این قول از ابن عباس- بنا به روایت دیگر- و مجاهد و ضحاک و ابن سیرین و جویبر است. گویند. اگر گردنشان هم زده شود، تا ایمان نیاورند نمی میرند.

۳- مقصود این است که اهل کتاب، پیش از مرگ خود به حضرت محمد ص ایمان خواهند آورد. طبری این وجه را ضعیف شمرده، گوید: اگر این مطلب، صحیح باشد، نباید بر مردگان اهل کتاب، حکم کافر جاری گردد. لکن ایراد طبری وارد نیست، زیرا ایمان آنان

پس از زوال تکلیف، و موقعی است که برای آنها فایده ای ندارد.

لکن ضعف این قول بخاطر این است که: در این آیات، نامی از حضرت محمد ص بمیان نیامده است و ضرورتی هم ندارد که ضمیر را بآن بزرگوار، برگردانیم بخصوص که در این آیات، نام حضرت عیسی بمیان آمده و شایسته است که مقصود آن بزرگوار باشد.

يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً: در روز قیامت، عیسی گواهی خواهد داد که رسالت خداوند را تبلیغ و خود را بنده خدا معرفی کرده و آنها را دعوت نکرده است که او را خدا پندارند. این معنی از قتاده و ابن جریج است.

ابو علی جبایی گوید: بر آنها گواهی می دهد که هر چه وی تصدیق و تکذیب کرده، آنان نیز تصدیق و تکذیب کنند.

دلالت آیه ... ص : ۱۴۰

این آیه دلالت می کند بر اینکه: هر کافری در وقت مرگ، ایمان می آورد، لکن این ایمان مقبول نیست. چنان که فرعون، وقتی مایوس شد، و دیگر تکلیفی نداشت، ایمان آورد.

قریب به این مطلب، همان است که امامیه روایت کرده اند که مردم- تابع هر دینی باشند- پیامبر و جانشینانش را در دم مرگ، مشاهده خواهند کرد از علی ع نیز روایت کرده اند که به حارث همدانی چنین فرمود:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۱

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا

یعنی: ای حارث همدان، هر مومن یا منافقی، در وقت مرگ مرا می بیند. او مرا می شناسد و من او را به نام و نشان و کردار می شناسم اگر این روایت، صحیح باشد، منظور این است که در آن حال به

فائده دوستی و زیان دشمنی ایشان از روی علاماتی که از خود می یابند و احوال که ادراک می کنند پی خواهند برد. چنان که در روایت است که در دم مرگ، به انسان نشان داده می شود که از اهل بهشت است یا از اهل دوزخ «۱»

---

(۱)- ابن ابی الحدید نیز در ذیل این خطبه:

«فانکم لو قد عاینتم ما قد عاین من مات منکم، لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم ...»

ضمن احتمالاتی که در باره معنای آن می دهد، گوید «ممکن است مقصود علی (ع) این باشد که هیچ کس نمی میرد جز اینکه در دم مرگ، حضرتش را مشاهده خواهد کرد. شیعه نیز بهمین مطلب معتقد است سپس اشعار حضرت را که برای حارث همدانی خواند نقل کرد، گوید: اگر مقصود علی (ع) این مطلب باشد، مانعی ندارد. زیرا قرآن کریم نیز بوسیله آیه:

«وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ ...» خبر داده است که اهل کتاب در دم مرگ به عیسی تصدیق خواهند کرد و بسیاری از مفسران، گفته اند که اهل کتاب عیسی را در دم مرگ می بینند ... (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ جدید جزء اول صفحه ۲۸۸) ۱- باید توجه داشت که در این مورد نیز یادی از مسیحیان و یهودیان و رفتار آنها با حضرت موسی و عیسی شده، از اینرو پیامبر گرامی می فرماید: به عدد یهودیان و مسیحیان ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۲

بیان آیه ۱۶۰- ۱۶۱ ... ص : ۱۴۲

مقصود ... ص : ۱۴۲

اشاره

هم اکنون بار دیگر با عطف بر آیات پیش می فرماید:

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا: با ظلمی که یهود، بوسیله ارتکاب معاصی- که شرح آنها گذشت- در باره خود کردند. قبلا گفتیم که بعقیده زجاج:

«فبظلم» بدل است از «فبنقضهم» و «حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ» عامل است در «فبنقضهم» حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ: بواسطه اين ظلمها، ما چيزهاى پاكيزه را بر يهود حرام كرديم. نظر به اينكه مطالب گذشته طولانى شده بود اكنون بطور اجمال همه مطالب گذشته را عنوان «ظلم» تكرار كرده:

گويد: بواسطه همين ظلمها و ستمها بود كه: خوردنيها و غير خوردنيهاى طيب را بر ايشان حرام كرديم.

أُحِلَّتْ لَهُمْ: چيزهايى كه قبلا بر ايشان حلال شده بود.

و چون آن اقدامات ناشايسته را كردند، خداوند نيز بر طبق مصلحت خود با آنها و چيزهايى را بر آنها تحريم كرد. اين نظر از مجاهد و اكثر مفسران است.

ابو على جبايى گويد: خداوند متعال، چيزهاى طيب و پاكيزه را براى كيفر ظلمشان بر آنها حرام كرد. چنان كه مى فرمايد: «وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ ...» (سوره انعام آيه ۱۴۶ يعنى بر يهوديان حرام كرديم هر ناخن دارى را و از گاو و گوسفند نيز پيهشان ...)

وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً، اينها هم يكى ديگر از كردارهاى زشت ايشان است كه: مردم را از دين خدا و راه خدا باز مى داشتند و بر اين كار اصرار و سماجت داشتند.

روش آنها اين بود كه به خداوند نسبت هاى دروغ مى دادند و بمردم مى گفتند كه: سخن ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۳

خداست و كتاب خدا را تحريف مى كردند و از آن بالاتر اينكه نبوت حضرت محمد ص را آنكار و آنچه در باره او مى دانستند، كتمان مى كردند. اين معنى از مجاهد و جز اوست.

وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ: يكى ديگر از جنايات

آنها ربا خواری بود. با اینکه از اینکار منع شده بودند.

وَ أَكْلِهِمْ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ: دیگر اینکه بدون استحقاق، مال مردم را می خوردند. آنها در موقع قضاوت، رشوه می گرفتند و کتابهای می نگاشتند و می گفتند:

از جانب خداست و از این راه پولهایی از مردم دریافت می کردند و کارهای دیگری که بر روی هم آنها را سزاوار کیفر خدا گردانید و سر انجام چیزهایی را که خوردن آن حلال بود خداوند بر ایشان تحریم کرد.

وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً: ما برای یهودیان که منکر خدا یا پیامبران شدند، عذابی دردناک فراهم ساخته ایم.

اختلاف مفسران ... ص : ۱۴۳

در باره اینکه این تحریم از راه عقوبت بود یا نه، اختلاف کرده اند.

جماعتی از مفسران گویند: از راه عقوبت بود، زیرا همانطوری که می توان چیزهایی را- مصلحه- تحریم کرد، ممکن است بخاطر کیفر، حرام شمرده شوند ابو علی گوید: این حرمت، برای متجاوزان کیفر و برای دیگران مصلحت بود ابو هاشم گوید: این حرمت، تنها بخاطر مصلحت بود. لکن این مصلحت:

هنگامی پیدا شد که آنها مرتکب خطاها و ستمهایی شدند و بهمین جهت، جایز است که منشأ تحریم ستم آنها شمرده شود. بعلاوه، تحریم، تکلیفی است که امثال آن موجب پاداش می شود و صبر بر آن لازم است و بنا بر این، خود یکی از نعمتهای خداوند است نه کیفر او.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۴

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۳] ... ص : ۱۴۴

اشاره

لكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً (۱۶۲) إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (۱۶۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۴۴

لکن یهودیان دانشمند و مردم مؤمن و دهندگان زکات و آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، به تو و قرآن و پیامبران

پیشین- که بپای دارنده نماز بودند- ایمان می آورند. آنان را پاداش بزرگ، می دهیم.

ما بتو وحی فرستادیم همانطوری که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی فرستادیم و داود را زبور دادیم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۶۲ و ۱۶۳ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۵

بیان آیه ۱۶۲ ... ص : ۱۴۵

قرائت ... ص : ۱۴۵

سنؤتیهم: حمزه این کلمه را به یاء و دیگران به نون قرائت کرده اند. دلیل آن را در آیه (۱۵۲) ذکر شد.

اعراب ... ص : ۱۴۵

المقیمین: در باره علت نصب این کلمه، اختلاف است. بصریان و سیبویه گویند به تقدیر: «اعنی» است و خداوند متعال در مقام مدح نمازگزاران است کسایی گوید:

در محل جر است و عطف بر «بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ» می باشد. برخی هم عطف بر «منهم» دانسته اند. برخی هم عطف بر «مِنْ قَبْلِکَ» دانسته اند. در این میان برخی هم معطوف بر «الیک» می دانند. بحث آن در آیه (۱) ذیل کلمه «و الارحام» گذشت.

عروه نقل می کند که از عایشه در باره «الْمُقِیمِینَ الصَّلاةَ» و «وَ الصَّابِئُونَ» (مائده ۶۹) و «إِنْ هذانِ» (طه ۶۳) سؤال کرد. وی گفت: اینها از اشتباهات نویسندگان است و همچنین روایت شده است که در قرآن پاره ای از اغلاط وجود دارد که عرب اصلاح خواهد کرد. لکن هیچ یک از این دو روایت، صحیح نیست، زیرا صحابه پیامبر گرامی اسلام که مقتدای مردم بودند و قرآن را از پیامبر گرامی اخذ کرده بودند، هرگز آماده نبودند مطالب غلط بیاد مردم دهند.

مقصود ... ص : ۱۴۵

پروردگار متعال در این آیه، مؤمنان یهود را معرفی کرده، فرموده:

لکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ: منظور عبد اللَّه بن سلام و دوستان اوست. آنان خدمت پیامبر بزرگوار اسلام، عرضه داشتند:

یهود می داننـد که آنچه تو می گویی حق است و نـام تو در کتـاب تورات ثبت می باشـد، یهودیـان گفتنـد: چنین نیست. آنها چیزی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۶

نمی دانند، بلکه ترا اغفال کرده، بتو دروغ می گویند. از اینرو خداوند متعال فرمود:

لکن آن عده از دانشمندان یهود که در دانش، مایه ای دارند و تورات را بطور کامل بررسی کرده و بر مطالب آن احاطه دارند و همچنین مردم با ایمان مسلمان، به قرآن

و شریعت های آسمانی و کتب انبیاء و رسل پیشین، ایمان دارند.

وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ: قتاده و برخی از مفسران گویند: خداوند متعال، این گروه از یهودیان پاک دل را توصیف می کند که از هدایت الهی بر خوردار و برای رشد و تکامل آماده هستند و بدین وسیله آنها را از یهودیان معاندی که از آیه «یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ» (آیه ۱۵۳) تا اینجا، به مذمت و توصیف آنها پرداخته است، جدا می کند و می فرماید: اینها درخواست های جاهلانه دیگران از تو نمی کنند و نمی خواهند که بر ایشان کتابی آسمانی نازل کنی، زیرا مصداق سخن ترا در کتب پیامبران پیشین مطالعه کرده و بلزوم اطاعت تو پی برده اند، از اینرو دیگر احتیاجی ندارند که از تو معجزه ای دیگر در خواست کنند و یا دلیل بالاتر از دانش خود بجویند.

وَ الْمُقِیمِینَ الصَّلاةَ: هر گاه در اینجا فعلی در تقدیر باشد، جمله ای خواهد بود که عطف است بر ابتدای آیه. یعنی همانطوری که دانشمندان یهود و اهل ایمان بتو ایمان دارند کسانی که نماز را با شرائط آن بجای می آورند، بتو ایمان دارند و اینان همان کسانی هستند که زکات مال خود را می دهند و به خدا و روز قیامت، اعتقاد دارند.

و اگر عطف بر «بِما أُنْزِلَ ...» باشد. برخی گفته اند: یعنی: دانشمندان یهود و اهل ایمان، به قرآن و کتب آسمانی دیگر و پیامبران که بر پای دارنده نماز بوده اند ایمان دارند و همچنین کسانی که زکات می دهند و به خدا و روز قیامت ایمان دارند ...

لکن طبری به پیروی برخی از مفسران گوید: منظور از نمازگزاران فرشتگان هستند و قرائت و

مصحف ابی نیز همین طور بوده است.

برخی نیز گفته اند: منظور از این نماز گزاران، امامان پاک و معصوم هستند.

وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ: آنان که زکات می دهند.

وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ: آنان که به یکتایی خدا و زنده شدن مردگان در ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۷

روز قیامت و پاداش گرفتن آنان، مؤمن هستند.

أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً: آنان که در این آیه وصف شدند، پاداش طاعت و فرمانبرداری خود را بطور کامل، از ما می گیرند و ما آنها را برای همیشه، در بهشت جایگزین می سازیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۸

بیان آیه ۱۶۳ ... ص : ۱۴۸

قرائت ... ص : ۱۴۸

حمزه و خلف «زبورا» بضم باء و دیگران بفتح خوانده اند ضم زاء بدلیل این است که ممکن است جمع «زبور» باشد، مثل: «تُخوم» جمع «تخوم» و «عُذوب» جمع «عذوب». غیر از این سه کلمه، دیگر جمعی بر این قیاس نداریم و ممکن است جمع «زبر» بمعنای «مزبور» باشد.

لغت ... ص : ۱۴۸

زبر: سنگ کاری چاه، عقل، نوشتن کتاب. زبره آهن: قطعه آهن.

مقصود ... ص : ۱۴۸

اکنون خداوند پیامبر گرامی را مخاطب ساخته، می فرماید:

إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ: در اینجا نخست پیامبر گرامی را یاد می کند او اگر چه از لحاظ زمان، بعد از دیگران است، لکن از لحاظ فضیلت، بر دیگران مقدم است.

كَما أَوْحَيْنا إِلى‏ نُوحٍ: ای پیامبر گرامی هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، بتو نیز وحی کردیم. علت اینکه پس از پیامبر گرامی اسلام، نام نوح را می برد، این است که وی پس از آدم (ع) ابو البشر است، چنان که قرآن گوید: «وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ» (صافات ۷۷ یعنی ذریه او را باقی گزاردیم).

برخی گفته اند: علت این است که عمر او از همه پیامبران طولانی تر بوده و معجزه اش این بوده که ۹۵۰ سال در میان مردم زندگی کرد، بدون اینکه یکی از دندانهایش بیفتند یا از خوراکش کاسته شود یا موی او سپید گردد.

دیگری گفته است: علت این است که وی در دعوت خود پافشاری زیادی کرد و هیچ کس باندازه او سختی ندید و نخستین امتی که بواسطه مخالفت پیامبری از ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۴۹

پیامبران خدا، گرفتار عذاب شد، امت او بود.

وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ: و بر پیامبران بعد از نوح نیز وحی فرستادیم.

وَ أَوْحَيْنا إِلى‏ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ: اینان پیامبرانی هستند که بعد از نوح آمده اند، لکن خداوند متعال، در اینجا نامهای آنان را به ترتیب یاد می کند تا مقام آنها را مورد احترام قرار دهد.

وَ الْأَسْباطِ: اینان فرزندان یعقوب هستند.

برخی گویند: اسباط، از فرزندان حضرت اسحاق هستند، همانطوری

که قبایل از فرزندان اسماعیل می باشد. از اولاد اسحاق، یوسف، داود، سلیمان، موسی و عیسی به مقام پیامبری رسیدند. بنا بر این ممکن است مقصود از اینکه بر اسباط وحی فرستادیم، این باش دکه ویح بسوی پیامبرانشان فرستادیم، چنان که هر گاه می گوییم: قاصدی بسوی مردم حجاز فرستادیم، منظورمان این است که به سوی سران و بزرگان ایشان فرستادیم.

بدیهی است که اسباط یعنی برادران یوسف، پیامبر نبوده اند.

وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیْمانَ: اینان نیز گروهی دیگر از پیامبران بعد از نوح هستند که خداوند بهمان منظور، نامشان را یاد می کند و نیز حضرت عیسی ع را نخست یاد می کند، اگر چه وی بعد از ایوب و یونس و هارون و سلیمان بوده است، زیرا یهودیان قدر او را نشناختند و او را مورد طعن قرار دادند از این جهت در باره وی عنایت بیشتری نشان می دهد.

وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً: داود را کتابی دادیم بنام زبور. این کتاب به همین نام مشهور است، هم چنان که کتاب حضرت موسی به تورات و کتاب حضرت عیسی به انجیل، شهرت یافته است.

نظم آیه ... ص : ۱۴۹

این آیه، با آیه «یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ ...» (۱۵۳) ارتباط دارد.

این آیه، دلیل این است که آنان، دلیلی خواستند که نبوتش را اثبات کند، از اینرو خداوند متعال بیان فرموده که: او نیز مثل پیامبران پیشین فرستاده خداست و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۰

همانطوری که آنان دارای معجزه بوده اند، وی نیز دارای معجزه است.

ابن عباس گوید: هنگامی که پیامبر، آیات قرآنی را بر ایشان تلاوت کرد، گفتند:

خداوند، پس از موسی، سخن خود را بر هیچ فردی از

افراد بشر نازل نکرده است، از اینرو خداوند متعال، آنان را با این آیات تکذیب و خاطر نشان کرد که پس از موسی بر پیامبرانی که آنها را نام برده، یا نام نبرده، نیز وحی فرستاده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۴ تا ۱۶۶] ... ص : ۱۵۱

اشاره

وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً (۱۶۴) رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۶۵) لكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِما أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً (۱۶۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۵۱

و پیامبرانی که سر گذشت ایشان را برای تو بازگو کرده و پیامبرانی که وصف آنها برای تو نکرده ایم. و خداوند با موسی تکلم کرد. پیامبرانی که مردم را نوید دادند و تهدید کردند تا برای مردم پس از پیامبران بر خداوند، حجتی نباشد و خداوند توانا و حکیم است.

لکن خداوند که قرآن را بر تو نازل کرده و به شایستگی تو علم داشته است و فرشتگان، گواه حقانیت تو هستند و شهادت خداوند، کافی است.

---

(۱)- آیه ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ سوره نساء جزء ششم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۲

بیان آیه ۱۶۴- ۱۶۵ ... ص : ۱۵۲

اعراب ... ص : ۱۵۲

و رسلا: نصب این کلمه، دو وجه دارد: ۱- به تقدیر فعل «قصصنا» که با فعل بعد تفسیر شده است ۲- به تقدیر «ارسلنا» زیرا «إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ» در آیه پیش بر این معنی دلالت دارد. این عقیده از زجاج است. فراء گوید: در اصل «انا اوحینا الیک و الی

رسل» بوده که چون «الی» حذف شد، فعل منصوب گردید رُسُلًا مُبَشِّرِینَ: حال است یا نصب آن به تقدیر فعل «اعنی» است.

مقصود ... ص : ۱۵۲

در آیه پیش، عده ای از پیامبران عظیم الشان را نام برده، اکنون نیز بطور اجمال بوصف آنها پرداخته. می فرماید:

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ: و پیامبرانی دیگر، که سرگذشت آنان را برای تو بازگو کرده، شأن و امور آنها را بتو شناساندیم.

برخی گویند: قبلا وصف آنان را در خارج از آیات قرآنی، سپس بوسیله آیات قرآنی باو وحی کرد.

برخی نیز گفته اند: قبلا سرگذشت آنان را در مکه، طی سوره انعام و سوره های دیگر کمی برای او شرح داده بود زیرا سوره نساء در مدینه نازل شده است.

وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ: این عبارت دلالت دارد بر اینکه: خداوند متعال، پیامبران بسیاری فرستاده که نام و سرگذشت ایشان در قرآن کریم نیامده و تنها عده ای از آنان را بخاطر فضلیتشان یاد کرده است.

وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً: خداوند، بدون واسطه، با موسی سخن گفت ولی با سایر پیامبران بواسطه وحی، سخن می گفت. برخی گفته اند: ذکر کلمه «تکلیم» برای این ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۳

است که معلوم شود که سخن خداوند با حضرت موسی، همان تکلم معقولی است که از وهم و پندار اهل باطل، بدور و درک آن

در خور فهم عاقلان است.

روایت است که: چون پیامبر آیه قبل را تلاوت کرده، یهودیان گفتند: محمد (ص)، پیامبران را یاد کرد ولی در باره موسی برای ما چیزی نگفت. هنگامی که این آیه نازل گردید، گفتند: محمد، موسی را یاد و بوسیله بیان اینکه او همکلام خداوند بوده است، وی را بر دیگران، برتری داد.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ: همان پیامبرانی که مردم مؤمن و مطیع را به بهشت و پاداش، بشارت می دادند.

وَ مُنْذِرِينَ: و کافران و عاصیان را بدوزخ و کیفر، تهدید می کردند.

لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ: تا مردم را پس از آمدن پیامبران، بر خدا عذر و بهانه ای نباشد و بگویند: خدایا، پیامبری بر ما نفرستادی. و اگر می فرستادی بتو ایمان می آوردیم. چنان که در آیه دیگر، از آنها خبر داده، می گوید: «لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولًا ...» (طه ۱۳۴) یعنی: گویند پروردگارا چرا پیامبری بسوی ما نفرستادی)

دلالت آیه ... ص : ۱۵۳

برخی گمان کرده اند که خداوند را آن چنان لطفی است که اگر شامل حال کافر شود، ایمان خواهد آورد.

این گمان، بی اساس است: زیرا اگر چنین بود، باز هم مردم کافر دلیل و بهانه ای داشتند و می گفتند: چرا لطفت را شامل حال ما نکردی تا ایمان بیاوریم؟! بنا بر این، بحکم این آیه شریفه، بوسیله آمدن پیامبران، بر مردم اتمام حجت شده و این خود لطفی است از جانب خداوند متعال لکن اگر کسی وجه پیدا نکرد که آمدن پیامبران لطف و در عین حال اتمام حجت است، آیا بر او هم حجتی هست یا نه؟

باید به این نکته توجه داشته باشیم که عقل انسان و دلایل توحید و عدالت خداوند متعال

نیز حجت هستند و خود اینها بهانه و عذر را از مردم می گیرند، زیرا اگر تنها ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۴

آمدن پیامبران را حجت بدانیم و عقل را از این منصب معزول داریم، بدو اشکال بر می خوریم:

۱- ما هنگامی می توانیم پیامبری را راستگو بدانیم که به توحید و عدل خداوند پی برده باشیم. بنا بر این هر گاه توحید و عدل خداوند را ثابت نکرده باشیم، راهی بسوی معرفت پیامبر و راستگویی او نداریم.

۲- اگر فقط پیامبران وسیله اتمام حجت باشند و عقل را در این راه، سهمی نباشد، هر پیامبری نیز احتیاج دارد که پیامبری دیگر، راستگویی او را تصدیق کند.

که بالآخره سر از تسلسل و بی نهایت بیرون می آورد. و بطلان آن در جای خود ثابت شده است.

بنا بر این کسانی که به این آیه استدلال کرده اند که: تکلیف هنگامی صحیح است که پیامبری بیاید، از راه صواب بدور افتاده اند. زیرا عقل و حجیت آن را فراموش کرده اند.

وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً: خداوند بر انتقام از عاصیان و کافران توانا و در دستورها و کارهای خود حکیم است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۵

بیان آیه ۱۶۶ ... ص : ۱۵۵

شان نزول ... ص : ۱۵۵

گویند: جماعتی از یهود، خدمت پیامبر آمدند. فرمود: من می دانم که شما به رسالت من علم دارید. پاسخ دادند: ما چنین علمی نداریم و برسالت تو نیز شهادت نمی دهیم. از اینرو خداوند این آیه را نازل فرمود.

مقصود ... ص : ۱۵۵

اشاره

اکنون برای رد انکار و مخالفت آنها می فرماید:

لکِنِ اللَّهُ یَشْهَدُ بِما أَنْزَلَ إِلَیْکَ: زجاج گوید: یعنی اگر آنان به نبوت تو شهادت ندهند، خداوند شهادت می دهد. این شهادت خداوند، عبارت است از نصب معجزات، که برای پیامبری از هر شاهدی بهتر و او را از شهادت اهل کتاب بی نیاز می کند.

أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ: خداوند، قرآن را بر تو نازل کرد و علم داشت که تو شایسته آن هستی و می توانی خدمتگزار حق باشی و مردم را به سوی آن فرا خوانی.

زجاج گوید: یعنی خداوند قرآنی بر تو نازل کرد که علم او در آن است.

وَ الْمَلائِکَةُ یَشْهَدُونَ: و فرشتگان نیز گواهی می دهند که تو پیامبر خدا و قرآن از جانب اوست.

وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً: شهادت خدا در اثبات این حقیقت، کافی است و به شهادت دیگری نیازی نیست.

این آیه، خاطر مبارک پیامبر را بخاطر تکذیب مخالفان، تسلی می بخشد.

علم خدا ... ص : ۱۵۵

برخی به این آیه استدلال کرده اند: علم خداوند، زائد بر ذات بی همتای اوست و عین ذات نیست. لکن اگر این استدلال، صحیح بود، لازم بود که علم خداوند وسیله و ابزار نزول قرآن کریم باشد. نظیر «کتب بالقلم» یعنی ابزار نوشتن من قلم بود. و «انزله بعلمه» یعنی ابزار نزول قرآن، علم خداوند بود. بدیهی است که علم خدا وسیله و ابزار نزول قرآن نیست و این چیزی است که جملگی بر آنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۰] ... ص : ۱۵۶

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِیداً (۱۶۷) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً (۱۶۸) إِلاَّ طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً (۱۶۹) یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۵۶

آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا منع کردند، بگمراهی دوری افتادند. آنان که کافر شدند و ستم کردند، خدا آنها را نمی آمرزد و براهی جز راه جهنم که همواره در آن خواهند بود، هدایت نمی کند و این کار بر خدا آسان است.

ای مردم، پیامبر با دین حق از جانب پروردگارتان، بسوی شما آمد، بنا بر این ایمان بیاورید و کارهایی کنید که برای شما بهتر باشد و اگر کافر شوید، برای خداست هر چه در آسمانها و زمین است و خدای دانا و حکیم است.

(۱)- سوره نساء آیه ۱۶۷ تا ۱۷۰ جزء ۶ سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۷

بیان آیه ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۶۹ ... ص : ۱۵۷

مقصود ... ص : ۱۵۷

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلالًا بَعِیداً: آنان که خود کافر شدند و دیگران را از دین خدا- که تو مامور تبلیغ آن هستی- باز داشتند، از راه راست، بکلی منحرف شدند و دور افتادند و دستاویز پر ارزشی که همان دین حق بود و خداوند، آن را برای خلق پسندیده و ترا برای ارشاد مردم در راه آن، بر انگیخته بود، از کف دادند.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ: آنان که رسالت آسمانی محمد را انکار و با نسبت دروغگویی بوی دادن، در باره اش ستم کردند و خود با علم برسالت او، کفر ورزیده، از راه حسد و ستم، مقام اولیای خدا را نادیده گرفتند، هرگز از گنه بخشی و عفو خداوند بهره مند نخواهند شد.

وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً: و آنان را براه بهشت، هدایت نخواهد کرد. در اینجا مقصود از هدایت، راهنمایی های معمولی نیست، زیرا در این باره، قبلا

سخن گفته شده و عموم اهل تکلیف از آن بر خوردار شده اند.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ: لکن بکیفر کفر و ستمگریهای آنان، براه جهنم، هدایتشان می کند.

خالِدِينَ فِيها أَبَداً: آنان برای همیشه در جهنم، خواهند بود.

وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً: و این کار، بر خدا آسان است، زیرا کسی را یارای آن نیست که جلو اراده او را بگیرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۸

بیان آیه ۱۷۰ ... ص : ۱۵۸

اعراب ... ص : ۱۵۸

بالحق: با حرف تعدیه است، خیراً: برخی در باره علت نصب آن معتقدند که مفعول به است برای فعل محذوف.

به تقدیر: «آمنوا و اتوا خیراً»

مقصود ... ص : ۱۵۸

بار دیگر خداوند متعال، از راه اندرز و راهنمایی انسانها می فرماید:

يا أَيُّهَا النَّاسُ: این خطاب متوجه همه مردم و بقولی متوجه کفار است.

قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ: ای مردم، پیامبر خدا حضرت محمد ص، از جانب پروردگار متعال، دینی برای شما آورد که خداوند آن را پسندیده و به بندگان خود ارزانی داشته است.

از امام باقر ع روایت شده است که: یعنی پیامبر، برای شما ولایت آنانی که بدوستی آنان مامور هستید، بارمغان آورد.

فَآمِنُوا: بنا بر این او را و قرآنش را که از پیش خداست، تصدیق کنید.

خَيْراً لَكُمْ: و کارهایی انجام دهید که بدون تردید، برای شما بهتر از انکار و تکذیب است.

وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ: اگر او را تکذیب کنید، بخود ضرر زده اید، نه خدا، زیرا او مالک همه چیزهایی است که در زمین و آسمانهاست و کفر شما و تکذیب شما پیامبر را، «بر دامن کبریاش گردی ننشانند!» وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً: خداوند به طاعت و گناه شما آگاه و در امر و نهی و تدابیر خود حکیم است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۵۹

[سوره النساء (۴): آيه ۱۷۱] ... ص : ۱۵۹

اشاره

يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۱۷۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۵۹

اى اهل كتاب، در دين خود غلو مكنيد و در باره خدا جز حق مگوييد. عيسى تنها پيامبر خدا و كلمه و روحى است از او كه به مريم القا كرد. نگوييد: خدا سه تاست. از اين گفتار دست برداريد كه براى شما بهتر است. خداوند، يكتا منزه است از اينكه وى را فرزندى باشد. براى اوست هر چه در آسمانها و زمين است و وكالت و كفالت او كافى است.

---

(۱)- آيه ۱۷۱ سوره نساء جزء ۶ سوره ۴

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۰

بيان آيه ۱۷۱ ... ص : ۱۶۰

لغت ... ص : ۱۶۰

غلو: تجاوز از حدّ. «غلا بالجاريه لحمها و عظمها» يعنى: كنيز بدوران بلوغ و جوانى و رشد اندام، زود نائل گرديد. شاعر گويد:

خمصانه قلق موشحها رود الشباب غلا بها عظم

يعنى: كمرش باريك، لباسش پر نقش و نگار و در آغاز طراوت و نشاط است كه استخوانهايش به سر حد رشد رسيده اند.

مسيح: ممسوح، شسته، عيسى را مسيح گفته اند، زيرا خداوند او را از گناهان و آلودگيهايى كه در انسانهاست پاك ساخته. برخى گفته اند: اين كلمه سريانى و اصل آن «مشيحا» است كه در زبان عبرى مثل نامهاى انبياى ديگر تغيير يافته است.

البته «دجال» را هم مسیح نامیده اند، زیرا از چشم راست یا چشم چپش بطور کلی اثری نیست، پس عیسی از گناهان زدوده شده و او از یک چشم، چنان که از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است. خاقانی گوید:

نه عیسی داشت از یاران کمینه سوزنی در بر نه سوزن شبه دجال است یک چشم سپاهانی

اعراب ... ص : ۱۶۰

ثلاثه: خبر است برای مبتدای محذوف، یعنی: «هم ثلاثه» بطور کلی هر جا بعد از ماده «قول» اسم مرفوعی باشد که رافعی ندارد. باید آن را خبر برای مبتدا دانست.

خیرا: علت نصب آن را در آیه قبل، بیان کردیم.

أَنْ یَکُونَ: در محل نصب است، زیرا در اصل «من ان یکون» بوده و حرف جر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۱

آن حذف شده است.

مقصود ... ص : ۱۶۱

اشاره

اکنون روی سخن، با آن گروه از اهل کتاب است که اهل بحث و مجادله بودند:

یا أَهْلَ الْکِتابِ: حسن گوید: خطاب به یهودیان و مسیحیان است. زیرا مسیحیان در باره عیسی غلو کرده، برخی گفتند: او پسر خداست و برخی گفتند: او خداست و برخی گفتند: او یکی از خدایان سه گانه: پدر، پسر و روح القدس است.

همچنین یهودیان نیز غلو کرده: گفتند: او حرامزاده است، بنا بر این هر دو گروه، راه غلو پیموده اند.

ابو مسلم و ابو علی و جماعتی از مفسران گویند: خطاب تنها به مسیحیان است لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ: ای اهل کتاب، در باره دین خود افراط نکنید و از حق نگذرید وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ: و بگوئید که خداوند متعال را شریکی و همدمی و فرزندی نیست و عیسی را شبیه یا پسر خدا مخوانید، زیرا این سخن، به ناحق است.

إِنَّمَا الْمَسِیحُ: معنای مسیح را بیان کردیم. برخی گفته اند: علت اینکه او را مسیح نامیده اند این است که وی با گردش در روی زمین و مسافرتهای پی در پی، در حقیقت زمین را مسح می کرد عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ: بیان است برای مسیح. یعنی علی رغم پندار بی اساس مسیحیان که

او را پسر خدا می دانند و علی رغم توهم دروغ یهودیان که او را زاده پدری بدکار، می پندارند، او پور مریم عذر است.

رَسُولُ اللَّهِ: آری عیسی، پیامبری است که خداوند وی را برهبری بشر، بر انگیخت نه آنکه این دو فرقه گمراه، خیال کردند.

وَ كَلِمَتُهُ: حسن و قتاده گویند: یعنی عیسی همان است که کلمه «کن» که از مصدر جلال خداوندی صدور یافت، بزیور هستی آراسته شد.

ابو علی جبایی گوید: یعنی همانطوری که مردم بکلام خدا، هدایت می شوند، بوجود او نیز هدایت می شوند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۲

و برخی گویند: یعنی او همان نوید فرحبخش الهی است که مریم از زبان فرشته ای شنود. قرآن کریم گوید: «إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ» (آل عمران ۴۵) یعنی هنگامی که فرشته گفت: ای مریم، خداوند ترا به کلمه ای نوید می دهد. منظور از جمله: «أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ» نیز همین است. یعنی: آن کلمه را خداوند به مریم القا کرد و «القای کلمه» یعنی گفتن آن.

أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ: جبایی گوید: یعنی خلق آن کلمه را در رحم مریم القا کرد.

وَ رُوحٌ مِنْهُ: و عیسی روحی است از خداوند

چرا عیسی را روح نامیده است؟ ... ص : ۱۶۲

در این باره اقوالی است:

۱- علت این است که: عیسی با نفخه ای که جبرییل به فرمان خدا در گریبان مریم دمید، بوجود آمد. روح را به خداوند نسبت داده است به دو دلیل:

یکی اینکه جبرییل به امر او بود و دیگر بمنظور تعظیم شان حضرت عیسی ع. چنان که در باره روزه می فرماید: روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم. به نفخه هم روح گفته می شود. چنان که ذو الرمه

در شعر خود گوید:

«و احیها بروحک» «۱» یعنی او را به نفخه خود زنده گردان.

۲- جبایی گوید: مقصود این است که همانطوری که مردم به وسیله روح، زنده می شوند، به وسیله او نیز حیات پیدا می کنند، بنا بر این معنی آیه این است که: خداوند عیسی را پیامبر گردانید تا مردم به او اقتدا کنند و سنتش را پیروی نمایند و به هدایتش راهنمایی شوند.

۳- ابو عبیده گوید: یعنی او انسانی است که خداوند او را به وسیله نطفه های دو

-(۱)

فقلت له ارفعها الیک و احیها بروحک و اقتته لها قیته قدراً

و ظاهر لها من یابس الشخت و استعن علیه الصبا و اجعل یدیک لها سترا

به او گفتم: وی را بسوی خود برافراز و با نفخه خود زنده اش کن و برای او قوتی از هیزم قرار ده و با هیزم خشک به او کمک کن و باد صبا را به یاری او بخواه و دستهایت را پوشش او گردان.

(در وصف آتش)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۳

جنس مخالف و آمیزش آنها نیافریده است.

۴- یعنی او رحمت خداست. چنان که در جای دیگر می فرماید: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله ۲۲) یعنی آنان را برحمت خود تایید کرد. بنا بر این عیسی را برای مومنان و پیروانش، رحمت قرار داده است، زیرا آنان را به راه سعادت هدایت کرده است.

۵- یعنی او روح خداست که وی را آفرید و صورت بخشید، آن گاه او را به سوی مریم فرستاد و بوسیله مریم در میان مردم ظهور پیدا کرد. این قول از ابو العالیه و ابی بن کعب است.

۶- روح، در اینجا یعنی

جبرییـل. بنـا بر این عطـف است بر ضـمیر مسـتتر در «القی» و مقصود این است که: خداونـد و روح که از جـانب اوست- یعنی جبرئیل- عیسی را به مریم القا کردند.

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ- مردم کتابی را امر می کنـد که به یکتایی خداونـد و رسالت پیامبرانش اقرار کرده، او را بی شـریک و بی رفیق و بی فرزند، بشناسند.

وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ: خطاب به مسیحیان است. زجاج گوید: یعنی نگویید:

خدای ما سه تاست.

برخی گویند: این معنی، صـحیح نیست، زیرا آنان به سه خدا معتقد نیسـتند بلکه می گویند: خدا یکی و دارای سه عنصر است: پـدر، پسـر و روح القـدس. این مطلب، درست به این می مانـد که بگوییم: چراغ یکی است که از ماده سوخت و فتیله و شـعله، تشکیل شده و خورشید یکی است که از جسم و نور و پرتو، تشکیل یافته.

اینهـا همه غلطنـد، زیرا نه چراغ در حقیقت یکی است و نه خورشـید! درست مثـل این است که عـدد ده را یـا ده چیز را «یک» فرض کنیم یا اینکه انسان را، یا خانه را، یک چیز بدانیم. حال آنکه هیچ یک از اینها در واقع یکی نیسـتند، بلکه از چند چیزی تشکیل یافته اند.

بنا بر این منظور ایشان از «خدا یکی است» یعنی- حقیقةً- یکی است، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۴

دیگر نمی تواننـد بگوینـد: «سه تـاست» زیرا «یـک» بودن با «سه تا» بودن، متناقض است و اگر منظور آنها از «خـدا یکی است» مثل یکی بودن «چراغ، خورشـید، خانه، انسان ...» است، در این صورت، به توحیـد معتقـد نیسـتند، بلکه خدا را شبیه مخلوقات، کرده اند، زیرا میان توحید و

عدم توحید- که مربوط به مخلوقات است واسطه ای وجود ندارد.

انْتَهُوا: از این گفتار شنیع دست بردارید.

خَيْراً لَكُمْ: و کاری کنید که برای شما بهتر باشد إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ: نه چنان است که شما می گوئید، عیسی را از خدایی بهره و نصیبی نیست، او نه خداست، نه شریک خدا، نه پسر خدا.

آری خداوند، یکتاست، زیرا کسی که دارای فرزند یا همدم باشد، شایسته پرستش نیست. لکن از آنجا که او شایسته خدایی و پرستش است، یکتاست، او را نه فرزندی است، نه شبهی. نه همدمی نه شریکی. سپس خود را از آنچه پیروان باطل گویند، منزه ساخته، فرمود:

سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ: لفظ «سبحان» بمعنای تنزیه ذات باری تعالی از عیوب است. یعنی خداوند منزه است از اینکه وی را فرزندی باشد.

لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ: او راست پادشاهی، مالکیت و آفرینش آنچه در آسمانها و زمین است و می تواند هر گونه تصرفی در آنها بکند. از جمله آنها عیسی و مادر اوست. چگونه مملوک و آفریده، فرزند مالك و خالق خویش است؟

وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا: و کافی است که خداوند، قیم، مدبر و رازق همه موجودات زمینی و آسمانی است.

بقولی یعنی: کافی است که خداوند حافظ اعمال بندگان است و آنها را بر اعمالشان جزا می دهد. بنا بر این جمله اخیر، تسلیتی است برای پیامبر گرامی اسلام و تهدیدی است برای آنهایی که در باره خداوند مطالبی می گویند که در خور ذاتش نیست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۵

[سوره النساء (۴): آيات ۱۷۲ تا ۱۷۳] ... ص : ۱۶۵

اشاره

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لا الْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ

جَمِيعاً (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِيماً وَ لا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (۱۷۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶۵

مسیح و فرشتگان مقرب، از اینکه بنده خدا باشند، استنکاف ندارند. آنان که از عبادتش استنکاف و تکبر کنند بزودی بسوی خود محشورشان می کند. اما آنان که ایمان آورده، کارهای شایسته کنند، پاداش آنها را می دهد و از فضل و کرم خود بر پاداششان می افزاید و اما آنان که استنکاف و تکبر کنند، آنان را عذابی دردناک کند و جز خداوند برای خویش دوست و یاوری نیابند.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ جزء ۶ [...]

بیان آیه ۱۷۲- ۱۷۳ ... ص : ۱۶۶

عدد آیات ... ص : ۱۶۶

بنا بر عدد شامی سه آیه و بنا بر عدد دیگران دو آیه است.

لغت ... ص : ۱۶۶

استنکاف: خودداری از چیزی. اصل این کلمه «نکفت الدمع» است. یعنی اشک را از گونه ام دور ساختم. شاعر گوید:

فبانوا فلو لا ما تذكر منهم من الخلف لم ینکف لعینک مدمع

یعنی: آنها جدا شدند و اگر بخاطر سوگندی که بیاد آوردند نبود، اشکی از دیده تو پاک نمی شد.

استکبار: فزونی طلبی بدون شایستگی. فرق آن با تکبر، این است که در تکبر ممکن است شایستگی باشد، از اینرو خداوند را «متکبر» گوییم، نه «مستکبر»

شان نزول ... ص : ۱۶۶

روایت است که مسیحیان نجران، از پیامبر پرسیدند: چرا سرور ما را عیب می کنی؟

فرمود: سرور شما کیست؟

گفتند: عیسی فرمود: در باره او چه گفته ام؟

گفتند: می گویی بنده و فرستاده خداست! از اینرو این آیات، نازل گردید.

مقصود ... ص : ۱۶۶

اشاره

قبلا در پیرامون مسیح و عقاید مسیحیان در باره وی، سخن گفت. اکنون به رد آنها پرداخته، می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۷

نْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ

: مسیح استنکاف و امتناع ندارد که بنده خداوند باشد.

لَا الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ

: همچنین فرشتگان مقرب، از اینکه به بندگی خدا اقرار و اعتراف کنند، ابا ندارند. مقربان درگاه خدا آنانند که خداوند آنان را بخود نزدیک ساخته و از میان سایر آفریدگان، مقام و منزلت آنان را برتری داده است.

مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً

: آنان که از عبادت خداوند خودداری کرده، تکبر کنند و بطاعتش معتقد نباشند، در روز قیامت همه آنها را مبعوث و در وعده گاهشان گرد می آورد.

منظور از کلمه «الیه» جایگاهی است که هیچکس جز خداوند متعال بر آن فرمانروایی ندارد و در آنجا سروکار همه مردم با اوست. چنان که وقتی گویند: «سروکار فلان به امیر افتاد» منظور این است که تنها امیر در کار او صاحب نظر است.

مقام فرشتگان ... ص : ۱۶۷

برخی به این آیه استدلال کرده اند، بر اینکه فرشتگان، برتر از پیامبرانند، زیرا نام ملائکه را بعد از انبیاء ذکر کرده و در چنین

مقـامی مقتضـی برتری فرشـتگان است، زیرا عادت بر این جاری است که بگوینـد: «وزیر و امیر از اینکار اسـتنکاف ندارنـد، نه اینکه امیر و وزیر ...» پس همانطوری که در موارد دیگر نخست آنکه مقامش پایینتر و سـپس آنکه بترتر است، ذکر می کننـد، در این مورد نیز چنین است.

اصـحاب مـا پاسـخ داده انـد: اسـتدلال فوق صـحیح است. لکن آیه دلالـت دارد بر اینکه: مقام «فرشـتگان مقرب» جمعاً بر مقام عیسی برتر است، ولی دلالت

ندارد بر اینکه: یکا یک آنان نیز بر عیسی برتری دارند و این خود همان مطلب مورد اختلاف و مورد بحث است.

دیگر اینکه: ما معتقدیم که پیامبران بر فرشتگان برتری دارند، لکن این برتری موجب چندان فاصله ای نمی شود که نتوان در استعمالات، افضل را بر غیر افضل، مقدم داشت. درست مثل اینکه بگوییم: فلان امیر و فلان امیر از فلان کار، استنکاف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۸

ندارند. با اینکه امیر اول بر امیر دوم برتری دارد، لکن با اشتراک در امارت، از یک سو و کمی فاصله، از سوی دیگر، این نوع استعمال، صحیح است. حال آنکه صحیح نیست بگوییم: از اینکار نه امیر استنکاف دارد، نه وزیر! زیرا امیر و وزیر، در امارت شرکتی ندارند و فاصله آنها زیاد است.

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ: آنان که ایمان آورده، کارهای شایسته کنند، خداوند متعال پاداش آنها را می دهد. در اینجا خداوند، مردمی را که اهل ایمان و طاعتند، وعده می دهد که پاداش اعمال نیکوی آنها را- بطور کامل و وافی خواهد داد.

وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: و آنها را بیشتر از آنچه وعده کرده است، از فضل و کرم خود، پاداش می دهد، پاداشی که آنها به اندازه آن پی نمی برند، زیرا وعده داده است که در برابر هر کار نیکی ده تا هفتاد تا هفتصد برابر و ... اجر خواهد داد. بدیهی است که این زیادت ها ناشی از تفضل خداوند است.

وَ أَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِیماً: آنان که از اقرار به یکتایی خداوند، خودداری کردند و از اطاعت و پرستش کبر ورزیدند، گرفتار عذاب دردناک

خداوند خواهند شد.

وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً: آنان را نه دوستی است که از عذاب، نجات بخشد و نه یاوری که از عقاب، خلاص گرداند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۶۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۵] ... ص : ۱۶۹

اشاره

یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً (۱۷۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶۹

ای مردم، از جانب پروردگارتان، برهانی بسوی شما آمد و ما نوری آشکار بر شما نازل کردیم. اما کسانی که به خدا ایمان آورده، به او متوسل شوند، ایشان را در رحمت و فضل خود، داخل و براه راست خود هدایت می کند.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۷۴ و ۱۷۵ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۰

بیان آیه ۱۷۴- ۱۷۵ ... ص : ۱۷۰

لغت ... ص : ۱۷۰

برهان: شاهد حق. برخی گویند: برهان یعنی بیان مطلب از روی دلیل.

اعتصام: خودداری از شر. «اعتصم باللَّه» یعنی بکمک خداوند، از شر خودداری کرد. عصمت این است که خداوند بنده ای را از شر حفظ کند. چنین بنده ای را «معصوم» گوییم. این عصمت، از دو راه ممکن است:

۱- اینکه خداوند بنده ای را از نیرنگ مکاران حفظ کند، چنان که پیامبر فرمود: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (سوره مائده ۶۷

یعنی خداوند ترا از شر مردم حفظ خواهد کرد).

۲- اینکه بنده خود را طوری مورد لطف، قرار دهد که از ارتکاب معاصی خودداری کند.

اعراب ... ص : ۱۷۰

صراطاً: مفعول دوم برای «یهدی» و جایز است که حال باشد از ضمیر «الیه»

مقصود ... ص : ۱۷۰

در این سوره مبارک، خداوند، پاره ای از احکام و وظائف فردی و اجتماعی را بیان کرد. اکنون بمنظور اینکه اعتماد و یقین مردم را به واقعیت این احکام، جلب کند، می فرماید:

یا أَیُّهَا النَّاسُ: این آیه خطاب به پیروان ادیان دیگری است که در این سوره، به بیان سر گذشت و افکار و عقاید آنها پرداخت.

قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ: ای مردم، بر شما از جانب خداوند، حجتی نازل گردید که بر صحت گفتار پیامبر گرامی اسلام، دلیلی روشن هست: این حجت، بقولی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۱

حضرت محمد و معجزاتش و بقولی قرآن کریم است.

وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً: و با او بسوی شما نوری آشکار فرستادیم که حجت او را پرتو افکنی کند و شما را براه نجات، راهنمون گردد. این نور، بقول مجاهد، قتاده و سدی، قرآن، و بنا بروایتی از امام صادق (ع) ولایت علی ع است.

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ، آنان که به یگانگی خداوند اعتراض و پیامبرش را تصدیق کنند و به نوری که بر پیامبرش نازل کرده، تمسک جویند، خداوند آنان را در رحمت و نعمت خود- یعنی بهشت- و فزونی پاداش که تفضل خداوند و زاید بر استحقاق ایشان است، داخل خواهد کرد.

وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً: و آنان را توفیق می دهد تا به فضل خداوند که مخصوص اولیاست، برسند و راه آنان که از نعمتهای الهی برخوردار شده اند، پیموده دنباله رو ایشان باشند و از هدایت ایشان استفاده کنند و دین

و سنت آنها را پیروی نمایند. این همان، صراط مستقیمی است که خداوند راضی شده است که راه تکامل بندگانش باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۲

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۶] ... ص : ۱۷۲

اشاره

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۷۲

از تو در باره خواهران و برادران سؤال کنند. بگو: خداوند حکم ایشان را بیان می کند. اگر مردی بمیرد که دارای فرزند نیست و خواهری داشته باشد، برای او نصف مال است و اگر زنی بمیرد که تنها دارای برادری باشد، همه مال از اوست.

اگر میت دارای دو خواهر باشد، برای آنها دو ثلث است و اگر دارای چند خواهر و برادر باشد، مرد را دو برابر سهم زن است. خداوند این احکام را بیان می کند که گمراه نشوید و خدا بهر چیزی داناست.

---

(۱)- آیه ۱۷۶ سوره نساء جزء ششم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۳

بیان آیات ۱۷۶ ... ص : ۱۷۳

لغت ... ص : ۱۷۳

کلاله: در باره این کلمه در اول سوره بحث شد استفتاء: سؤال از حکم

اعراب ... ص : ۱۷۳

یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَةِ: در اینجا تنازع دو فعل بر سر «فی الکلاله» است. بهتر این است که فعل دوم عمل کند و برای فعل اول «فی الکلاله» را مقدر بدانیم. در قرآن، عمل فعل دوم، اولی است بدلیل: «إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ» (منافقون ۵) در اینجا فعل دوم در «رسول اللّه» عمل کرده نه اول، زیرا اگر اول عمل کرده بود چنین گفته می شد: «تعالوا یستغفر لکم الی رسول اللّه» در ادبیات عرب نظایر آن بسیار است مثل:

و کمتاً مدماةً کان متونها جری فوقها و استشعرت لون مذهب

یعنی اسبهای سرخی که گویی بر پشت آنها پارچه های زربفت افکنده اند. در این بیت، مورد نزاع «لون» است که فعل دوم در آن عمل کرده و فعل اول عمل نکرده است.

إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ: این اسم مرفوع است بفعل مقدر که فعل ظاهر آن را تفسیر کرده است و اظهار آن جایز نیست فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ: در اینجا اگر کلمه «اثنتین» ظاهر نمی شد، الف «کانتا» بر آن دلالت می کرد. علت ظهور آن: تاکید ضمیر یا بیان این مطلب است که منظور دو نفر بودن است و صغر و کبر، در آن اثری ندارد.

رِجالًا وَ نِساءً: بدل از «اخوه»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۴

أَنْ تَضِلُّوا: در باره «ان» سه قول است: ۱- یعنی «ان لا تضلوا» مثل:

راینا ما یری البصراء فیها فآلینا علیها ان تباعا

یعنی «ان لا تباعا» هر چه دیگران در او می بینند ما هم دیدیم و سوگند یاد کردیم که

فروخته نشود. بنا بر این حرف جر در تقدیر است.

۲- یعنی «کراهه ان تضلوا» و مفعول لاجله خواهد بود. برخی گفته اند حذف «لا» جایز نیست ولی زایده بودن آن جایز است مثل: «لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتابِ أَلَّا یَقْدِرُونَ عَلى شَیْ ءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» سوره حدید ۲۹) یعنی «لیعلم ...»

۳- یعنی: «یبین اللَّه لکم الضلال لتجتنبوه» خداوند گمراهی را برای شما بیان می کند که از آن اجتناب کنید.

شان نزول ... ص : ۱۷۴

در باره شان نزول این آیه اختلاف است، از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل است که گفت: من بیمار شدم و دارای نه یا هفت خواهر بودم. پیامبر نزد من آمد و در صورت من دمید و بهوش آمدم، عرض کردم: آیا برای خواهرانم بدو سوم مال وصیت کنم؟

گفت نیکی کن عرض کردم: به نصف؟ فرمود: نیکی کن. سپس خارج شد و مرا ترک کرد. مجددا بازگشت و فرمود: خدایت شفا دهد! خداوند در باره خواهرانت دستور دو ثلث داد. می گویند: جابر می گفت: خدای این آیه را در باره من نازل کرده است.

قتاده گوید: صحابه، در باره «کلاله» زیاد فکر می کردند، از اینرو خداوند این آیه را نازل کرد.

براء بن عازب گوید: آخرین سوره ای که بطور کامل نازل گردید، برائت و آخرین آیه ای که نازل شد، پایان سوره نساء «یَسْتَفْتُونَکَ ...» بود. این مطلب را بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده اند.

جابر گوید: این آیه، در مدینه نازل شد. ابن سیرین گوید: در سفری که صحابه نیز در حضور پیشوای گرامی اسلام، بودند، نازل گردید.

این آیه را «تابستانی» (آیه صیف) گویند، زیرا خداوند در باره «کلاله» دو ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۵

آیه نازل کرد: یکی در زمستان (آیه ۱۲ همین سوره) و دیگری در تابستان، که همین آیه است. از خلیفه دوم روایت است که: از پیامبر، در باره «کلاله» سؤال کردم فرمود: «آیه صیف» ترا بس است.

مقصود ... ص : ۱۷۵

خداوند متعال در اوایل این سوره، برخی از سهام ارث را بیان کرد. اکنون در پایان سوره، دنباله این مطلب را بیان می دارد:

يَسْتَفْتُونَكَ: از تو در باره میراث خواهران و برادران (کلاله) سؤال می کنند.

قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ: بگو: خداوند، حکم میراث خواهران و برادران را برای شما بیان می کند. حسن می گوید: مقصود از کلاله، خواهران و برادرانند.

از ائمه ما نیز چنین نقل شده است، ابو بکر و جماعتی از مفسران گویند: کلاله، سوای پدر و فرزند است.

إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ: سدی گوید: یعنی شخصی بمیرد و دارای فرزند ذکور و اناث نباشد. این مطلب را مذهب امامیه، موافق است پس مقصود این است که میتی که دارای پدر و مادر و فرزند نباشد ... علت اینکه ما پدر و مادر را هم می افزایم اجماع است. و انگهی لفظ «کلاله» هم از این معنی خبر می دهد، زیرا کلاله نام آن خویشاوندانی است که میت را احاطه کنند نه آنهایی که به میت چسبیده اند. حال آنکه پدر و مادر- مثل فرزند- چسبیده میت هستند بنا بر این تنها خواهران و برادران، میت را احاطه می کنند.

وَ لَهُ أُخْتٌ: این میت که دارای فرزند و والدین نیست، خواهری دارد- اعم از پدری و مادری یا پدری. البته در باره کلاله امیّ در اول سوره، بحث شده است.

فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ: خواهر را از ترکه میت، یک دوم است. (این

یک دوم بالفیض است باقی را هم بنا بر بطلان تعصیب به او رد می کنند) وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ: هر گاه میت، زنی باشد که دارای فرزند و والدین نباشد و برادری داشته باشد از پدر و مادر یا پدر، همه مال، برای اوست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۶

فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ: اگر میت، دارای دو خواهر باشد، خواه میت مرد باشد یا زن، البته به شرطی که دارای پدر و مادر و اولاد نباشد.

فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ: برای آن دو خواهر، ۳/ ۲ مال است. (باقی را هم بالقرابه بآنها رد می کنند زیرا تعصیب باطل است) وَ إِنْ کانُوا إِخْوَةً رِجالًا وَ نِساءً: اگر میت، فقط دارای چند خواهر و برادر پدر و مادری یا پدری باشد.

فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ: سهم برادر دو برابر سهم خواهر است.

دلالت آیه ... ص : ۱۷۶

جمله «إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ» دلالت دارد بر اینکه برادر یا خواهر با بودن دختر ارث نمی برند، زیرا خداوند متعال، شرط ارث بردن خواهر و برادر را نبودن «ولد» دانسته است.

بدیهی است که کلمه «ولد» هم شامل پسر می شود و هم شامل دختر و همه اهل لغت بر بر آن اتفاق دارند.

روایتی نقل کرده اند که: «خواهران و برادران با دختران، عصبه اند» (یعنی باید ما زاد بر سهم یک دختر که ۲/ ۱ است و ما زاد بر سهم دو دختر و بیشتر که ۳/ ۱ است به خواهران و برادران داد) لکن این خبر، واحد است و با نص قرآن سازگار نیست

ابن عباس نیز بر همین عقیده است و از ائمه اهل بیت (ع) نیز چنین روایت شده. «۱»

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا: خداوند مسائل ارث را برای شما بیان می کند که در احکام مربوط بارث، بخطا نیفتید. ابو مسلم گوید: یعنی خداوند، همه احکام دین را برای شما بیان می دارد تا در راه دین هدایت شوید.

وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ، خداوند به تمام اموری که مربوط به معاش و معاد مردم

---

(۱)- ما در باره عول و تعصیب، تا آنجا که مناسب بوده در پاورقی (ج ۵) ص ۳۳ بحث کردیم و در اینجا ما زاد بر سهم یک خواهر یا بیشتر را بنا بر بطلان تعصیب، بخودشان باز گردانیم ولی عامه بمقتضای همان روایت متن، بخویشاوندان دیگر می دهند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۷

است، داناست.

در آغاز این سوره، نخست حکم میراث والدین و فرزند، سپس حکم میراث زن و شوهر و خواهران مادری را بیان داشت. در این آیه هم حکم میراث خواهران و برادران پدری و مادری یا پدری بیان کرد و سوره را خاتمه داد. بدیهی است که خواهر و برادر پدری هنگامی ارث می برند که خواهر و برادر پدری و مادری وجود نداشته باشند.

جمله: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ» (احزاب ۶ یعنی خویشاوندان برخی نسبت به برخی برتری دارند) این نکته را بیان می دارد که: نزدیکی خویشاوندان به میت، سبب ارث آنها می شود، بنا بر این هر کس به رحم نزدیکتر و از لحاظ خویشاوندی قریبتر است، از آنکه دور یا دورتر است ترجیح دارد. این مسائل، میان فقیهان مورد اختلاف نیز هست و در کتابهای فقهی بیان

شده است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۸

سوره مائده ... ص : ۱۷۸

اشاره

بنا بر قول ابن عباس و مجاهد، این سوره در مدینه، نازل شده است. جعفر بن مبشر و شعبی گویند: همه آیات این سوره، در مدینه نازل شده است، باستثنای «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...» (آیه ۳) که در سفر حجه الوداع، هنگامی که بر شتر خود ایستاده بود نازل گردید.

عدد آیات ... ص : ۱۷۸

بنا بر عدد کوفی ۱۲۰ و بنا بر عدد بصری ۱۲۳ و بنا بر عدد دیگران ۱۲۲ است.

غیر کوفیان، نخستین آیه سوره را تا «بِالْعُقُودِ» یک آیه مستقل می دانند.

همچنین آیه ۱۵ تا «وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یک آیه، حساب کرده اند. بصریان نیز علاوه بر این دو مورد، آیه ۲۳ تا «فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ» یک آیه دانسته اند.

فضیلت ... ص : ۱۷۸

ابی بن کعب، از پیامبر گرامی روایت کرده است که: «هر کس سوره مائده را بخواند، خداوند بعدد هر چه یهودی و مسیحی در روی زمین است به او مزد می دهد و ده حسنه برای او ثبت و ده گناه از او محو می کند و ده درجه برای او بالا می برد» «۱» عیاشی باسناد خود از علی ع نقل کرده است که: قرآن، بعضی بعضی را نسخ میکرد و اخذ آن به امر پیامبر بود، تا اینکه سوره مائده نازل شده که احکامی مربوط به سابق را نسخ کرد ولی چیزی را از آن نسخ نشد. این سوره هنگامی نازل شد که پیامبر سوار بر استری بود. سنگینی وحی چنان بود که استر را از حرکت باز داشت و طولی

---

(۱)- باید توجه داشت که در این مورد نیز یادی از مسیحیان و یهودیان و رفتار آنها با حضرت موسی و عیسی شده، از اینرو پیامبر گرامی می فرماید: به عدد یهودیان و مسیحیان ...

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۹

نداشت که او را بر زمین بغلتاند. پیامبر چنان بحال اغما در آمد که دست خود را بر سر شیبه بن وهب جمحی نهاد. آن گاه بحال عادی بازگشت و سوره مائده را بر ما قرائت کرد و همگی

بدان عمل كرديم.

و نيز به اسـناد خود از امـام بـاقر ع روايت كرده است كه: «هر كس سوره مائـده را در روزهاى پنجشـنبه بخوانـد، ايمان او بظلم نياميزد و هرگز بخدا شرك نياورد.»

و نيز از ابو حمزه ثمالى نقل كرده است كه: «سوره مائـده يك جا و بطور كامل نازل گرديـد و ۷۰ هزار ملك همراه آن بزمين آمدند.

تفسير ... ص : ۱۷۹

خداونـد متعـال سوره نساء را با ذكر پاره اى از احكام شـرع خاتمه داد، اكنون سوره مائـده را نيز با بيان احكام، آغاز مى كنـد. نخست بطور اجمال، مى فرمايد:

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يعنى به عقده ها وفا كنيد، سپس به تفضيل مى پردازد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۰

[سوره المائدة (۵): آيه ۱] ... ص : ۱۸۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلاَّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْـدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ (۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۸۰

اى مردم مؤمن، به قراردادهـا و عقـدها وفا كنيـد. بر شـما حلال شـده است كه از چار پايان- بجز آنهايى كه بر شـما قرائت مى شود- به شرطى كه در حال احرام، شكار را حلال نشماريد، استفاده كنيد. خداوند آنچه را بخواهد حكم مى كند.

---

(۱)- سوره مائده آيه ۱ جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۱

بیان آیه ۱ ... ص : ۱۸۱

قرائت ... ص : ۱۸۱

حرم: مشهور این کلمه را بدو ضمه قرائت کرده اند، لکن در قرائت غیر مشهور به سکون راء آمده است. برخی گفته اند: سکون راء بخاطر اجتناب از تکرار ضمه، بهتر است.

لغت ... ص : ۱۸۱

اوفوا: وفا کنید. این کلمه، فعل امر از باب افعال است. در لغت اهل حجاز، «وفی» و «اوفی» بیک معنی است.

عقود: جمع عقد، این کلمه مصدر و بمعنای اسم مفعول به کار رفته است.

عقد، از پیمانها و قراردادهای بسیار مؤکد است. فرق آن با عهد، این است که در عقد، معنای اعتماد و بستن و گره زدن وجود دارد و حتماً میان دو نفر، بسته می شود: حال آنکه عقد، ممکن است مربوط به یک نفر باشد. مثلا: عهد کردم که دود نکشم.

بنا بر این هر عهدی عقد نیست.

همانطوری که اشاره شد، اصل عقد، بستن است. مثل بستن ریسمان و ...

حتی در مورد بسته شدن و غلیظ شدن مایعات نیز بکار رفته است. شاعر عرب، عنتره گوید:

و كانَّ ربّاً او كحيلا معقداً حش الوقود به جوانب قمقم

یعنی گویی رب یا کحیل (برای چرب کردن شتران بکار می رفته) بسته ای است که آتش به اطراف ظرف آن افروخته شده است (برخی گفته اند شاعر عرق شتر خود را وصف می کند.)

بهیمه: نام هر چار پایی است، اعم از خشکی و دریایی. زجاج گوید: هر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۲

جاندار بی خردی، بهیم است. علت اینکه بهیمه اش نام نهاده اند، این است که از لحاظ نداشتن قوه تمیز، دنیا برایش مبهم است.

حرم: جمع حرام، در اینجا مصدر بمعنای اسم فاعل است. یعنی محرم و کسی که لباس احرام به تن دارد. شاعر گوید:

فقلت لها فی ء الیک

فاننى حرام و انى بعد ذاك لبيب

يعنى به او گفتم باز گردد، زيرا من محرم هستم و بعد از آن نيز اقامت خواهم كرد.

اعراب ... ص : ۱۸۲

ما يُتْلى عَلَيْكُمْ: در محل نصب و مستثنى است.

غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ: برخى گفته اند: حال است از ضمير «اوفوا» كه همان مؤمنين است. كسايى گويد: حال است از ضمير «لكم» ربيع گويد: حال است از ضمير «عليكم» وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ: جمله حال و منصوب. صاحب حال «غير محلى الصيد» است.

الصيد: لفظ آن مضاف اليه و مجرور و محل آن منصوب است.

مقصود ... ص : ۱۸۲

اشاره

در آغاز سوره، خداوند، مردم مؤمن را مخاطب ساخته مى فرمايد:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: اين خطاب، براى تعظيم و تجليل است.

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: ابن عباس و جماعتى از مفسران گويند: يعنى اى مؤمنان به عهدها و قراردادها وفا كنيد.

اقوال در باره عقود ... ص : ۱۸۲

۱- ابن عباس، مجاهد ربيع بن انس، ضحاك، قتاده و سدى گويند: مقصود پيمانهايى است كه مردم جاهليت با يكديگر مى بستند تا يكديگر را در برابر ستمكاران و متجاوزان يارى كنند ۲- ابن عباس- بنا بروايت ديگر- گويد: مقصود پيمانهاى الهى است با بندگان، بنا بر اين پيمانها مردم موظفند كه به خداوند ايمان آورند و در آنچه حرام

يا حلال شمارد، او را اطاعت كنند و از حدود اسلام و قرآن تجاوز نكنند. مؤيد اين معنى، آيه: «وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ ...» (بقره ۲۷ يعنى آنانى كه عهد خدا را مى شكنند).

۳- ابن زيد و زيد بن اسلم گويند: مقصود پيمانهايى است كه مردم با يكديگر يا با خود مى بندند. مانند عقد زناشويى و بيع و عهد و قسم و ...

۴- ابن جریح و ابو صالح گوینـد: مقصود این است که اهل کتاب طبق عهـدی که با خدا بسـته اند عمل کند و طبق تورات و انجیل به پیامبر ما و قرآن ایمان آورند.

در اینجا بهتر از همه، قول ابن عباس است و بایـد گفت: منظور عقـدهایی است که خداوند بر بندگان واجب کرده است که به آنها وفا کننـد، اعم از واجبات، محرمات، فرائض و حدود. بدین ترتیب، این قول، همه اقوال دیگر را در بر خواهد داشت و بهر عقد و پیمانی باید وفا

کرد، مگر اینکه: پیمان، مربوط به کاری ناپسند باشد که در این صورت، باتفاق همه، باید وفا نکرد.

اکنون مطلب دیگری را آغاز کرده، می فرماید:

أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ: در این باره نیز اقوالی است.

۱- مقصود از «بهیمه انعام» چار پایان (انعام) است و ذکر «بهیمه» برای تاکید است. یعنی: گاو و گوسفند و شتر بر شما حلال است. این قول از حسن، قتاده، سدی، ربیع و ضحاک است.

۲- ابن عباس و ابن عمر گویند: مقصود جنینی است که در شکم حیوانات است.

هر گاه جنین، مویش روییده «باشد، بر سر بریدن مادرش، و لو اینکه مرده از شکم مادر خارج شود، حلال است. این مطلب، از امام باقر و امام صادق (ع) نیز روایت شده است.

۳- مقصود از «بهیمه انعام» حیوانات وحشی نظیر: آهو، خر وحشی و گاو وحشی است: این قول از فراء و کلبی است. لکن بهتر حمل آیه بر همه این اقوال است.

إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ: مگر چیزهایی که در قرآن کریم بر شما حرام شده است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۴

چنان که می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ ...» (مائده ۳:

مردار، خون، گوشت خوک و ... بر شما حرام شده) این معنی از ابن عباس، حسن، مجاهد، قتاده و سدی است.

غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ: بنا بر اینکه «غیر» حال از ضمیر «اوفوا» باشد، یعنی: به پیمانها وفا کنید، حال آنکه در حال احرام، شکار را حلال نمی شمارید.

بنا بر اینکه حال از «لکم» باشد، یعنی: چار پایان بر شما حلال شده است، حال آنکه در حال احرام، صید را حلال نشمارید.

بنا بر این که

حال از «علیکم» باشد، یعنی: چار پایان- بجز آنهایی که در آخر سوره، بر شما شمرده خواهد شد- حلال است ولی در حال احرام نباید آنها را شکار کنید (در صورتی که شکار باشند) إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ: خداوند، در میان مردم، هر چه خواهد، حکم کند- چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام و چیزهایی را واجب می کند، بنا بر این به فرمان خداوند عمل کنید و از اطاعت او سر پیچی مکنید.

دلالت آیه ... ص : ۱۸۴

جمله: «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ» دلالت دارد بر اینکه: سر بریدن و خوردن گوشت حیوانات حلال گوشت و منافع دیگر آنها حلال است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۵

[سوره المائده (۵): آیه ۲] ... ص : ۱۸۵

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لا الْهَدْيَ وَ لا الْقَلائِدَ وَ لا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۸۵

ای مؤمنان، شعائر خدا، ماه حرام، قربانیان، قلاده ها و پویندگان راه خانه خدا که در جستجوی فضل و خشنودی خدا هستند، مورد تجاوز قرار ندهید و چون از احرام خارج شدید، می توانید شکار کنید و کینه قومی که شما را از مسجد الحرام منع کردند، شما را بدشمنی و تجاوز وادار نکند و بر نیکی و تقوی کمک کنید و بر گناه و دشمنی کمک نکنید و از خدا بپرهیزید که کیفر خدا شدید است.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۲ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۶

بیان آیه ۲ ... ص : ۱۸۶

شنـان: ابن عـامر و ابو بکر- از عـاصم- و اسـماعیل- از نـافع- به سـکون نون (در اینجا و در آیه ۸) و دیگران بفتـح نون قرائت کرده اند.

فتح نون بنا بر این است که مصدر و بر وزن: ضربان و غلیان است و سکون نون نیز بنا بر این است که برخی از مصدرها بر این وزن هستند مثل: لیان. شاعر گوید:

و ما العیش الا ما تلذ و تشتهی و ان لام فیه ذو الشنان و فنّدا

یعنی: زندگی آن است که با لذت و شهوت، در آمیخته باشد. اگر چه شخصی که از آن بد بین است، ملامت کند.

بنا بر این شـعر، او لا کلمه به سـکون نون و ثانیاً بانتقال فتحه به نون و حـذف همزه- که طبق قاعـده است- وارد شده است. در هر صورت، این اختلاف قرائت، موجب اختلاف معنی نیست.

ان صدوکم: ابن کثیر و ابو عمرو، بکسر همزه و دیگران بفتح قرائت کرده اند.

کسر همزه، بنا بر این است که «ان» شرطیه باشد. فعل «صدوا» اگر چه لفظاً ماضی است، لکن از

معنای آن، آینده خواسته شده است. یعنی اگر شما را از مسجد- الحرام، منع کنند و مثل آنچه در گذشته مرتکب شدند، تکرار کنند، کینه آنها شما را به تبه کاری نکشاند. جواب شرط هم بقرنیه «و لا یجرمنکم» حذف شده است. در ادبیات عرب، گاهی بعد از «ان» فعل ماضی می آید: شاعر معروف عرب، فرزدق گوید:

أ تغضب ان اذنا قتیبه حزّتا جهاراً و لم تغضب لقتل ابن حازم

یعنی: اگر گوشهای قتیبه بریده شود، آشکار خشمگین می شوی؟! حال آن که برای قتل ابن حازم، غضب نکردی! شاعر دیگر گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۷

اذا ما انتسبنا لم تلدنی لئیمه و لم تجدی من ان تقری به بدّاً

یعنی: هنگامی که اصل و نسب ما مورد رسیدگی قرار گیرد، مرا زاده مادری پست نیابی و از اقرار به آن ناگزیری. فتح همزه «ان» واضح است، زیرا با ما بعد آن تاویل به مصدر و «مفعول له» خواهد بود. «ان تعتدوا» هم در محل نصب و مفعول دوم خواهد بود برای «لا یجرمنکم».

لغت ... ص : ۱۸۷

شعائر: جمع شعیره. اعلام و اعمال حج. منشا این کلمه «شعور» به معنای ادراک است. «مشاعر»: مواضع ادراک. «اشعار» اعلام. برخی گویند: «شعیره، علامت و آیه» بیک معنی هستند.

حلال و حل: چیز مباح- چیزی که انجام و ترک آن یکسان است. «حللتم» یعنی از احرام خارج شوید.

حرام: ضد حلال. حریم چاره: قسمتی از اطراف و جوانب آن که جز صاحب چاه، حق ندارد در آن چاهی حفر کند.

«احرام» پوشیدن لباس مخصوص حاجیان. «حرمی»: منسوب بحرم هدی: چار پایی که به منظور قربانی، به حرم برده شود.

قلائد: جمع

قلاده- چیزهایی که بگردن حیوان اندازند تا معلوم شود که برای قربانی است. «قلد» دستبند و «قلاده» گلوبند است.

آمین: قاصدین. این کلمه از «ام» به معنای «امّمت و یممت» به یک معنی هستند. شاعر گوید:

انی کذلک اذا ما ساء نی بلد یمّمت صدر بعیری غیره بلداً

یعنی: من هم هر گاه از جایی خوشم نیاید، قصد می کنم که شترم را بجای دیگر ببرم. کلمه «امام» که بمعنای پیشوا است نیز از همین ماخذ است، زیرا پیشوا را مردم قصد می کنند. «امت» بمعنای دین و «امت» بمعنای نعمت و هر دو مقصود مردم هستند.

جرم: قطع و کسب. «لاـ یجرمنکم» یعنی کسب و پیشه شما نسازد. کسائی گوید: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۸

یعنی شما را وادار نکند. شاعر گوید:

و لقد طعنت ابا عیینه طعنه جرمت فزاره بعدها ان یغضبوا

یعنی: ابو عیینه را ضربتی زدم که طایفه فزاره را به خشم وا داشت. (یا اینکه خشم را کسب و پیشه آنان ساخت) در هر صورت، این فعل دو مفعول می گیرد.

شنئان: بغض و کینه. سیبویه گوید: افعالی که مصدرهایشان بر این وزن است به ندرت متعدی می شوند. نیز وی گوید که «لیان» هم مصدر است، بنا بر این اگر «شنئان» به سکون نون هم قرائت شود، صحیح و مصدر خواهد بود. باید دانست که «شنئان» به سکون نون هم می تواند مصدر و هم می تواند صفت باشد. بهر صورت، هم مصدر بودن و هم صفت بودن این کلمه، نادر است.

شان نزول ... ص : ۱۸۸

امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه، در باره مردی از بنی ربیعه، نازل شده است، بنام «حطم» سدی گوید: حطم بن هند

بکری برای دیدار پیامبر گرامی اسلام، به مدینه آمد. وی اسبش را در خارج مدینه رها کرد و خود خدمت پیامبر رسید. پیامبر قبل از ورودش فرموده بود: امروز مردی از بنی ربیعه، بسوی شما آید که از زبان شیطان سخن گوید هنگامی که وارد شد، گفت: تو مردم را بچه دعوت می کنی؟ پیامبر او را پاسخ داد.

گفت: مرا مهلت ده، شاید اسلام آورم. من باید در این خصوص، با اشخاصی مشورت کنم، سپس خارج شد. پیامبر فرمود: «او با کفر نزد ما آمد و با غدر و نیرنگ، از پیش ما رفت!». او پس از خروج از مدینه، به تعدادی گوسفند، بر خورد که آنها را در حالی که رجز می خواند به سرقت برد. می گفت:

قد لفّها اللیل بسواق حطم لیس براعی ابل و لا غنم

و لا بجزّار علی ظهر و ضم باتوا نیاماً و ابن هند لم ینم

بات یقاسیها غلام کالزلم خدلّج الساقین ممسوح القدم

یعنی: مردی خشن- که چوپان شتر و گوسفند نبود و قصابی نمی کرد- گوسفندان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۸۹

را شبانگاه بربود. آنها بخفتند ولی پسر هند، نخسبید. پسری همچون تیر بی پر- که ساقهایش گوشتی و قدمهایش هموار بود- از آنها نگهداری می کرد.

سال دیگر، در حالی که قربانیان قلاده بگردن، همراه داشت، بزیارت خانه خدا آمد. پیامبر گرامی می خواست، کسانی بسوی او فرستد، از این رو این آیه نازل شده که: «وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ» یعنی جنگ با کسانی که قصد خانه خدا دارند، حلال مشمارید. عکرمه و ابن جریج نیز چنین گفته اند.

ابن زید گوید: این آیه، در روز فتح مکه، در باره مشرکین

نازل گردید که به قصد زیارت خانه خدا آمده بودند و عمره بجای می آوردند. مسلمانان به پیامبر عرض کردند: اینها نیز مثل مشرکین دیگر هستند. اجازه دهید به آنها حمله ور شویم. از این رو خداوند، این آیه را نازل فرمود.

مقصود ... ص : ۱۸۹

اشاره

اکنون خداوند متعال، به تفصیل احکام، پرداخته، می فرماید:

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ: ای مردمی که خدا و رسولش را تصدیق می کنید، شعائر خدا را حلال مشمارید

شعائر خدا چیست؟ ... ص : ۱۸۹

۱- عطا و برخی گویند: یعنی حرامهای خدا را حلال مشمارید و از حدود خدا تجاوز مکنید. اینان «شعائر» را بر «معالم» حمل کرده و گفته اند: مقصود این است که نباید از نشانه های حدود و امر و نهی و فرائض خدا تجاوز کنند.

۲- سدی گوید: بلادی که در حرم واقع شده اند، شعائر خداوند هستند و آنها را نباید حلال شمرد.

۳- ابن جریج و ابن عباس گویند: مقصود مناسک حج است. یعنی مناسک حج را تضییع مکنید.

۴- از ابن عباس روایت شده است که: مشرکین، حج می کردند و حیوانات را بقربانگاه سوق می دادند و احترام شاعر را حفظ می کردند و شتران را نحر می کردند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۰

مسلمانان خواستند بر آنها حمله کنند و خداوند آنان را از اینکار، منع فرمود.

۵- مجاهد گوید: شعائر خدا، صفا، مروه، سوق قربانی و ... است. فراء گوید: عرب صفا و مروه را از شعائر خدا نمی شمرد و سعی بین آنها را بجای نمی آورد، خداوند آنها را از اینکار منع کرد. از امام باقر (ع) نیز روایت شده است.

۶- بنا بروایت دیگر از ابن عباس: یعنی آنچه خداوند در حال احرام، بر شما حرام کرده، حلال مشمارید.

۷- ابو علی جبایی گوید: شعایر، علامتهایی بود که برای تعیین مرزهای حل و حرم، نصب شده بود. خداوند دستور داد که بدون احرام، از این مرزها نگذرید و بسوی مکه نیایید.

۸- زجاج و حسین بن علی مغربی گویند:

یعنی حیواناتی را که برای قربانی علامت گذاری کرده اید، حلال مشـمارید. بلخی نیز همین عقیده را بر گزیده است. لکن قول اول بر همه اقوال، ترجیـح دارد، زیرا همه اقوال دیگران را در بر دارد. بـدیهی است که اگر آیه، حمـل بر معنای عام شود، بهتر است.

وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ: ماه حرام را حلال مشـمارید و در این ماه، با دشـمنان خود جنگ نکنید. چنان که می فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ...» (بقره ۲۱۷: یعنی از تو در بـاره ماه حرام می پرسـند. بگو: جنگ در این ماه، گناهی بزرگ است) این معنی از ابن عباس و قتاده است.

ماه حرام کدام است؟ ... ص : ۱۹۰

۱- برخی گویند: ماه رجب است که طایفه مضر جنگ را در این ماه حرام می دانست.

۲- عکرمه گوید: ماه ذو القعده است.

۳- جبـایی و بلخی گوینـد: منظـور همـه مـاه هـای حرام- رجـب، ذو القعـده، ذو الحجـه و محرم اسـت. این قـول بـا عمـوم آیه سازگارتر است.

۴- قتیبی گوید: منظور «نسیئ» است چنان که خداوند متعال فرمود: «إِنَّمَا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۱

النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ»

(توبه ۳۷: همانا نسیئ افزونی کفر است) «۱»

وَ لَا الْهَدْيَ: هـدی، شتر یا گاو یا گوسـفندی است که برای تقرب به خـدا و طلب ثواب، بسوی خانه خـدا سوق داده می شود. یعنی: اینها را حلال مشـمارید و غصب مکنیـد و مانع آوردن اینها به حرم نشوید، بلکه بگذارید آنها را به جاهایی که خداوند، مقرر داشته است، برسانند.

وَ لَا الْقَلائِدَ: قربانیانی را که قلاده بگردن دارند، حلال مشمارید. در این باره نیز اقوالی است:

۱- ابن عباس و جبایی گویند: منظور، حیواناتی است که

قلاده بگردن داشتند و برای قربانی آورده شده بودند. علت اینکه موضوع قربانیان مجدداً تکرار می شود، این است که: می خواهد دستور دهد که قربانیان را- خواه قلاده بگردن باشند یا نباشند نباید حلال شمرد.

۲- قتاده گوید: منظور قلاده هایی است که مشرکین، هنگامی که بقصد حج، بمکه می آمدند، از پوست درخت «سمره» بگردن می آویختند. وی گوید: در دوران جاهلیت، هر گاه کسی بقصد حج، از خانه اش حرکت می کرد، از پوست درخت مذکور قلاده ای درست می کرد و بگردن می آویخت و بدین ترتیب کسی مزاحمش نمی شد. در موقع بازگشت، قلاده مویین بگردن می آویخت و از خطر مزاحمت دیگران، آسوده بود.

عطا گوید: وقتی که از حرم خارج می شدند، از پوست درختان حرم، قلاده ای درست می کردند و برای ایمنی از خطر دشمن، به گردن می آویختند.

فراء گوید: اهل حرم با پوست درخت قلاده درست می کردند و اهل غیر حرم با پشم و موی و ...

۳- عطا- بروایتی دیگر- و انس بن ربیع گویند: خداوند مؤمنان را نهی کرد

---

(۱)- در باره نسیئ در جای خودش بحث خواهد شد. اجمالا- باید توجه داشت که عرب، گاهی ماه حرام را به تأخیر می انداخت و این عمل را «نسیئ» می نامید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۲

از اینکه مثل مردم مشرک- در دوران جاهلیت- از پوست درختان حرم، برای خود قلاده بسازند.

۴- منظور قلاده هایی است که بگردن حیوانات قربانی می انداختند. آنها را از گشودن قلاده ها نهی می کند، زیرا واجب بود که قلاده ها را نیز صدقه دهند. این قول از ابو علی جبایی است. وی اضافه می کند که: قلاده، ریسمان پشمی بود که بگردن قربانیها می افکندند. حسن گوید: نعلی بود که بگردن شتر و

گاو می افکندند و لازم بود که اگر قیمتی دارد، صدقه دهند.

به نظر ما بهتر این است که منظور نهی از حلال شمردن «قلاده» باشد، اعم از این که بگردن انسانی باشد یا حیوانی. یا اینکه نهی از حلال شمردن آنکه قلاده به گردن است باشد، خواه قلاده بگردن حیوان باشد، یا انسان.

وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ: و با کسانی که قصد خانه خدا را دارند، جنگ نکنید، زیرا کسی که جنگ در ماه های حرام را مرتکب شود، حرام خدا را حلال شمرده است، از این رو دستور می دهد که جنگ با پویندگان راه خانه خدا را حلال مشمارید.

خانه حرام ... ص : ۱۹۲

خانه حرام، همان خانه خدا، کعبه در مکه معظمه است. علت اینکه گفته اند:

حرام، این است که حرمت دارد و بقولی علت این است که: آنچه در جاهای دیگر حلال است، در آنجا حرام است.

حال ببینیم منظور از کسانی که: قصد خانه خدا کرده اند، چه اشخاصی است؟

بقولی: منظور کفار است بدلیل جمله: «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ ...» و بقولی منظور مسلمانان است، بنا بر این خداوند متعال دستور می دهد که مبادا بیاد کینه های جاهلیت افتاده، مسلمانی را به بهانه قتلی که در جاهلیت، مرتکب شده است، بکشند، زیرا اسلام، و رقابتهای گذشته را بطور کلی خاتمه بخشیده است.

یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً: آنان در پی آنند که از تجارتهای خود سودی برند و از راه انجام مناسک حج، بزعم خود، خشنودی خداوند را تحصیل کنند. لکن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۳

از آنجا که آنان اهل شرکند، خداوند از ایشان راضی نمی شود.

قتاده و مجاهد گویند: یعنی آنها مایلند خداوند متعال را از خود خشنود

گردانند تا عقوبتی که دامنگیر امتهای پیشین شد، دامنگیر ایشان نشود. و بقولی:

یعنی طالب فضل الهی در دنیا و خشنودی او در آخرتند. ابن عباس گوید: هر کس که بقصد حج، بمکه بیاید، همین منظور را دارد. ضحاک و ربیع نیز چنین گویند:

اکنون به بررسی یک اختلاف تفسیری دیگر بپردازیم. بیشتر مفسران گویند:

این قسمت آیه بوسیله آیه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه ۵:

مشرکان را هر جا یافتید، بکشید) نسخ شده است. لکن ابن جریج گوید: از این سوره و از این آیه، چیزی نسخ نشده است، زیرا آغاز جنگ با مشرکان، در ماه های حرام روا نیست، جز اینکه آنها جنگ را آغاز کنند. این مطلب از امام باقر (ع) نیز روایت شده است.

حسن نیز چنین گفته است.

ابو مسلم گوید: مقصود کافرانی است که با پیامبر گرامی اسلام، پیمان بسته بودند. این پیمان بقوت خود باقی بود تا وقتی که سوره برائت نازل گردید و بحکم:

«فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا» (توبه ۲۸: باید آنها بعد از امسال به مسجد الحرام نزدیک نشوند) آنها نیز از مسجد الحرام منع و طرد شدند.

شعبی و مجاهد و قتاده ضحاک و ابن زید گویند: از سوره مائده، تنها همین آیه، نسخ شده است.

ابن ابی عروبه، از قتاده نقل کرده است که: از این آیه، از «وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ» تا «آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ» نسخ شده و ناسخ آن «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...» (توبه ۵) و آیه «ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ» (توبه ۱۷: مشرکان را اجازه نیست که مساجد خدا را آباد کنند) و آیه: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ

هذا» (توبه ۲۸: مشرکان نجسند ..)

می باشد. این همان سالی بود که علی (ع) سوره برائت را به مردم مشرک، اعلام داشت.

ابن ابی نجیح از مجاهد نقل کرده است که: از این آیه فقط «وَ لَا الْقَلائِدَ» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۴

نسخ شده است.

وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا: به عقیده جمیع مفسران، یعنی پس از اینکه از احرام خارج شدید، شکار کردن که در مدت احرام، بر شما حرام بود، حلال است و اگر بخواهید می توانید به شکار پردازید، زیرا منشا حرمت زایل شده است.

وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ: کینه قومی که شما را از مسجد الحرام مانع شده اند، شما را به تجاوز و زیاده روی وادار نکند. این خطاب به پیامبر و اصحاب اوست. زیرا بسال حدیبیه از طرف مشرکین منع شده بودند.

أَنْ تَعْتَدُوا، ابو علی فارسی گوید: یعنی بخاطر کینه قومی، برای خود تحصیل عداوت نکنید. مقصود از «أَنْ تَعْتَدُوا» تجاوز از حکم خداست درباره مشرکین و بدین ترتیب مسلمانان نباید بیاد خونهای عهد جاهلیت، افتاده، دست به تجاوز و ستمکاری بیازند. این معنی از مجاهد است و بعقیده او این قسمت، نسخ نشده و این عقیده صحیح تر است. ابن زید گوید: نسخ شده است.

وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ: این کلام، استیناف است و عطف بر «أَنْ تَعْتَدُوا» نیست و بنا بر این در محل نصب است.

در اینجا خداوند بندگان را امر می کند که یکدیگر را بر نیکی و تقوی یاری کنند و به آنچه خداوند امر کرد، عمل و از آنچه نهی کرده، خودداری کنند. همچنین

باید از معاونت بر گناه، خودداری نمایند. یعنی بدشمنی و تجاوز از حدود خدا دست نیالایند.

این معنی از ابن عباس و ابو العالیه و دیگر مفسران است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ: در اینجا مردم را به تقوی امر و متجاوزان و گردن فرازان را به عقاب خود تهدید می کنند. یعنی مخالفت امرها و نهی های خداوند نکنید و از این راه خود را در معرض کیفرهای او قرار ندهید. سپس عقاب خود را به شدت و دشواری وصف می کند، زیرا عقاب خداوند، آتشی است که حرارت آن کاسته نمی شود و شعله آن فرو نمی نشیند. از این عقاب هولناك، به خدا پناه می بریم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۵

[سوره المائده (۵): آیه ۳] ... ص : ۱۹۵

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۹۵

حرام است بر شما مردار، خون، گوشت خوك، آنچه بنام غیر خدا کشته شود، حیوانی که خفه شده یا با زدن بمرده و آنکه بر اثر سقوط یا شاخ، کشته شده و حیوانی که بوسیله درنده ای کشته شده است، بجز حیوانی که شما آن را تزکیه کنید.

همچنین حرام است حیوانی که برای بتها کشته شود و آنکه بوسیله تیرها قسمت شود.

این کار گناه است. اکنون مردم کافر از دین شما مایوس شدند، بنا بر این از ایشان نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اینکه اسلام دین شماست راضی شدم. آنان که بواسطه شدت گرسنگی اضطرار پیدا کرده و تمایلی بگناه ندارند، می توانند از آنچه حرام شده است بخورند که خدا بخشاینده و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۳ سوره مائده جزء ششم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۶

بیان آیه ۳ ... ص : ۱۹۶

قرائت ... ص : ۱۹۶

و ما اکل السبع: از ابن عباس «اکیل السبع» نقل شده، یعنی باقیمانده حیوانی که درنده ای آن را دریده باشد. همچنین کلمه «سبع» را از حسن به سکون باء نقل کرده اند و این به تخفیف است. حسان در باره عقبه بن ابی لهب گوید:

من یرجع العالم الی اهله فما اکیل السبع بالراجع

یعنی کسی که امسال به اهلش باز گردد، آنچه که ته مانده درندگان است، برای اوست.

غیر متجانف: کلمه متجانف را یحیی بن وثاب و ابراهیم «متجنف» خوانده اند.

از لحاظ معنی این دو کلمه تفاوتی ندارند. لکن دومی از اولی، بلیغ تر است.

لغت ... ص : ۱۹۶

اهلال: اصل این کلمه به معنای بلند کردن آواز است. استهلال کودک، یعنی فریاد زدن او در وقت ولادت. اهلال محرم، یعنی «لبیک» گفتن او در وقت حج یا عمر. شاعر گوید:

یهل بالفرقد رکباننا کما یهل الراکب المعتمر

یعنی سواران ما مثل سواری که در حال انجام عمره است، برای ستاره فرقد لبیک گویند.

اینکه ماه یک شبه را هلال گویند، بخاطر این است که هنگام رؤیت آن فریادها بلند می شود.

منخنقه: حیوانی که با فشار، خفه اش کرده باشند.

موقوذه: حیوانی که از شدت ضرب، مرده باشد. شاعر گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۷

شغاره تقذ الفصیل برجلها فطاره لقوادم الأبکار

یعنی: شتری که فرزند را به پای خود می زند و سینه شتران جوان را می شکافد.

متردیه: حیوانی که بر اثر سقوط مرده باشد.

نطیحه: این کلمه بمعنای «منطوحه» اسم (مفعول) است. لکن قاعـده این است که هر گاه اسم مفعول را بدین وزن نقل کنند تاء تانیث، به آخر آن نیاورند. از اینرو کوفیان گفته اند: هر گاه موصوف ذکر نشود. آوردن

تـاء تـانیث لازم است تـا معلوم شود که موصوف آن مؤنث است. بهمین جهت در آیه شـریفه بـا تـاء تـانیث بکـار رفته است و معنای آن، حیوانی است که بضرب شاخ، مرده باشد.

تـذکیه: بریـدن حلقوم و رگهـا. اصل این کلمه «ذکاء» بمعنای کمال است. از اینرو کلمه «ذکاء» بمعنای کمال فهم و حـد عالی زیرکی بکار می رود.

نصب: جمع نصاب و ممکن است که مفرد «انصاب» باشد و بهر صورت، به معنای بت یا بتهایی است که می پرستیده اند.

ازلام: جمع «زَلم و زُلم»، تیرها.

استقسام: طلب قسمت. «قسم» مصدر است و «قسم» به معنای بهره است.

مخمصه: تهی بودن شکم آن هم بصورتی شدید. اعشی گوید:

تبیتون فی المشتی ملاء بطونکم و جاراتکم غرثی یبتن خمائصا

یعنی شما در شبهای زمستان با شکم های سیر می خوابید و همسایگان شما، از گرسنگی شکمهایشان لاغر شده است.

متجانف: کسی که به سوی گناه، انحراف پیدا کند.

مقصود ... ص : ۱۹۷

در آیه اول، فرمود: گوشت چارپایـان بر شـما حلال شـده، مگر آنچه که برای شـما قرائت خواهـد شـد: اکنون همان مطلب را دنبال می کند و مواردی که نمی توان از گوشت چارپایان استفاده کرد، به تفصیل شرح می دهد:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ: میته، مرده هر حیوانی است که خداونـد گوشت آنهـا را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۸

حلال کرده است، اعم از پرنده و غیر پرنده و اعم از وحشـی و غیر وحشی. طبق این آیه، خوردن گوشت میته و منافع دیگر آن حرام است. در روایتی از پیامبر گرامی اسـلام، ماهی و ملـخ هم میته شـمرده شده است- فرمود: «دو میته، مباحند: ملخ و ماهی» «۱» وَ الدَّمُ: عرب را عادت بر این بود که خون

را در روده بزرگ حیوان ریخته، می پختند و می خوردند. خداوند متعال اعلام کرد که خونی که ریخته شده، حرام است، لکن خونی که بگوشت آلوده است و خونی که- مثل جگر سیاه- بشکل گوشت در- آمده، حلال است. بنا بروایتی از علی ع و ابن مسعود و اصحابشان خوردن سپرز مکروه است. لکن امامیه بر حرمت آن اتفاق دارند. فقهای دیگر می گویند:

مباح است.

وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ: گوشت خوك را جدا ذکر می کند تا معلوم شود که ذاتاً حرام است خواه میته باشد، خواه نباشد. این خصوصیت، در حیوانات مثل سگ، گربه میمون و ... نیز هست. لکن بیشتر، توجه مردم بخوردن گوشت خوك است، نه حیوانات دیگر، از اینرو تنها بذکر گوشت خوك، پرداخته است.

وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ: کلمه «ما» در محل رفع و عطف بر موارد پیش است. در سوره بقره (آیه ۱۷۳) در باره تفسیر این جمله بحث شده است. از این جمله استفاده می شود که حیوانی که مخالفان اسلام، ذبح کرده اند، حرام است و خوردن گوشت آن جایز نیست، زیرا آنان نام خدایی بر آن می برند که شریعت موسی را ابدی شناخته، یا با عیسی اتحاد یافته یا او را فرزند، گرفته است. چنین خدایی، نه خدای حقیقی است.

مسلمانانی که قائل به تجسم خداوند، یا تشبیه یا جبر هستند، اگر گوسفندی را ذبح کنند، بعقیده ما گوشت آن گوسفند حرام است. فقهای دیگر، در اینباره، اختلاف کرده اند.

وَ الْمُنْخَنِقَةُ: سدی گوید: مقصود حیوانی است که سر آن را میان دو قسمت درخت

---

(۱)- ملخ و ماهی احتیاج به تذکیه ندارند. ملخ را باید از زمین و ماهی را از آب، شکار کرد.

همیکنه

شکار شوند، خوردن گوشت آنها- که میته شده اند مباح است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۹۹

داخل کنند تا خفه شود. ضحاك و قتاده گويند: مقصود حيوانى است كه با ريسمان- صياد، خفه شود. ابن عباس گويد: مردم جاهليت، حيوان را خفه مى كردند و گوشت آن را مى خوردند. بهر صورت. اين هم حرام است.

وَ الْمَوْقُوذَةُ: ابن عباس و قتاده و سدى گويند: مقصود حيوانى است كه بضرب چوب يا ابزارى ديگر بميرد و حرام است.

وَ الْمُتَرَدِّيَةُ: ابن عباس و قتاده و سدى گويند: حيوانى است كه از كوه يا جاى بلندى سقوط كند يا در چاه بيفتد و بميرد. در اين صورت، گوشتش حرام است، لكن اگر در چاه بيفتند و نشود آن را سر بريد، هر گاه پيش از مردن كاردى ببدن او بزنند و از زخم آن بميرد، گوشتش حلال است.

وَ النَّطِيحَةُ: و حرام است حيوانى كه بضرب شاخ حيوانى ديگر بميرد.

وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ: ابن عباس و قتاده و ضحاك گويند: يعنى حيوانى كه به وسيله درنده اى شكار شده و مرده، حرام است.

إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ: حيواناتى كه سقوط كنند يا چوب بخورند يا عوارض مرگ آور ديگرى بر آنها عارض شود، هر گاه پيش از جان دادن، به آنها برسند و تذكيه كنند، حلال خواهند بود. «ما» مستثنى و منصوب است.

از امام باقر و امام صادق عليهما السلام، نقل است كه كمترين حد حصول تذكيه، اين است كه حيوان، در موقع سر بريدن، گوش يا دم يا چشم خود را حركت دهد.

حسن، قتاده، ابراهيم، طاووس، ضحاك و ابن زيد نيز چنين گويند. در اينكه اين استثناء بكجا مربوط است، اختلاف كرده اند.

از حضرت علی علیه السلام و ابن عباس است که استثناء از تحریم است نه از محرمات. زیرا میته و خنزیر قابل تذکیه نیستند.

بدین ترتیب، معنای آیه این است: اینهایی که ذکر شد، بر شما حرام است، لکن آنچه که از حیوانات حلال گوشت، سر ببرید بر شما حلال است. مالک و جماعتی از اهل مدینه نیز چنین گفته اند و جبایی نیز همین قول را اختیار کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۰

پرسش با اینکه در ابتدای آیه، حرمت میته را بیان فرموده بود، چرا منخنقه، موقوذه و متردیه و ... را که چیزی غیر از میته نیستند، تکرار کرد؟! پاسخ مردم گمان می کردند، مرده، حیوانی است که بخودی خود و با مرگ طبیعی بمیرد. از اینرو خداوند به آنها فهمانید که همه اینها میته هستند و از لحاظ حکم حرمت، تفاوتی ندارند. سدی گوید: قومی از عرب، گوشت همه اینها را می خوردند و هیچ یک را میته نمی شمردند. تنها آن حیوانی را میته می دانستند که بدردی مرده باشد وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ: مجاهد و قتاده و ابن جریج گویند: یعنی حرام است گوشت حیوانی که برای بتها قربانی شده و نام بتها بر آن برده شده باشد. برخی گفته اند:

مقصود این است که حیوانی بمنظور تقرب به بت، ذبح شده باشد. پس «علی» بمعنای «لام» است. چنان که می فرماید: «فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ» (واقعه ۹۱:

سلام اصحاب یمین بر تو باد- در اینجا «لک» یعنی «علیک») عادت آنها این بود که بتها را بخون حیوان رنگین و آلوده می کردند.

ابن جریج گوید: «نُصب» بتها نبودند. بتها همان صورتها و نقشها

بودنـد که بر دیوارها ترسـیم شـده بودنـد و نصب، سـنگهایی بود که اطراف کعبه نصب شده و تعداد آنها ۳۶۰ تـا بود که ۳۰۰ عـدد آن متعلـق به خزاعه بود. آنهـا هر گـاه حیوانی را سـر می بریدنـد خون آن را به آنچه که اطراف کعبه بود می پاشـیدند و گـوشت آن را و رق و رق کرده، بر سـنگها می زدنـد. مسـلمانان عرض کردنـد: یـا رسول اللّه: مردم جـاهلیت، کعبه را بوسـیله خون، تعظیم می کردنـد، مـا به این کـار سـزاوارتریم. از اینرو خداونـد، این آیه را نازل فرمود: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها ...» (حج ۳۷: گوشت و خون حیوانات بخدا نمی رسد ...)

وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ: بر شـما حرام است که قسـمت خود را بوسـیله تیرهـا بـدست آوریـد. «جاهلیت، تیرهایی بود که روی بعضی از آنها نوشته بودند: «خدا مرا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۱

امر می کند» و روی برخی نوشـته بودند «خدا مرا نهی می کند» و روی برخی هیچ ننوشـته بودند. هر گاه می خواسـتند به سـفر رونـد یا کار مهمی را آغاز کنـد. بوسـیله همین تیرها فال می زدنـد، اگر تیری بیرون می آمـد که بر آن «خـدا مرا امر می کند» نوشـته بود، اقـدام می کردنـد و اگر تیری بیرون می آمـد که نهی داشت، ترک می کردند و اگر تیری بیرون می آمد، که هیچ نداشت، اعاده می کردند، خداوند متعال، این عمل را حرام شمرده. حسن و جماعتی از مفسران، چنین گفته اند.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امامان باقر و صادق (ع) روایت کرده است که:

تعداد تیرها ده عدد بود. هفت عدد آنها را سهم داشتند و بقیه پوچ بودند. آن هفت عدد بدین

نامها خوانده می شدند: فذ، توام، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلی و آن سه عدد بنام: سفیح، منیح و وغد خوانده می شدند. برای آن هفت عدد، هر کدام یک سهم بیشتر از سهم قبلی بود و بدین ترتیب فذ دارای یک سهم و معلی دارای هفت سهم بود آنها حیوانی را می کشتند و گوشت آن را بچند قسمت تقسیم می کردند. آن گاه تیرها را بدست یک نفر داده، تا بنام افراد بیرون بیاورد. قیمت حیوان بر کسانی بود که تیرهای پوچ بنامشان بیرون می آمد و تیرهای دیگر بنام هر کس بیرون می آمد بر طبق آن سهم می گرفت.

این عمل قمار است. از این جهت خداوند متعال تحریم کرده است.

مجاهد گوید: اینها وسائل قماری بود که از ایران و روم بآنجا برده می شد (ممکن است همان قاب باشد) سفیان بن وکیع گوید: همان شطرنج است.

ذلِكُمْ فِسْقٌ: همه اینها فسق و گناه بزرگ و خروج از طاعت خداوند و ارتکاب معصیت است. این معنی از ابن عباس است.

برخی گویند: اشاره به مورد اخیر است. یعنی قسمت کردن و قمار بوسیله تیرها فسق است. همین معنی ظاهرتر است.

الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ: منظور روز معین نیست. مقصود این است ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۲

که: اینک مردم کافر از دین شما مایوس شدند. خداوند خوف از کفار را از دل مردم مسلمان بر می دارد و کفار را از باطل شدن اسلام، دچار یاس می سازد. به آنها می فهماند که وعده حق فرا رسیده و دین خدا غالب گشته است. چنان که فرموده بود: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه ۳۳ فتح ۲۸: خداوند او را بر

هر دینی غالب می سازد) دین نام هر چیزی است که خداوند بوسیله آن پرستیده شود و مردم را فرمان داده است که بآن قیام کنند. مقصود از یاس کفار، این است که دیگر طمعی از دین اسلام و اینکه پیروان آن رهایش کرده، بسوی شرک روی آورند، ندارند. این معنی از ابن عباس و سدی و عطاست. مجاهد و ابن جریح و ابن زید گویند: منظور از «الیوم» روز عرفه از حجه الوداع است. آن روز همه عرب، در اسلام داخل شده بودند. آن روز جمعه بود و هنگامی که پیامبر به اطراف خود نظر افکند جز مسلمان یکتا پرست احدی ندید. دیگر عربستان از لوث شرک، پاک شده بود.

فَلا تَخْشَوْهُمْ: به مؤمنان دستور می دهد که نباید بترسند که اهل کفر بر اسلام غالب آیند و مسلمانان را شکست دهند و آنها را از دینشان باز گردانند.

وَ اخْشَوْنِ: لکن از من بترسید که اگر مخالفتم کنید و مرتکب گناه شوید، کیفر من شما را فرو می گیرد. این معنی از ابن جریج و دیگران است.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: در این باره گفته اند: اقوالی است.

۱- یعنی امروز بوسیله قرآن و بیانات آن واجبات، حدود، حلال و حرام خود را برای شما کامل ساختم. دیگر نه چیزی افزوده می شود و نه از راه نسخ، چیزی کاسته.

آن روز، روز عرفه سال حجه الوداع بود. این قول از ابن عباس و سدی و مختار جبایی و بلخی است. گویند: بعد از این آیه، آیه ای در باره واجبات و حلیت و حرمت، نازل نشد و ۸۱ شب بعد پیامبر خدا از دنیا رفت.

اعتراض مگر دین خدا قبل ناقص بود که خداوند

در روز عرفه آن سال، کاملش گرداند؟! ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۳

پاسخ دین خدا همواره کامل بود، لکن قبلا در معرض نسخ و افزونی بود و در آن زمان بوسیله وحی چیزهایی حلال یا حرام می شد، و این مطلب منافات ندارد که هنگامی که دین بمرحله ای برسد که از هر گونه فزونی و کم و کاست، ایمن باشد، کامل خوانده شود.

مثل اینکه گویند: عدد ده کامل است و چون عدد صد، بیشتر و کاملتر است، عدد ده، ناقص شمرده نمی شود.

۲- یعنی: امروز حج شما را کامل کردم و بلد حرام را به شما اختصاص دادم و امروز مشرکی همراه شما نیست. این معنی از سعید بن جبیر و قتاده و مختار طبری است.

گویند: خداوند بعد از این آیه، آیه آخر سوره نساء «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ ...» نازل فرموده است.

فراء گوید: آخرین آیه ای که نازل شد، همین است. اگر این مطلب، صحیح باشد. این قول ترجیح پیدا می کند، لکن در باره آن خلاف است ۳- یعنی امروز شر دشمنان را از سر شما کوتاه و شما را بر ایشان غالب ساختم، چنان که گوئید: اکنون سلطنت و آنچه می خواهیم برای ما کامل شد. یعنی از آنچه می ترسیدند، خیالتان راحت شد، این قول از زجاج است.

از امامان باقر و صادق ع روایت است که این آیه، هنگامی نازل گردید که پیامبر در روز غدیر خم، در حین بازگشت از حجه الوداع، علی را برای مردم علم و پیشوا ساخت. می فرمایند: آخرین امر واجبی که خداوند نازل فرمود، همین است. بعد از آن دیگر، فریضه ای نازل نشد.

سید عالم، ابو الحمد،

مهـدی بن نزار حسـینی از ابو القاسم، عبیـد اللّٰه بن عبـد اللّٰه حسـکانی، از ابو عبد اللّٰه شـیرازی از ابو بکر جرجانی، از ابو احمد بصـری، از احمد بن عمار بن خالد، از یحیی بن عبد الحمید حمانی، از قیس بن ربیع، از ابی هارون عبدی، از ابو سعید خدری، روایت کرده است که: چون این آیه نازل شد، پیامبر فرمود اللّٰه اکبر! که دین کامل و نعمت تمام و خدا از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۴

بعد از من، خشـنود گردید» و فرمود: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوسـتانش را دوست و دشـمنانش را دشـمن بدار، یارانش را یاری و دشـمنانش را خوار کن» علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: پدرم از صفوان، از علا و محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کرده اند که: این آیه در «کراع الغمیم»- میان مکه و مدینه- نازل گردید و پیامبر در جحفه آن را برپا داشت.

ربیع بن انس گوید: آیه در مسیر حجه الوداع نازل گردید:

وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي: مؤمنـان را مخـاطب می سـازد که بوسـیله غـالب سـاختن ایشـان بر مشـرکین و طرف آنان، نعمت را بر ایشان تمام کرده است. این معنی از ابن عباس و قتاده است. برخی گویند: یعنی نعمت خود را بر شـما تمام کردم و به شما علم و حکمتی دادم که پیش از شما به پیامبری و امتی داده نشده بود.

برخی نیز گویند: تمام کردن نعمت. بهشت است.

وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً: راضی شدم که اسلام دین شما باشد که شما را امر

به طاعت و انقیاد و شما را موظف ساختم که حدود و فرائض این دین مقدس را رعایت کنید.

فایده این سخن این است که خداوند متعال، همواره پیامبر و اصحابش را بدرجات اسلام و مراتب آن بالا می برد، تا اینکه شرایع خود را برای ایشان کامل ساخت و آنها را باعلی درجه آن نایل کرد. آن گاه فرمود: امروز خشنودم که شما بچنین درجه ای نایل شده اید، این درجه اعلی را حفظ کنید و از آن جدا مشوید.

اکنون باصل مطلب تحریم باز می گردد. قسمت «الْيَوْمَ يَئِسَ ... الْإِسْلامَ دِيناً» جمله معترضه ای بود.

فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ: کسی که دچار ضرورت گرسنگی شود، بطوری که چاره ای جز خوردن آنچه حرام است، نداشته باشد. این معنی از ابن عباس و قتاده و سدی است.

غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ: این قسمت حال است. یعنی در حالی که مایل بگناه نباشد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۵

بدین ترتیب، کسی که نسبت بخوردن میته و چیزهایی که خداوند حکم به حرمت آنها کرد، اضطرار پیدا کند، بدون اینکه این اضطرار را خود خواسته باشد و حرام را حلال بشمارد، مجاز است که به اندازه حفظ جان خود- و نه بیشتر- صرف کند. این معنی از ابن عباس و قتاده و مجاهد است. اهل عراق نیز چنین گویند: اهل مدینه گویند: در وقت اضطرار می توان سیر خورد. قتاده گوید منظور این است که عاصی نباشد مثل کسی که ستمکار یا دزد یا معصیتکار باشد.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: در اینجا محذوفی است که قرینه آن ذکر شده است. یعنی: کسی که بدون تمایل بگناه، بخوردن محرمات، اضطرار پیدا کند، خداوند گناهان او

را می بخشاید و می پوشاند و او را مؤاخذه نمی کند. مقصود این نیست که گناه مردار خواری او را عفو می کند، زیرا این را خداوند مباح کرده و کار مباح، کیفر ندارد.

خداوند رحیم است، زیرا به بندگان خود مهربان است و از رحمت خود، در حال خطر جانی، حرام را بر ایشان حلال کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۶

[سوره المائده (۵): آیه ۴] ... ص : ۲۰۶

اشاره

یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ (۴)

«

ترجمه ... ص : ۲۰۶

از تو می پرسند که چه چیز برای آنها حلال است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال است، و همچنین شکار سگان- که با آنها شکار می کنید و از آنچه خداوند به شما تعلیم داده است، آنها را تعلیم می دهید- پس از آنچه برای شما نگه دارند بخورید و نام خدا را بر آن یاد کنید و از خدا بپرهیزید که حساب خداوند، سریع است.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۴ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۷

بیان آیه ۴ ... ص : ۲۰۷

قرائت ... ص : ۲۰۷

مکلبین: مشهور این کلمه را به تشدید و ابن مسعود و حسن بدون تشدید قرائت کرده اند.

هر گاه طبق مشهور از باب تفعیل بدانیم یعنی کسانی که سگانی شکاری دارند یا سگان را برای شکار، تعلیم می دهند و اگر بنا بر غیر مشهور از باب افعال بدانیم یعنی کسانی که سگها را به شکار می فرستند یا اینکه سگان شکاری بسیار دارند.

لغت ... ص : ۲۰۷

طیب: حلال و پاکیزه و بقولی چیزی لذتبخش جوارح: جمع جارحه، پرندگان و درندگان شکاری. کلمه جارحه بمعنای کسب کننده است. این حیوانات را باین مناسبت جوارح گویند که برای صاحبان خود قوتی کسب می کنند.

اعراب ... ص : ۲۰۷

ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ: ممکن است «ما» مبتدا و «ذا» خبر آن باشد و «احل» صله «ذا» است. چنان که ممکن است «ما ذا» یک اسم و مبتدا و خبر آن «احل» باشد.

مکلبین: حال تعلمونهن: حال از مکلبین مِمَّا أَمْسَكْنَ: بقولی «من» زایده است زیرا حیوان شکاری هر چه شکار کند حلال است: مثل «وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَدٍ» (نور ۴۳: ینزل من السماء جبالا- فیها برد) و بقولی «من» برای تبعیض است، زیرا همه شکار را نمی توان خورد، مثل خون و سرگین و ... آن. بنا بر این یعنی از شکار حیوانات، چیزهایی که حلال

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۸

است، بخورید.

شان نزول ... ص : ۲۰۸

از ابو رافع است که «۱»: جبرئیل خدمت پیامبر رسید و اجازه خواست و پیامبر او را اجازه داد، لکن جبرئیل داخل نشد. پیامبر ردای خود را برداشت و بیرون رفته، فرمود: اجازه دادیم. جبرئیل عرض کرد: درست است، ولی ما داخل خانه ای که در آن سگ و عکس باشد، نمی شویم. هنگامی که جستجو کردند، معلوم شد که در برخی از خانه ها بچه سگ، وجود داشت.

ابو رافع می گوید: پیامبر مرا مامور کرد که تمام سگان مدینه را بکشم. من هم فرمان پیامبر را اجرا کردم. مردم گرد آمدند و پیش پیامبر شکایت کردند. پیشوای اسلام سکوت کرد. از اینرو آیه نازل شد و پیامبر اجازه داد سگهایی که نفع دارند نگه داری کنند و سگهای بی نفع و مزاحم و موذی را نگه داری نکنند «۲» ابو حمزه ثمالی و حکم بن ظهیره روایت کرده اند که «زید الخیل» و عدی بن حاتم خدمت پیامبر

آمده، عرض کردند: در میان ما دو مرد هستند که دارای شش سگ شکاری هستند. این سگها گاوان وحشی و آهوان را شکار می کنند. برخی از آنها فرصت ذبحشان پیدا می شود و برخی نه. با اینکه خداوند میته را حرام کرده است، از این شکارها چه چیز بر ما حلال است؟ از اینرو خداوند دستور فرمود که از شکار حیوانات شکاری بخورند و پیامبر او را «زید الخیر» نامید.

مقصود ... ص : ۲۰۸

اشاره

در آیه پیش خداوند، محرمات را ذکر کرد، اکنون به ذکر چیزهای حلال پرداخته

---

(۱)- متن کتاب در این مورد آشفته به نظر رسید. از اینرو عین روایت ابو رافع را از جلد پنجم تفسیر المیزان صفحه ۲۲۴ ترجمه کردیم. در مورد عکس باید توجه داشت، که عکس های آن روز تصویر خدایان بود و خصوصیت دیگر داشت.

(۲)- باز هم روایت، خالی از آشفتگی نیست، زیرا اگر در برخی از خانه ها بچه سگ باشد چه مانعی دارد که جبرئیل وارد خانه پیامبر نشود. از اینرو استاد علامه طباطبائی پس از نقل روایت می فرمایند: این روایت به مجعول بودن، شبیه تر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۰۹

می فرماید:

یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ. از تو می پرسند که چه چیز برای آنها حلال است؟ یعنی می خواهند در مورد شکارها و ذبیحه ها حلال و حرام را از یکدیگر تشخیص دهند قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ: بگو از خوردنیها و ذبیحه ها و شکار، چیزهایی که پاکیزه اند، برای شما حلالند و خداوند به شما اذن داده است که از آنها بخورید و بهره مند شوید این معنی از ابو علی جبایی و ابو مسلم است.

برخی گفته اند: مقصود هر چیزی است که در کتاب

و سنت، حکم به حرمت آن نشده باشد. این معنی بهتر است زیرا وارد شده است که هر چیزی برای انسان حلال است، مگر اینکه از جانب شرع، تحریم شده باشد.

بلخی گوید: طیبات، چیزهای لذتبخش است.

وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ: همچنین شکاری که بوسیله حیوانات تعلیم یافته، اعم از مرغ و سگ و حیوانات شکار دیگر، فراهم آید، حلال است. این عبارت به تقدیر مضاف است که بقرینه «مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» حذف شده بخصوص که در پاسخ سؤال از شکار است.

«ابن عمرو و ضحاک و سدی گویند: منظور از جوارح، سگها است: از ائمه ما نیز روایت شده است که: همان سگهای تعلیم یافته است که وقتی صاحبانشان به آنها می رسند، شکار جان سپرده است و خداوند فرموده است: از آنچه شکار می کنند، بخورید.

علی بن ابراهیم، در تفسیر خود از امام صادق ع نقل کرده است که: ابو بکر حضرمی از امام صادق ع در باره شکار بازها و دیگر مرغان شکاری و یوز پلنگ و سگان پرسش بعمل آورد، فرمود: جز آنچه تذکیه کرده اید یا سگها شکار کرده اند، مخورید، پرسید: اگر سگ او را کشته باشد؟ فرمود: بخورید، زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ ...» سپس فرمود: تمام حیوانات درنده، شکار را برای خود صید می کنند. و فرمود: هر گاه سگ تعلیم یافته را می فرستید:

نام خدا را ذکر کنید که همین، سر بریدن حیوانی است که شکار می شود. ذکر نام خدا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۰

این است که بگویید: «بسم اللَّه و اللَّه اکبر» مؤید این مذهب، قسمتهای بعدی آیه است:

مُكَلِّبِينَ: کسانی که بوسیله

سگان صید می کنند و بقولی کسانی که به سگها تعلیم می دهند.

تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ: از آنچه خداوند شما را آموخته است، به سگان می آموزید. آری از برکت الهام عقل، شما می توانید سگان را تربیت کنید و آنها را از سگان تربیت نشده، جدا گردانید.

از این قسمت آیه، استفاده می شود که شکاری که سگهای تربیت نشده، صید کنند حلال نیست، مگر اینکه پیش از مردن آن، بتوانند ذبحش کنند.

سدی گوید: یعنی همانطوری که خدا شما را تعلیم داده، سگان را تعلیم می دهید.

این معنی بعید است، زیرا «من» به معنای «کاف» در لغت بکار نرفته است و هیچ شباهتی از لحاظ معنی به یکدیگر ندارند، چه اولی برای «تبعیض» و دومی برای «تشبیه» است.

سگ شکاری چگونه سگی است؟ ... ص : ۲۱۰

سعد بن ابی وقاص، سلمان و ابن عمر گویند: سگ شکاری، سگی است که چون صاحبش او را رها کند، بحرکت در آید و حیوان را برای صاحبش بگیرد و چون صاحبش او را بخواند، اطاعت کند و از او فرار نکند. هر گاه سگ بر چنین رفتارهایی عادت کرده باشد، شکاری است.

ابن عباس، عدی بن حاتم، عطا، شعبی، طاووس و سدی گویند: سگی است که علاوه بر صفات بالا، از شکار خود چیزی نخورد. عدی بن حاتم از پیامبر روایت کرده است که: «هر گاه سگ از شکار خود بخورد، شما از آن نخورید، زیرا برای خودش شکار کرده است» ابو یوسف و محمد گویند: حد تعلیم، این است که سه بار، وظیفه خود را انجام دهد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۱

برخی گفته اند: برای تعلیم سگان حدی نیست، هر گاه بدستوری که گفته شد، عمل کند، برای

شکار تعلیم یافته است. مؤید آن روایتی است که اصحاب ما نقل کرده اند:

«هر گاه سگی از مجوسی گرفته شود و در همان حال برای شکار تحت تربیت قرار گیرد و شکار کند، خوردن گوشت کشته او جایز است» قبلاـ اشاره کردیم که: «از نظر اهل بیت (ع) حیوانی که بوسیله حیوانات شکاری دیگری- غیر از سگ- شکار شود، حلال نیست، مگر اینکه ذبح شود.

آنان که شکار حیوانات دیگر را حلال می شمارند، گویند: آموختگی باز این است که پس از رها شدن، نزد صاحب خود باز گردد و آموختگی حیوانات شکاری دیگر، این است که: بطرف شکار فرستاده شود و برای صید آن حرکت کند و چون صید را بچنگ آورد بدعوت صاحب خود، نزد او باز گردد. هر گاه حیوانی، چنین باشد، تعلیم یافته است و می توان از شکار آن خورد، خواه خودش از آن خورده باشد، یا نخورده باشد. این مطلب از سلمان، سعد بن ابی وقاص و ابن عمر است.

دیگران گفته اند: اگر حیوان شکاری چیزی از شکار بخورد، نباید آن را خورد.

این مطلب را از علی علیه السلام، شعبی و عکرمه روایت کرده اند.

فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ: از آنچه سگان شکاری برای شما گرفته اند، بخورید.

این جمله، مؤید عقیده کسی است که گوید: هر گاه سگ از شکار چیزی تناول کند، نباید از آن خورد، زیرا برای خودش صید کرده است.

یکی از شرایط حلال بودن شکار سگ، این است که صاحب آن، هنگام فرستادن، نام خدا را ببرد. پس اگر نام خدا را نبرد، شکار حلال نیست، مگر اینکه پیش از مردن آن بتواند بر طبق احکام دین، ذبحش کند و حد اقل در

موقع ذبح، گوش یا دم یا چشمش را حرکت دهد. چنان که می فرماید:

وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ: ابن عباس، حسن و سدی گویند: مقصود این است که پیش از فرستادن سگ نام خدا را ببرند.

برخی گفته اند: منظور این است که در موقع سر بریدن حیوانات حلال گوشت، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۲

خدا را نام ببرند و جمله صراحت در وجوب «بسم اللَّه» دارد. لکن قول اول صحیح تر است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: از آنچه خداوند نهی کرده است، اجتناب کنید و به آن نزدیک مشوید و از معاصی خداوند- که یکی از آنها خوردن شکار سگهای غیر شکاری است و دیگر خوردن شکاری است که برای شما شکار نکرده اند و دیگر خوردن شکار یا ذبیحه ای است که نام خداوند بر آن برده نشده باشد- حذر کنید.

إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ: تفسیر این جمله گذشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۳

[سوره المائده (۵): آیه ۵] ... ص : ۲۱۳

اشاره

الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخْدانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ (۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۱۳

امروز چیزهایی که پاکیزه است و طعام اهل کتاب، برای شما و طعام شما برای ایشان حلال است، همچنین زنان پاکدامن با ایمان و زنان پاکدامنی که اهل کتاب هستند، هر گاه مهر ایشان را بدهید و با پاکدامنی بدون زنا کاری و رفیقه بازی با آنها در آمیزند، بر شما حلالند و کسی که به ایمان کفر بورزد، عملش را زایل ساخته و در آخرت از تبه کاران است.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۵ جزء ۶

بیان آیه ۵ ... ص : ۲۱۴

مقصود ... ص : ۲۱۴

اکنون در این آیه شریفه، خداوند متعال، در باره خوارکیها و زناشویی های حلال، بمنظور تکمیل مطالب پیش، می فرماید: الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ: در این باره گفتگو کرده ایم. مقتضای این جمله، حلال بودن هر طعامی است که دلیلی بر حرمت آن نداشته باشیم.

وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ: در باره این طعام، اختلاف کرده اند:

اکثر مفسرین گویند: مقصود ذبیحه های اهل کتاب است. نظر اکثر فقها نیز همین است. جماعتی از اصحاب ما نیز بر همین عقیده اند. در صورتی که مقصود، ذبیحه اهل کتاب باشد، باز هم اختلاف دیگری پیدا شده است.

ابن عباس، حسن، عکرمه، سعید بن مسیب، شعبی عطا و قتاده گویند: مقصود ذبیحه کتابیانی است که پیرو تورات و انجیل باشند. اینان اجازه داده اند از ذبیحه مسیحیان بنی تغلب استفاده شود.

ربیع از شافعی نقل کرده است که: ذبیحه آن کتابیانی حلال است که تورات و انجیل بر ایشان یا نیاکانشان نازل شده باشد، لکن ذبیحه کسانی که به کیش آنها روی آورده و با ایشان در آمیخته اند، حلال نیست، و ذبیحه های بنی تغلب نیز حرام است.

این مطلب را از علی

علیه السلام و سعید بن جبیر نیز نقل کرده اند.

ابو الدرداء و ابن عباس و ابراهیم و قتاده و سدی و ضحاک و مجاهد و طبری و جبایی و بلخی و ... گویند: مقصود از طعام اهل کتاب، ذبیحه ایشان و سایر خوردنیهاست.

برخی گفته اند: مقصود حبوب و دانه های خوراکی و چیزهایی است که به تذکیه محتاج نباشد. این مطلب از امام باقر (ع) نیز روایت شده است. جماعتی از زیدیه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۵

نیز بر همین عقیده اند. بنا بر این ذبیحه آنها حلال نیست.

وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ: و حلال است که از طعام خویش به آنها بدهید.

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ: حسن و شعبی و ابراهیم گویند: یعنی برای شما حلال است که زنان پاکدامن و با ایمان را برای خود عقد کنید. مجاهد گوید: مقصود زنان آزاد است. ابو علی نیز همین قول را اختیار کرده است، بنا بر این در صورت قدرت بر ازدواج با زن آزاد، کنیزان را شامل نمی شود.

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ: و زنان پاکدامن یهودی و مسیحی نیز بر شما حلال است. در این باره نیز اختلاف است:

مجاهد، حسن، شعبی و ... گویند: مقصود زنان پاکدامن اهل کتاب است، خواه آزاد باشد یا کنیز، حربی باشند یا ذمی. برخی گفته اند «مقصود زنان آزاد است، خواه حربی باشند خواه ذمی.

اصحاب ما گویند: زنان یهودی و مسیحی را نمی توان بعقد دائم در آورد، زیرا خداوند می فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ» (بقره ۲۲۱: با زنان مشرک زناشویی مکنید تا اینکه ایمان آورند) و نیز می فرماید: «وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ» (ممتحنه ۱۰: به

عقد زنان کافر اعتبار مدهید). اینان آیه مورد بحث را تاویل برده، گویند: مقصود آن دسته از زنان یهودی و مسیحی است که به اسلام گرویده باشند و مقصود از زنان پاکدامن با ایمان، آنهایی است که در اصل با ایمان بوده و از پدر و مادر مسلمان، بوجود آمده اند. گروهی از مردم بودند که میل نداشتند با تازه مسلمانان کتابی ازدواج کنند، از اینرو خداوند اینها را جداگانه ذکر و تشویق کرد که با آنها ازدواج کنند. این مطلب را ابو القاسم بلخی حکایت کرده است.

اصحاب ما می گویند: ممکن است که این آیه را به نکاح متعه و گرفتن کنیز از ایشان حمل کرد، زیرا به نظر ما مانعی ندارد که انسان با کنیز کتابی یا با متعه کتابی در آمیزد.

و انگهی ابو الجارود از امام باقر (ع) روایت کرده، که این آیه با آیه:

«وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ» (بقره ۲۲۱ و آیه «وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ» (ممتحنه ۱۰) نسخ شده است:

إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ: ابن عباس و ... گویند: یعنی وظیفه دارید که در مقابل تمتعات جنسی که از ایشان می برید، مهر ایشان را بپردازید.

مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ: حال آنکه پاکدامنی پیشه کرده، از زنا خودداری کنید.

وَ لا مُتَّخِذِی أَخْدانٍ: و نیز با آنها برای زنا دوستی پنهانی نداشته باشید. در باره «احصان، سفاح و اخدان» در سوره نساء بحث شد.

وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ: کسی که منکر توحید و عدل خدا و نبوت پیامبر شود، عملی که به منظور تقرب خداوند بجای می آورد، بر باد می دهد. حبط اعمال این است

که پاداشی بدنبال نداشته باشد.

وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ: چنین کسی را در آخرت از هلاک شوندگان است.

برخی گفته اند: مقصود از «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ ...» اهل کتاب است. یعنی اگر اینها از ایمان آوردن، خودداری کنند و ایمان نیاورند، عملشان بی ارزش می شود.

بنا بر این جمله «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» دلالت دارد بر اینکه «زایل شدن و حبط عمل» مستلزم اینکه ثوابی ثابت باشد تا زایل گردد، نیست، زیرا کافر را عملی نیست که ثوابی بر آن استحقاق داشته باشد. عمل او ظاهری است و اگر کفر مانع نبود. استحقاق ثواب داشت. از این معنی خداوند به «حبط عمل» تعبیر کرد و همین است معنای حقیقی آن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۷

[سوره المائده (۵): آیه ۶] ... ص : ۲۱۷

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ ما یُرِیدُ اللَّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۱۷

ای مردم مؤمن، هنگامی که به نماز برخیزید صورت ها و دستها را تا مرفقها بشویید و سرها و پاها را تا کعب ها مسح کنید و اگر جنب هستید، غسل کنید و اگر بیمار یا مسافرید یا از قضای حاجت آمده یا زنان را هم آغوش شده اید و آب نیافتید خاک پاکی طلب کنید و صورت و دستها را از آن مسح کنید. اراده خدا نیست که بر شما سخت گیرد، بلکه می خواهد شما را تطهیر و نعمت خود را بر شما تمام کند، شاید شکر کنید.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۶ جزء ۶ سوره ۵ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۸

بیان آیه ۶ ... ص : ۲۱۸

قرائت ... ص : ۲۱۸

و ارجلکم: نـافع، ابن عـامر، یعقـوب، کسـایی، حفص و اعشـی- از ابـو بکر از عـاصم بن نصب و دیگران به جر خوانـده انـد و دیگران به نصب. تفـاوت این دو قرائت را بعـداً بررسـی خـواهیم کرد، زیرا بـازگشت آن به مطلـبی است که میـان امت، مـورد اختلاف است و در باره آن اقوالی وجود دارد.

لامستم: اختلاف قرائت در باره این کلمه را در سوره نساء بررسی کرده ایم.

لغت ... ص : ۲۱۸

جنب: این کلمه هم مفرد است و هم جمع، هم مذکر است و هم مؤنث. باید توجه داشت که این کلمه در حقیقت مصدر است که به معنـای صـفت بکـار می رود و معنای آن «ذو جنب» (یعنی دارای جنابت است. معمولا هر گاه مصـدر مضاف الیه باشـد، می تواند در جای مضاف خود قرار گیرد. برخی از عربها این کلمه را بصورت مثنی و جمع نیز بکار برند. در هر صورت اصـل جنابت، دوری است. علقمه گوید:

فلا تحرمنی نائلا عن جنابه فانی امرؤ وسط القباب غریب

یعنی مرا محروم مساز که از دوری رها گردم زیرا من کسی هستم که در میان قبه های غریبم.

فاطهروا، این کلمه در اصل «فتطهروا» است که تاء در طاء ادغام و همزه وصل به اول آن افزوده شده است.

مقصود ... ص : ۲۱۸

اشاره

قبلا دستور داده شد که مردم به عقدها وفا کنند. یکی از عقدها نماز و یکی از شرایط نماز، طهارت است. اکنون در صدد بیان آن بر آمده، می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۱۹

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ: در اینجا مقصود این است که هر گاه اراده نماز کردید و بر طهارت نیستید لکن «اراده» را ذکر نکرده است زیرا کلام بر آن دلالت دارد. نمونه آن، این آیه است: «فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (نحل ۹۸: هر گاه اراده کنی قرائـت قرآن را) و همچنیـن آیه: «وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاهَ ...» (نسـاء ۱۰۲: هر گاه در میان آنها باشـی و

اراده کنی که برای آنها اقامه نماز کنی) این مطلب از ابن عباس و بیشتر مفسران است.

عکرمه گوید: مقصود این

است که هر گاه اراده بر پای داشتن نماز کنید، باید وضو بگیرید (خواه طهارت داشته باشید یا نه) داود نیز بر همین عقیده است. وی گوید: علی (ع) برای هر نمازی وضو می گرفت و این آیه را می خواند. خلفای دیگر نیز بوقت هر نمازی وضو می گرفتند.

لکن قول اول صحیح است و همه فقها بر آنند. اینکه روایت کرده اند که علی (ع) تجدید وضو می کرد، حمل بر استحباب می شود.

برخی گفته اند: در آغاز اسلام، واجب بود که هر نمازی وضو بگیرند، سپس بمنظور تخفیف، این حکم نسخ شد. ابن عمر نیز چنین گفته است. وی گوید:

- اسماء دختر زید بن خطاب مرا حدیث کرد که عبد اللّه حنظله او را حدیث کرده بود که پیامبر به او دستور تجدید وضو برای هر نمازی داد و این امر برای او دشوار بود. از اینرو امر کرد که پیش از هر نمازی مسواک کند و اگر حدثی از او سر زد، وضو بگیرد. عبد اللّه عقیده داشت که وضو برای هر نمازی هم چنان واجب است و انجام می داد.

سلیمان بن بریده از پدر خود نقل کرده است که:

- پیامبر برای هر نمازی وضو می گرفت ولی چون سال فتح مکه، فرا رسید نمازها را بیک وضو خواند. عمر بن خطاب گفت:

- یا رسول اللّه، کاری کردید که هرگز نکرده بودید.

فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۰

- این کار را عمداً کردم.

برخی گفته اند:

- این آیه اعلام می کند که وضو تنها برای نماز واجب است، زیرا در روایت است که چون پیامبر گرامی اسلام محدث می شد، از همه اعمال- حتی از جواب سلام- خودداری می کرد، تا وقتی که

برای نماز وضو می گرفت، آن گاه جواب سلام می داد، از اینرو این آیه نازل شد.

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ: در اینجا خداوند متعال امر می کند که صورتهای را بهنگام وضو بشویند. شستن، عبارت از ریختن آب است از محل، بطوری که جاری شود. مسح این است که محل را تر کند بدون اینکه آب بر محل جاری شود.

صورت چیست؟ ... ص : ۲۲۰

از امامان ما (ع) روایت است که: طول صورت از محل روییدن موی سر تا محل سرازیر شدن موی زنخ و عرض آن، ما بین انگشت ابهام و سبابه است.

برخی گفته اند: حد صورت، از لحاظ طول، قسمت ظاهر پوست، از محل روییدن موی سر تا زنخ و از لحاظ عرض ما بین دو گوش است، لکن قسمتی از زنخ که زیر موست و همچنین قسمتهای دیگر که از مو پوشیده شده است و درون دهان و بینی و چشم، جزء صورت نیست، زیرا صورت آن است که در مقابل بیننده قرار می گیرد و برای او آشکار است. این مطلب از ابن عباس، ابن عمر، حسن، قتاده، زهری، شعبی و دیگران نقل شده و مختار ابو حنیفه و اصحاب اوست.

انس بن مالك، ام سلمه، عمار، مجاهد، سعید بن جبیر و جماعتی گویند:

صورت از محل روییدن موی سر تا زنخ، از لحاظ طول، و از گوش تا گوش از لحاظ عرض است. چه در برابر چشم بیننده ظاهر باشد یا نباشد و چه بوسیله موی پیشانی و ریش پوشیده شده باشد یا نه همچنین داخل دهان و بینی و قسمتی از گوشها که در سمت صورت قرار دارد. شافعی نیز همین قول را برگزیده است.

وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ: و دستها و مرفق ها

را بشویید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۱

مرافق جمع مرفق است. مرفق آن قسمتی از دست است که انسان بدان متکی می شود (و در حقیقت، محل خم شدن دست است) واحدی گوید: بسیاری از علمای نحو «الی» را در اینجا بمعنای «مع» دانسته اند و شستن «مرفق» را واجب می شمارند.

عقیده اکثر فقها نیز همین است.

زجاج گوید:- اگر مقصود این باشد که شستن دستها با مرفقها واجب است، در این صورت، ذکر «مرافق» فایده ای ندارد و شستن همه دست واجب است، لکن از آنجا که حد شستن دست را تا «مرفق» تعیین کرده، باید از حد «مرفق» شستن را قطع کرد، بنا بر این مرفقها حد انتهای شستشوی دستهاست و بدین ترتیب مبدء شستشو انگشتان و انتهای آن مرفقهاست.

لکن امت، اجماع کرده اند بر اینکه: در موقع شستشوی دستها هر کس از مرفقها شروع و به انگشتان ختم کند، وضویش صحیح است اختلاف در باره شروع شستن دستها از انگشتان بطرف مرفقهاست. نیز اجماع دارند بر اینکه هر کس در موقع شستن دستها مرفقها را بشوید وضویش صحیح است. اختلاف در این است که اگر کسی مرفقها را نشوید، آیا وضویش صحیح است یا نه؟ شافعی گوید:

- مخالفی در این که شستن مرفقها واجب است سراغ ندارم.

از جاهایی که در قرآن کریم «الی» بمعنای «مع» آمده، این آیه است: **لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ** (نساء ۲: اموال ایشان را با اموال خویش مخورید) در شعر امرء القیس نیز چنین شده است:

له کفل کالدعص بلله الندی الی حارک مثل الرتاج المضبب

یعنی آن اسب را کفلی است همچون شن مرطوب، با شانه ای همچون

دری که بر آن قفلی محکم زده باشند.

این مطلب نمونه های فراوانی دارد.

وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ: این جمله، امر می کند به مسح سر. مسح این است که دستانت ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۲

را به چیزی بکشی مثل اینکه بوسیله دست عرق پیشانی را پاک کنی. ظاهر این است که مسح تمام سر واجب نیست، زیرا آن کس که قسمتی از سر را مسح کند، او را مسح کننده سر گویند. اصحاب ما نیز چنین گویند. عقیده آنان، این است که: باید اندازه ای از سر را- که بنظر عرف، مسح بر آن صدق کند- مسح کرد ابن عمر، ابراهیم، و شعبی نیز چنین گویند. مذهب شافعی نیز همین است مالك گوید.

- همه سر را باید مسح کرد.

ابو حنیفه گوید:

۱- باید یک چهارم سر را مسح کرد، زیرا پیامبر گرامی «ناصیه» را که قریب یک چهارم سر است، مسح می کرد. در اینباره روایاتی هم نقل شده است که با آوردن آنها سخن را طولانی نمی کنیم.

وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ: در باره این جمله، اختلاف است: جمهور فقها گویند:

- شستن پاها در موقع وضو واجب است.

امامیه گویند:

- تنها مسح پاها واجب است.

عکرمه نیز بر عقیده امامیه است. از جماعتی از صحابه و تابعان- همچون ابن عباس، انس، ابو العالیه و شعبی- نیز نقل شده است که فقط مسح پاها واجب است.

حسن بصری گوید:

- شخص مخیر است میان شستن و مسح پاها.

طبری و جبایی نیز چنین گفته اند، جز اینکه آنها مسح همه پاها را- اعم از پشت پا و کف پا- واجب دانسته و تنها مسح پشت پاها را کافی نمی دانند.

ناصر الحق که یکی از پیشوایان شیعه

زیدیه است گوید:

- هم شستن پاها و هم مسح آنها واجب است.

ابن عباس وضوی پیامبر را اینطور توصیف می کند که او روی پاها را مسح کرد.

نیز از پیامبر روایت شده است که:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۳

- در کتاب خدا دستور، مسح پاهاست ولی مردم پاها را شستشو می کنند.

و نیز فرمود:

- وضو، دو شستن و دو مسح است. (شستن دستها و شستن صورت، مسح سر و مسح پاها) قتاده گوید:

- خداوند، دو شستن و دو مسح واجب کرده است.

ابن علیه: از حمید، از موسی بن انس، روایت کند که:

- وی در حضور ما به انس گفت:

حجاج در اهواز برای ما سخن رانی کرد و در باره وضو چنین گفت:

- صورت و دستها را بشویید و سر را مسح کنید. هیچ چیزی برای انسان از پاها به آلودگی نزدیکتر نیست، بنا بر این باطن و ظاهر و پشت پاها را بشویید.

انس گفت:

خداوند راست گفت و حجاج دروغگوست. خداوند متعال می فرماید:

- وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ راوی گوید:

- خود انس در موقع مسح پاها، فقط پاها را تر می کرد.

شعبی گوید:

- جبرئیل در باره مسح بر پیامبر نازل شد و گفت: در موقع تیمم اعضایی که باید شسته شوند مسح می شوند و اعضایی که باید مسح شوند، ترک می شوند.

روایاتی که در اینباره از بزرگان اهل بیت، نقل شده، از حد شماره بیرون است.

حسین بن سعید اهوازی روایت کند که غالب بن هزیل گفت: از امام باقرع در باره مسح پاها سؤال کردم، فرمود:

– مسح پاها همان است که جبرئیل در باره آن نازل شد و بیان کرد.

نیز از احمد بن محمد

روایت کند که وی گفت: از موسی بن جعفر در باره مسح ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۴

پاها سؤال کردم که چگونه است. او کف دست را بر انگشتان پا نهاد و تا کعب آن مسح کرد. گفتم:

- اگر کسی بوسیله دو انگشت دست تا کعب پاها را مسح کند، چطور؟

فرمود:

- نه، جز اینکه بهمه کف دست، پاها را مسح کند.

اختلاف قرائت ... ص : ۲۲۴

کلمه «ارجلکم» را به نصب و جر قرائت کرده اند. آنان که قائلند به وجوب شستن پاها، کلمه را معطوف بر «برءوسکم» و مجرور دانسته و گفته اند: مراد از مسح، شستن است. از ابن زید روایت است که:

- مسح، شستشوی خفیف است. مردم می گویند: برای نماز مسح کرد. (یعنی شستشو کرد) او این مطلب را تقویت کرده و گفته است:

- محدود کردن و موقت ساختن چیزی با شستن مناسب است، نه با مسح. از آنجا که در آیه شریفه مسح پاها را محدود به کعب، کرده است، معلوم می شود که در اینجا مسح در حکم شستن است، زیرا مثل شستن محدود شده. ابو علی فارسی نیز همین قول را اختیار کرده است.

برخی گفته اند:

- علت مجرور بودن کلمه، مجاورت با کلمه «برءوسکم» است. چنان که گویند «حجر ضب خرب» (سوراخ ویران مارمولك) کلمه «خرب» صفت «حجر» است نه «ضب». مع الوصف بواسطه مجاورت با «ضب» مجرور شده است. امراء القیس گوید:

کان ثبیراً فی عرانین و بله کبیر اناس فی بجاد مزمل

یعنی گویی ثبیر (یکی از بزرگترین کوه های مکه) در آغاز باران، بزرگ مردم است که خود را با گلیمی خط دار پوشانده است. در این بیت «مزمل» صفت کبیر است

و بر اثر مجاورت با «بجاد» مجرور شده.

زجاج گويد:

- هر گاه كلمه را به جر قرائت كنند عطف بر «رءوس» است و بنا بر اين پاها را مثل سر بايد مسح كرد. برخى از پيشينيان خاطر نشان كرده اند كه:

- جبرئيل به مسح پاها نازل شد و سنت، شستن پاها است.

وى گويد:

- جر كلمه بخاطر مجاورت، آنهم در قرآن كريم، روا نيست، لكن مسح بنا بر اين حدى كه در قرآن براى آن تعيين شده مانند شستن است.

اخفش گويد:

- اين كلمه بر حسب لفظ عطف بر «رءوس» و بر حسب معنى از آن منقطع است. مانند گفته شاعر:

- علفتها تبناً و ماء باردا. يعنى آن حيوان را كاه دادم و او را آب سرد نوشانيدم.

در باره قرائت نصب كلمه، گفته اند:

- عطف است بر «ايديكم»، زيرا فقهاى بلاد اسلامى را ديده ايم كه پاها را مى شويند و به مسح اكتفاء نمى كنند. از پيامبر گرامى نيز روايت است كه قومى را در حال وضو ديد كه پشت پاها را نمى شستند فرمود: واى بر اين پشت پاها از آتش «۱». اين مطلب را ابو على فارسى ذكر كرده است.

كسانى كه مى گويند هم مسح و هم شستن پاها واجب است، بدون اينكه خود را بزحمت افكنند، جر و نصب كلمه را بر ظاهر آن عطف كرده، جر را بنا بر عطف بر لفظ «رءوس» و نصب را بنا بر عطف بر محل آن دانسته اند. در ادبيات عرب، نمونه اين مطلب، بسيار است. مثلا: «ليس فلان بقائم و لا ذاهباً» شاعر نيز گويد:

معاوى اننا بشر فأسجح فلسنا بالجبال و لا الحديدا

يعنى:

ای معاویه، ما انسانیم. کوه و آهن نیستیم. ما را عفو کن. (در اینجا

-(۱)

ویل للعراقیب من النار

. در باره این حدیث بعدا گفتگو خواهد شد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۶

«الحدید» عطف است بر محل «الجبال») دیگری گوید:

هل انت باعث دینار لحاجتنا او عبد رب اخاعون بن بخراق

یعنی: آیا تو برای حاجت ما دیناری می فرستی یا عبد رب را؟ (در اینجا «عبد» عطف است بر محل «دینار») بعیدتر از موارد فوق، گفته شاعر دیگری است:

جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوه منظور بن سیار

یعنی: برای من مثل بنی بدر یا مثل برادران منظور بن سیار، حاضر کن. در این شعر در حقیقت، معنای: «جئنی بمثل بنی بدر» این است که: «احضر لی مثلهم» از اینرو «مثل» دوم را نصب داده است.

پاسخ دلایل وجوب شستن پاها ... ص : ۲۲۶

دانشمندان گفته اند:

- این که مسح را به معنای شستن، دانسته اند، به چند دلیل باطل است:

۱- خداوند متعال، اعضایی را که در وضو باید شسته شوند، از اعضایی که باید مسح شوند، جدا کرده است. از لحاظ لغت و شرع نیز، مسح و شستن با یکدیگر تفاوت دارند. چگونه ممکن است که: مسح و غسل، یکی باشند؟! ۲- هر گاه کلمه «ارجل» عطف بر «رءوس» باشد و در مورد سر، تنها مسح واجب باشد، نه شستن، بنا بر این حکم پاها نیز باید مسح باشد نه شستن. زیرا حقیقت ربط میان دو کلمه بوسیله حروف عطف، غیر از این نیست.

۳- اگر مسح بمعنای شستن باشد، چه فایده ای دارد که استدلال کنند بروایتی که می گوید: پیامبر وضو گرفت و پاها را شست؟! زیرا بنا بر این، ممکن

است او پاها را مسح کرده باشد و دیگران مسح را شستن نامیده باشند.

در مورد استشـهادی که ابو زید بگفته عرب کرد که آنها می گویند: برای نماز مسح کردم و نگویند: شستشو کردم، باید توجه داشت با این جمله، در حقیقت می خواهند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۷

اشـاره کننـد به اینکه وضو گرفته انـد و مطلب را بـا ایجاز و اختصار بیان می کننـد. بـدیهی است که: اگر می گفتنـد: «تغسـلت للصلاه» (یعنی برای نماز شستشو کردم) صحیح نبود و احتمال انجام غسل داده می شد. روی این اصل، کلمه مسح بکار بردند. به خصوص که اعضایی که شسـته می شونـد هم مسـح می شوند. بهر صورت، این اسـتعمال مجازی بخاطر این است که مطلب معلوم است و دلیلی بر گفتار آنان نیست.

مرحوم سـید مرتضـی می فرماید: اینکه محدود شدن پاها در آیه، دلیل بر وجوب شسـتن دانسـته اند، صحیح نیست، زیرا مسح، فعلی است که از جانب شـرع، مثل شسـتن واجب شده و مانعی نیست که همانطوری که شسـتن اعضا محدود شده، مسح اعضـا نیز محـدود شود و اینکه خداونـد متعـال دسـتور داده است که پاهـا را تا کعب، مسـح کنیـد، دلیل این نیست که بایـد پاها را تا کعب، شست.

ممکن است بگوینـد: همانطوری که محدود شدن دسـتها تا مرفق، دلیل بر وجوب شسـتن است، محدود شدن پاها تا کعب، نیز دلیل وجوب شستن خواهد بود.

گوییم: اینکه ما شستن دستها را واجب می دانیم نه به دلیل محدود شدن دستهاست بلکه به دلیل تصریح قرآن کریم بر وجوب شستن آنهاست. حال آنکه در مورد پاها چنین تصریحی وجود ندارد.

اگر بگویند: عطف محدود (که پاهاست) بر محدود (که دستهاست) برای

رعایت ترتیب کلام بهتر خواهد بود.

گوییم: این مطلب صحیح نیست، زیرا دستها محدودند و بر صورت که نامحدود است، عطف شده اند، بنا بر این جایز است که کلمه «ارجل» با اینکه محدود شده است بر کلمه «رءوس» که محدود نشده، عطف و در هر دو تنها مسح لازم باشد. این مطلب، از آنچه آنها می گویند بهتر است، زیرا آیه شریفه، نخست عضوی را که شستن آن واجب و حد آن را تعیین نکرده- یعنی صورت-، سپس عضوی را که شستن آن نیز واجب و حد آن را تعیین کرده- بر آن عطف می کنند. آن گاه مطلب را از سر گرفته، عضو مسح کردند غیر محدودی را- یعنی سر- ذکر، سپس عضوی مسح کردنی و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۸

محدود را- یعنی پاها- بر آن عطف می کند. بدین ترتیب، دو جمله در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، زیرا در جمله اول شستنی محدود بر شستنی نامحدودی و در جمله دوم، مسح کردنی محدودی بر مسح کردنی نامحدودی عطف شده است.

آنان که جر «ارجل» را ضمن دلایل و شواهدی بنا بر مجاورت، دانسته اند، نیز در اشتباهند، زیرا همانطوری که اشاره کردیم، زجاج- که یکی از بزرگان ادبیات عرب است- این مطلب را در مورد قرآن کریم، جایز نمی داند. گذشته از این مسأله جر، بنا بر مجاورت، بمواردی اختصاص دارد که فاقد حرف عطف باشد و نیز مواردی که مقصود گوینده روشن باشد، نه مثل آیه شریفه، که جر بنا بر مجاورت، تولید اشتباه خواهد کرد، در عین حال محققان علم نحو، اعراب کلمه را بنا بر مجاورت جایز ندانسته و مواردی که بعنوان

نمونه، مثال آورده شد، توجیه کرده و پاسخ گفته اند.

گفتار اخفش نیز- که آیه را مثل «علقتها تبنا و ماء باردا» دانست- نیز خالی از اشتباه نیست، زیرا او در حقیقت، در آیه «اغسلوا» را تقدیر گرفت و چنین تقدیری هنگامی رواست که اضطراراً برای اصلاح معنی ناگزیر باشیم، لکن هر گاه معنای کلام، مستقیم و ظاهر باشد، چگونه جایز است که مرتکب چنین تقدیر ناصوابی بشویم؟! سید مرتضی در پاسخ ابو علی فارسی- که نصب «ارجل» را بقاعده عطف بر «ایدی» دانسته بود- گوید:

- اگر تأثیر در کلام را به آنچه نزدیکتر است، نسبت دهیم. بهتر از آن است که به آنچه دورتر است، بنا بر این اگر نصب «ارجل» را بخاطر عطف بودن بر محل «رءوس» بدانیم، بهتر است. بخصوص که جمله ای که به شستن صورت و دستها امر می کند، پایان یافته و جمله ای دیگر، در مورد مسح سر و پاها آغاز گشته است و صحیح نیست که بعد از قطع جمله ای بار دیگر بوسیله ربط عطفی آن بازگشت شود. تازه اگر این کار، از لحاظ ادبی هم بلا مانع باشد، در مورد آیه، ترجیح با گفتار ماست، زیرا میان دو قسمت تطابق برقرار می شود و منافاتی با یکدیگر ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۹

در مورد حدیثی که از پیامبر نقل کردند که:

«ویل للعراقیب من النار»

و احادیث دیگر که مضمون آنها دلالت می کند بر اینکه: پیامبر وضو می گرفت و پاها را می شست، باید توجه داشت که ما نمی توانیم بخاطر چنین احادیثی که برای ما اطمینان بخش نیستند، از ظاهر قرآن کریم دست بر داریم. و انگهی اخبار بسیاری

از طریقه اهل تسنن در کتب شان و از شیوخشان، در دست داریم که خلاف آن اخبار افاده می کنند. اوس بن اوس گوید:

«پیامبر را دیـدم که وضو گرفت و بر نعل خود مسح کرد و نماز خواند» حذیفه گوید: «پیامبر پس از قضای حاجت، آبی طلبید و وضو گرفت و بر پاهای خود مسح کرد» و احادیث دیگری که آوردن آنها بطول می انجامد.

در مورد حدیث

«ویل للعراقیب من النار»

روایت است که گروهی از افراد بی سر و پـا ایسـتاده بول می کردنـد. این بول بر پاهـا و پشت پاهایشان ترشح می کرد و آنها بدون شستشو برای نماز به مسجد می آمدند، از اینرو پیامبر آنها را به عذاب جهنم تهدید کرد.

کعب پا ... ص : ۲۲۹

امامیه می گویند:

- کعب پا استخوان برجسته ای است که در پشت پا و در محل بستن بند کفش است.

در اینبـاره محمـد بن حسن که از اصـحاب ابو حنیفه است بـا ایشـان موافقت کرد. اگر چه قائـل است که پاهـا را تا کعب، باید شست.

جمهور مفسران و فقها گویند:

- کعب اسـتخوان ساق است. اگر کعب همان چیزی بود که امامیه گوینـد، بایـد گفته شود: «و ارجلکم الی الکعاب» زیرا بنا بر این قول، در هر پایی دو کعب است. «۱»

---

(۱)- بایـد تـوجه داشت که اهـل لغت، برای کعب دو معنی کرده انـد: یکی اسـتخوان برجسـته پشت قـدم و دیگر دو اسـتخوان برجسـته کنار قـدم. منظور علمای شـیعه از کعب پا همان اسـتخوان برجسـته پشت پاست و هر پایی بیش از یک کعب نـدارد و معنای ظاهر کلمه هم همین است. لکن آقایان کعب را به معنای استخوان کنار قدم گرفته- که یک معنای بعید است- و به

علمای شیعه اشکال کرده و گفته اند، چون هر پایی دارای دو کعب است باید «الی الکعاب» گفته شده باشد. توجه به این نکته نیز لازم است که هیچگاه کعب به معنای ساق پا استعمال نشده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۰

وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا: اگر در موقع نماز، جنب باشید، لازم است بوسیله غسل خود را طاهر سازید. جنابت، بر اثر خارج شدن منی یا غایب شدن سر آلت تناسلی مرد، در آلت تناسلی زن، حاصل می شود.

وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ: تفسیر این قسمت در سوره نساء (آیه ۴۳) گذشت و تکرار آن لزومی ندارد.

ما یُرِیدُ اللَّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ: خداوند نمی خواهد بوسیله حکم وضو و غسل و تیمم- در موقع نبودن آب یا معذور بودن استعمال آن- شما را دچار سختی و زحمت کند.

وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ: بلکه می خواهد بوسیله وضو و غسل جسد شما را از آلودگی گناهان پاک گرداند. حرف لام برای بیان اراده است. چنان که شاعر گوید:

ارید لا نسی ذکرها فکانما تمثل لی لیلی بکل سبیل

یعنی: می خواهم یاد او را فراموش کنم. گویی بهر راهی در برابر من مجسم شده است.

در حدیث است که پیامبر فرمود: «وضو گناهان گذشته را می پوشاند» وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ: و اراده خداوند این است که بوسیله وضو و غسل با وجود آب و تیمم با فقدان آب، نعمت خود را بوسیله اباحه تیمم برای شما تمام کند و این گذشت و تخفیف را یکی دیگر

از نعمتهای خود نسبت به شما قرار دهد.

لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ: برای اینکه شما از راه اطاعت دستورهای خداوند، او را سپاسگزاری کنید.

این آیه شریفه، متضمن کیفیت غسل و وضو و احکام آنهاست. لکن مسائل متفرع بر آنها بسیار و محل ذکر آن کتابهای فقهی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۱

[سوره المائده (۵): آیات ۷ تا ۱۰] ... ص : ۲۳۱

اشاره

وَ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۸) وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۹) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ (۱۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۳۱

و یاد کنید نعمت خدا را بر خویشتن و پیمانی را که از شما گرفت هنگامی که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم و از خداوند بپرهیزید که او به اسرار شما آگاه است.

ای مردم مؤمن، در راه خدا قیام کرده، گواهان عدل باشید و کینه قومی شما شما را به بی عدالتی نکشاند. عدالت کنید که به تقوی نزدیک تر است و تقوی پیشه کنید که خداوند بکردار شما آگاه است. خداوند بمردم مؤمن و شایسته، وعده مغفرت و اجر عظیم داده است. و آنان که کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند، اصحاب دوزخ هستند.

---

(۱)- آیه ۷ تا ۱۰ سوره مائده جزء ششم سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۲

بیان آیه ۷ ... ص : ۲۳۲

لغت ... ص : ۲۳۲

نكت ... ص : ۲۳۱

ذات الصـدور: کلمه «ذات» را مؤنث آورده، زیرا مقصود، معنی هایی است که در دلها وارد می شونـد. از طرف دیگر، کلمه را مفرد آورده و «ذوات الصدور» نگفته، تا خبر دهد که بهر معنایی جداگانه علم دارد.

مقصود ... ص : ۲۳۲

در آیه پیش احکامی را در مورد وضو و غسل و تیمم بیان کرد، اکنون انسانها را بیاد نعمت های خود انداخته، می فرماید:

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: کلمه نعمت را مفرد آورد و «نعم» بصورت جمع نگفت، تا بزرگی نعمت را نشان دهـد و خاطر نشان کند که هر نعمتی از خداست و باید بزرگترین شکرها را به پیشگاهش تقدیم کرد، زیرا او اصل نعمتهاست و اموری مثل خلق، حیات، عقل، حواس، قدرت و ابزار زندگی نعمتهای او هستند.

برخی گفته اند: کلمه نعمت، مفید معنای جنس است و همه نعمتها را شامل می شود.

چنان که قطعه هایی از زمین را «ارض» می نامند.

وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُمْ بِهِ: در این باره اقوالی است:

۱- مقصود همـان پیمـان و بیعتی است که پیامبر در موقع مسـلمان شـدن، از آنها گرفت، تا خـدا را در همه امور واجب اطاعت کنند. خواه طبق میلشان باشد یا نباشد.

این قول از ابن عباس و سدی است.

۲- ابو الجـارود از امام باقر (ع) روایت کرده است که: مقصود مطالبی از قبیل حرام بودن چیزهای غیر مباح و کیفیت طهارت و وجوب ولایت است که در حجه الوداع بیان شده بود. این معنی داخل در قول اول است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۳

۳- ابو علی جبایی گوید: مقصود، متابعت آنها از پیامبر است در روز بیعت عقبه و بیعت رضوان.

۴- مجاهد گوید: مقصود، پیمانی است که خداوند در

موقع بیرون آوردن ایشان از صلب آدم، از ایشان گرفته و به آنها گفته بود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و آنها پاسخ داده بودند: «پروردگار ما هستی». این قول از سایر اقوال ضعیف تر است.

إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا: در آن هنگام شما گفتید: گفته تو را شنیدیم و اطاعت کردیم وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ: از خداوند بپرهیزید که او به آنچه در سینه های پنهان کردید، یعنی از اسرار قلبی شما آگاه است. منظور از کلمه «صدور» دلهاست، زیرا دل در سینه جای دارد. «۱»

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ: ای مردم مؤمن، باید عادت شما و خوی شما قیام به حق باشد، بطوری که خود عمل شایسته انجام دهید و دیگران را امر به معروف و نهی از منکر کنید و اینها را برای تحصیل رضای خدا انجام دهید.

شُهَداءَ بِالْقِسْطِ: حال آنکه گواهانی هستید که عادلانه، بوظیفه شهادت عمل می کنید.

برخی گویند: یعنی برای خدا مردم را بسوی حق دعوت و بوسیله عدالت و حق و دلایل محکم از دین خدا دفاع کنید. چه شاهد در حقیقت از مورد شهادت، دفاع می کند.

و بقولی: یعنی از اهل عدالت باشید، زیرا آنان در روز قیامت، گواه مردم هستند وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ: زجاج گوید: اگر «شنئان» را بفتح نون بخوانیم

---

(۱)- بطور کلی در لغت عرب «ذات الصدر» به معنای راز و سر بکار می رود. رجوع شود به المنجد ذیل کلمه «ذات» و بدین ترتیب چه نیازی است که بگوییم منظور از «صدور» دلهاست بمناسبت اینکه جای دل، سینه است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۴

مصدر و بمعنای کینه

و اگر به سکون نون بخوانیم صفت و بمعنای کینه ور خواهد بود.

ما در پیرامون معنای این کلمه در اول سوره گفتگو کرده ایم.

عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا: بغض و کینه شما نسبت بمردمی، شما را به بی عدالتی وادار نکند. هر گاه کلمه «شنئان» صفت باشد، یعنی: «کسی که نسبت بقومی کینه دارد، شما را به بی عدالتی وادار نکند در حکم و سیره خود نسبت به ایشان به ستمگری گرایید.»

اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى : شما نسبت بدوستان و دشمنانتان عدالت کنید که به تقوی نزدیکتر است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: از عقاب خدا بترسید و باطاعت و اجتناب از بدیها خود را در معرض آن قرار ندهید.

إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ: خداوند بکردار شما دانا و شما را کیفر می دهد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا: آنان که به بیگانگی خدا تصدیق و به پیامبری حضرت محمد ص اقرار کردند.

وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ: و کارهای پسندیده را- اعم از واجب و مستحبّ- انجام دادند.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ: خداوند آنان را وعده مغفرت داده، گناهان را می آمرزد و بدیهای آنها را به پرده بزرگی و کرم می پوشاند.

وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ: پاداش بزرگ نیز به آنها وعده شده است. فرق میان اجر و ثواب، این است که ثواب، در برابر طاعات است ولی اجر، مزدی است که در عوض کاری داده می شود. وعده، عبارت است از خبری که نفعی را نوید دهد و وعید، خبری است که ضرری را به اطلاع رساند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا: آنان که توحید خدا و صفاتش را منکر و نبوت پیامبر را نادیده گرفتند.

وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا: و تکذیب کنند دلایل و براهین پروردگار را.

أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ: آنان همواره در دوزخ خواهند بود. چه مصاحبت، مستلزم

دوام و خلود است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۵

بیان آیه ۸- ۹-۱۰ ... ص : ۲۳۵

لغت ... ص : ۲۳۵

جرم و اجرام: هر دو به یک معنی هستند. برخی گفته اند: «لا- یجرمنکم» یعنی شما را داخل در جرم نسازد ... چنان که گفته شود: «اثمته» یعنی او را داخل در گناه کرد.

وعد: هر گاه بگویید: «وعدت الرجل» یعنی مرد را وعده نیک دادم و هر گاه بگویید: «او عدت الرجل» یعنی مرد را تهدید کردم. هر گاه آنچه را که وعده می دهید، ذکر کنید، هم «وعد» و هم «اوعد» استعمال می کنید. بدیهی است که «وعد اللَّه الذین آمنوا ...» وعده خیر است برای پاکان و نیکان. این خیر را هم بیان کرده که آمرزش و پاداش است.

اعراب ... ص : ۲۳۵

قوامین: خبر کونوا.

شهداء: حال.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ: جمله ای است که به منزله کلمه مفرد است. یعنی خداوند وعده مغفرت داده است. چنان که شاعر عرب گوید:

وجدنا الصالحین لهم جزاء و جنات و عیناً سلسبیلا

یعنی: صالحان را یافتیم که برای آنها پاداش و بهشتها و چشمه سلسبیل است.

جمله «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» در محل نصب است. هم چنان که در شعر جمله «لهم جزاء» در محل نصب و کلمه هایی که بر آن عطف شده اند، منصوبند. این احتمال هم وجود دارد که جمله «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» در محل رفع و آنچه به مردم صالح وعده داده شد، حذف
ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۶

شده باشد.

مقصود ... ص : ۲۳۶

در آیه پیش به این مطلب اشاره کرد که: وفای به عهـد واجب است، اکنون مواردی که صاحبان پیمان بایـد به آن وفا کرده، و عمل کنند، ذکر کرده، می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۷

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱ تا ۱۲] ... ص : ۲۳۷

اشاره

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُـوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُـطُوا إِلَیْکُمْ أَیْـدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْـدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ لَقَـدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْـرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَـرَ نَقِیباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُـلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْـتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۱۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۳۷

ای مردم مؤمن، نعمت خدا را بر خود یاد کنید، هنگامی که گروهی خواسـتند شـما را مورد دست اندازی قرار دهند و خداوند دست های آنها را از شما کوتاه کرد. و بپرهیزید از خدا. و مردم مؤمن باید بخدا توکل جویند.

خداونـد از بنی اسـرائیل، پیمان محکم گرفت و از ایشان دوازده نقیب مامور ساختیم و خداونـد بآنها فرمود: من با شـمایم. اگر نماز را بپای داریـد و زکات را بدهیـد و برسولان من ایمان آورید و آنها را تعظیم کنید و به خداوند قرض نیکو دهید، بدیهای شما را می پوشم و شـما را داخل بهشت هایی می کنم که نهرها از زیر آنها جریان دارد و هر کس بعد از آن کفر ورزد، از راه میانه، گم گشته و منحرف شده است

---

(۱)- آیه ۱۱ و ۱۲ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۸

بیان آیه ۱۱ ... ص : ۲۳۸

لغت ... ص : ۲۳۸

ذکر: حضور معنی در خاطر. گاهی این کلمه، به معنای گفتن استعمال شود، زیرا خاصیت گفتار نیز حضور معنی در ذهن است. تذکر، یعنی طلب معنی نه طلب گفتار همّ: قصد توجه نفس به انجام کاری. این کلمه بمعنای فکر غم انگیز نیز استعمال می شود و جمع آن «هموم» است. در عین حال باید توجه داشت که «هم» و «قصد» با یکدیگر فرق دارند. زیرا قصد همان اراده جدی نسبت به انجام کار است. حال آنکه «هم» آن مرحله ای از قصد است که هنوز بصورت اراده جدی در نیامده است.

مقصود ... ص : ۲۳۸

اکنون خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته، آنان را بیاد نعمت ها و دفع نیرنگ دشمنان انداخته، می فرماید:

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ: ای مردم، مؤمن، نعمت خدا را نسبت بخویش بیاد آورید، آن گاه که مردمی قصد کردند که به شما دست اندازی کنند. در باره این مردم اختلاف است:

۱- مجاهد و قتاده و اکثر مفسران گویند: مقصود یهودیان است که خواستند پیامبر را غافل گیر کرده، بقتل رسانند. اینان یهودیان بنی النضیر بودند که پیامبر با جمعی از اصحاب خود بر آنها وارد شد تا در باره یکی از اصحاب که دو تن از هم پیمانهای پیامبر را کشته و دیه آنها را آن بزرگوار لازم بود، با آنها سخن گوید. آنها نیز با پیامبر پیمان ترک جنگ و شرکت در پرداخت خونبها، بسته بودند. پس از استماع سخن رسول خدا، از حضرتش تقاضا کردند که بنشیند و پس از پذیرایی های لازم، مبلغی از خونبهای آن دو مقتول را پرداخت کنند، لکن تصمیم گرفتند که پیامبر

و اصحاب را- ناجوانمردانه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۳۹

بقتل رسانند. در این وقت، خداوند متعال، پیامبر را از سوء قصد آنها آگاه کرد و به اتفاق اصحاب از آنجا خارج شدند. این خود یکی از معجزات پیامبر گرامی اسلام است.

۲- قریش، مردی را برای قتل پیامبر مامور کردند. وی با شمشیر کشیده، بر آن بزرگوار داخل شد و چون خواست وی را بقتل رساند، گفت: چه کسی قادر است که. مرا از کشتن تو منع کند؟ فرمود: خدا. وی شمشیر را افکند و مسلمان شد. نامش عمرو بن وهب جمحی بود. صفوان بن امیه، بعد از جنگ بدر وی را برای این کار خطیر مامور کرده بود. لکن خواسته آنها نقش بر آب شد! این معنی از حسن است.

۳- ابو علی جبایی گوید: مقصود لطف خداوند است در باره مؤمنان و باز داشتن دشمنان از اینکه نتوانند مزاحمتی برای مسلمانان فراهم سازند. خداوند آنها را بچند وسیله از ایجاد مزاحمت برای مسلمانان باز داشت: بیماری، قحطی، مرگ سران، نابودی حیوانات و دیگری وسایلی که چنان آنها را مشغول و گرفتار کرد که بکلی از فکر مزاحمت و قتل مؤمنان باز ماندند.

۴- واقدی گوید: پیامبر با گروهی از بنی ذبیان و محارب در «ذی امر» جنگ کرد. آنها در قله کوه ها متحصن شدند. پیامبر از کوه- طوری که آنها را ببینند- بزیر آمد و برای قضای حاجت، بگوشه ای رفت. در آنجا بر اثر باران لباسهایش تر شد. آنها را از تن بیرون آورد و بر درختی افکند که خشک شود و خود در زیر آن درخت، بخوابید.

اعراب او را می دیدند. رئیس

آنها «دعثور بن حرث» با شمشیر کشیده، بر بالین پیامبر آمد و گفت:

- محمد، اکنون چه کسی می تواند مرا از کشتن تو باز دارد؟

فرمود:

- خدا در این وقت، جبرییل طوری بر سینه او کوبید که شمشیر از کفش افتاد و پیامبر شمشیر را برداشت و فرمود:

- اکنون چه کسی مرا از قتل تو منع می کند؟

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۰

پاسخ داد:

- هیچکس. اکنون شهادت می دهم که خداوند یکتاست و محمد فرستاده اوست.

از اینرو آیه نازل شد. بنا بر این خلاص شدن پیامبر، نعمتی است برای همه مؤمنان، زیرا وجود پر فیض او در میان اهل ایمان، نعمتی است برای ایشان و تجاوز به او تجاوز به هر فرد مسلمانی است.

فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ: خداوند آنها را از قصد سویی که در باره شما داشتند، باز داشت.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: از خدا بپرهیزید. مردم مؤمن باید به نصرت خداوند، توکل جویند که او یاور آنهاست و آنها را کفایت می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۱

بیان آیه ۱۲ ... ص : ۲۴۱

لغت ... ص : ۲۴۱

میثاق: پیمان مؤکدی که مورد وثوق و اطمینان باشد.

نقیب، این کلمه از «نقب» بمعنای سوراخ است. نقیب قوم، یعنی ضامن و کفیل قوم، بطوری که گویی بر اسرار آنها نقب زده، بدانها احاطه دارد. کلمه «نقاب» هم از همین جاست، زیرا آن کس که نقاب بر چهره دارد همچون نقب زنی است که دیگران از تردستی او بی خبرند و او به اسرار دیگران واقف است. کلمه «مناقب» نیز جمع منقبت و از همین ماخذ است، چه مناقب به معنای فضائل است و کسی را فضائل است که بدانها راه دارد.

تعزير،

توقير و تعظيم. شاعر گويد،

و كم من ماجد لهم كريم و من ليث يعزر فى الندى

يعنى، آنها داراى اشخاص كريم و بزرگوار و شيران دلاورى هستند كه در مجلس مورد احترام واقع مى شوند.

بايد دانست كه «تعزير» به معناى يارى كردن نيز بكار مى رود، زيرا نتيجه آن منع دشمن از مزاحمت است ضلال، گمراهى.

سواء. ميان و وسط.

اعراب ... ص : ٢۴١

قَرْضاً حَسَناً. در اينجا نه فرمود. «اقرضاً حسناً»، زيرا در «اقرضتم» نيز معناى قرض است. نظير «وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً» (نوح ١٧.

خداوند رويانيد شما را از زمين روييدنى) در اينجا «انباتاً» نگفته است. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ٢۴٢

امرء القيس گويد. «و رضت فذلت صعبه الى اذلال» يعنى او را رام كردم و چه خوب رام شد. در اينجا در حقيقت «رضت» به معناى «اذللت» است.

مقصود ... ص : ٢۴٢

در آيه پيش خداوند پرده از روى نيرنگ يهوديان و قصد سوء ايشان نسبت به پيامبر برداشت و در باره دفع شر ايشان سخن گفت، اكنون در باره احوال ايشان و پليدى باطن و زشتى عادت آنها در خيانت به پيامبران سخن مى گويد، تا خاطر پيامبر را از رفتار و قصد سوء ايشان تسليت دهد. فرمود.

وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ. خداوند از بنى اسرائيل پيمان محكم گرفت و آنها پيش او سوگند ياد كردند كه عبادت خود را براى او خالص كرده، به پيامبرانش ايمان آوردند و احكامش را اطاعت كنند وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً: موسى را مامور كرديم كه از دوازده قبيله يهود، دوازده نفر مامور كند تا همچون ديده بانان به سرزمين شام رفته، اخبار آنجا و خصوصيات مردم آن منطقه را براى بنى اسرائيل شرح دهند. وى از هر قبيله اى نقيبى امين، برگزيد و آنها را به ماموريت فرستاد. اينان بموقع بازگشت، قوم خود را از جنگ ايشان منع كردند، زيرا آنها را نيرومند، يافته بودند، تنها دو تن از اين دوازده تن- كالب بن يوفنا و يوشع بن نون- مردم يهود را بجنگ تشويق كردند.

اين معنى

از مجاهد و سدی است.

حسن و جبایی گوینـد: یعنی از هر قبیله ای بر آن پیمان ضامنی گرفتیم. قتاده گویـد: یعنی از هر قبیله ای گواهی گرفتیم. بلخی گوید: ممکن است این دوازده تن، پیامبران یا پیشوایان یهود باشند. ابو مسلم گوید: آنها به پیامبری برگزیده شدند تا دین را بر پای دارند و تورات را به یهودیان تعلیم دهند و آنها را بدستورهای الهی امر کنند.

وَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مَعَکُمْ: ربیع گوید: خطاب به نقباست. اکثر مفسران گویند:

خطاب به بنی اسرائیل است که خداونـد از آنها پیمان گرفت. ممکن است نقبا نیز ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۳

مورد نظر باشند. یعنی خداونـد فرمود: من با شمایم و شما را در برابر دشمن یاری می کنم و در این ماموریت جنگی- که بر طبق عهد و میثاق من است- من پشتیبان شما خواهم بود. سپس مطلب دیگری را آغاز کرد، فرمود:

لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ: اگر شما بنی اسرائیل، نماز را بر پای دارید.

وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ: و زکات را بدهید.

وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی: و گفتار پیامبرانم را تصدیق کنید. برخی گفته اند: خطاب به نقباست.

وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ: حسن و مجاهد و زجاج گویند: یعنی پیامبران را یاری کنید.

ابن زید و ابو عبیده گویند: یعنی آنها را تعظیم و اطاعت کنید وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً: و در راه خدا انفاق کنید و پول خود را در کارهای خیر مصرف کنیـد. این کارها درست مثل قرض دادن به خداونـد است و بنا بر این پاداش آنها را خدا می دهد. برخی گفته اند: مقصود از «حسناً» این است که از روی خشنودی باشد و منت و آزاری بدنبال نداشته باشد و بقولی

«حسنا» یعنی حلال.

لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ: در این صورت، گناهان گذشته شما را مورد عفو قرار داده، از کیفر شما چشمپوشی می کنم.

وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ: و شما را داخل بهشتهایی کنم که نهرها از زیر آنها جاری است.

فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ: کسی که بعد از ماموریت نقیبان و گرفتن پیمان، کفر ورزد، راه روشن را گم کرده است.

این آیه دلالت دارد بر اینکه: حق، حد وسط میان افراط و تفریط است. از امیر المؤمنین علی ع روایت شده است که: «راست و چپ گمراه کننده است، جاده، همان راه میانه است ...»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۴

[سوره المائده (۵): آیات ۱۳ تا ۱۴] ... ص : ۲۴۴

اشاره

فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَ مِنَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۴۴

ما بواسطه پیمان شکنی، آنها را لعن و دلهایشان را سخت کردیم. آنان کلام خدا را تغییر می دادند و تفسیر ناصواب می کردند و نصیب خود را از کلام الهی فراموش کردند و تو همواره بر خیانت آنان آگاه خواهی بود بجز گروهی اندک. پس از ایشان در گذر و عفو کن که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

و از مردمی که گفتند: نصرانی هستیم، پیمان گرفتیم. آنها نیز بهره خود را از مواعظ الهی فراموش کردند! از اینرو در میان ایشان تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم و بزودی خداوند آنها را بکردارشان آگاه خواهد ساخت.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۱۳ و ۱۴ جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۵

بيان آيه ۱۳ ... ص : ۲۴۵

قرائت ... ص : ۲۴۵

حمزه و كسايى «قسيه» و ديگران «قاسيه» خوانده اند. دليل حمزه و كسايى اين است كه فعيل نيز بمعناى فاعل آيد مثل «شهيد و عليم» به معناى «شاهد و عالم» لكن آنانى كه «قاسيه» خوانده اند، گويند: اكثر و معروف تر همين است.

لغت ... ص : ۲۴۵

قسوه: سختى. شاعر گويد:

«و قد قسوت و قسا لداتى»

يعنى: سخت شدم و نرمى جوانى از من رخت بر بست. بنا بر اين «قاسيه» يعنى سخت.

ابو العباس گويد: درهم قلب را قسى نامند به خاطر اينكه صداى آن ناهنجار و نادرست است. ابو زبيد در باره بيل هايى كه به سنگ خورند، گويد:

لها صواهل فى ضم السلام كما صاح القسيات فى ايدى الصياريف

براى بيلها در ميان سنگهايى سخت صدايى است همچون صداى پولهاى قلب در دست صرافان.

ابو على گويد: قسى به معناى درهم قلب، در اصل عربى نيست و با «قسى» عرب- كه به معناى سخت است- ارتباطى ندارد. چنان كه كلمات «قابوس، ابليس، جالوت و طالوت» نيز عجمى هستند و از چيزى مشتق نشده اند. دليل عجمى بودن اين كلمات، عدم انصراف آنهاست.

خائنه: خيانت. مصدرهايى در زبان عرب، بر اين وزن وجود دارد. مثل: عافيه، طاغيه، كاذبه. در قرآن كريم است: «فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (الحاقه ۵: به سركشى هلاك شدند) «لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ» (واقعه ۲: براى واقع شدن رستاخير دروغى نيست) در عبارت «رجل خائنه» مصدر به جاى صفت بكار رفته و معناى آن مبالغه است. شاعر گويد: ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۶

حدثت نفسك بالوفاء و لم تكن للغدر خائنه مغل الاصبع

يعنى: در خاطر خود بفكر وفا بودى و خيانتكارى كه براى خيانت بمتاعى دست درازى كند نبودى (مغل بدل خائنه)

فیما «ما» زائده و برای تاکید است. شاعر گوید: «لشی ء ما یسوّد من یسود» در این مصراع نیز «ما» زائد است.

یحرفون: حال از ضمیر «نقضهم». ممکن است کلامی مستقل و بی ارتباط به سابق باشد و پایان کلام سابق «قاسیه»

باشد.

قلیلا: مستثنی از ضمیر «خائِنَةٍ مِنْهُمْ».

مقصود ... ص : ۲۴۶

اکنون ضمن عطف به سابق، فرماید:

فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ: در اینجا برای تسلیت خاطر گرامی پیامبر فرماید:

از این یهودیان که می خواستند به تو و اصحابت دست اندازی کنند، و عهدی که میان تو و ایشان است بشکنند و ترا غافل گیر سازند، تعجب مکن. این است خوی ایشان و عادت نیاکان ایشان که در زمان موسی از ایشان پیمان گرفتم که مرا اطاعت کنند و دوازده نقیب، از میان ایشان بر گزیدم، آنها پیمان مرا شکستند و من آنها را لعن کردم. در این کلام محذوفی وجود دارد که بخاطر وجود قرینه لفظی حذف آن رواست. یعنی «فنقضوا میثاقی و عهدی فلعنّاهم بنقضهم» مقصود از لعن، محروم ساختن آنها از رحمت است که خود کیفری است. این معنی از عطا و جماعتی است.

حسن و مقاتل گفته اند: یعنی آنها را بصورت بوزینگان و خوکان مسخ کردیم.

ابن عباس گوید: یعنی آنها را بوسیله جزیه، عذاب کردیم پیمان شکنی آنها از چند راه است: تکذیب رسل، قتل انبیا، عدم توجه بکتاب آسمانی- بقول قتاده- و کتمان صفات پیامبر گرامی اسلام- بقول ابن عباس-.

وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً: ابن عباس گوید: یعنی دلهای آنها را طوری سخت ساختیم ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۷

که حق در آن اثری نکند در حقیقت، مقصود این است که از آنان سلب توفیق شده و از لطفی که موجب گشایش سینه آنان گردد محرومند، تا آنجا که باطن ایشان نیز برنگ کثیف ظاهرشان در آمده است نظیر اینکه به کسی گفته شود: شمشیرت را بر اثر عدم مواظبت، فاسد کردی تا اینکه زنگارگون شد و

ناچار شدی ناخنهایت را نگیری و از آنها بعنوان سلاح استفاده کنی.

جبایی گوید: یعنی ما از حال درونی ایشان پرده بر افکندیم و سنگدلی آنها را آشکار ساختیم و حکم کردیم که آنها ایمان نمی آورند و موعظه در آنها بی اثر است و بقولی: قاسی بودن دلهای آنان، یعنی پست و فاسد بودن آن مثل درهم های قلب. این معنی بازگشت به خشکی و عدم نرمی و لطافت دلها می کند، زیرا پول قلب هم بر اثر اینکه در آن تزویر شده است، بد صداست. به آدم رحیم دل گفته می شود: نرمدل و به آدم بی رحم گفته می شود: سخت دل و سنگدل.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ: آنان بر اثر خبث باطن، سخن خدا را تفسیر نادرست کرده، صفت پیامبر را تغییر می دهند، بنا بر این تحریف کلام خدا بدو نحو ممکن است:

۱- تفسیر نادرست ۲- تغییر و تبدیلهایی که در عبارات، می دهند و کلامی که از خدا نیست، می گویند از خداست.

وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ: و نصیب خود را از موعظه ها و احکام الهی فراموش کردند آنها پیروی پیامبر را فراموش کردند و از این نصیب بزرگ چشمپوشی نمودند.

و بقولی یعنی: مطالب آسمانی را تضییع و قرائت آن را ترک کردند، در نتیجه از رشد و کمال محروم شده، بمرور ایام کتاب خدا را فراموش کردند.

وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ: ابن عباس گوید: یعنی تو همواره بر خیانت و معصیت آنان آگاهی پیدا می کنی.

بقولی یعنی: همواره بر دروغ و خیانت و پیمان شکنی و همکاریهای آنها با مردم مشرک و دیگر خیانتهای آنان، آگاهی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۸

و بقولی یعنی: تو همواره جماعت خیانتکار آنان را که مخالفت قول و نقض عهد خود می کنند خواهی شناخت.

إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ: بجز گروه کمی که اهل خیانت نیستند.

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ: تا وقتی که آنها بر عهد تواند و خیانتی نکرده اند، از ایشان درگذر. ابو مسلم گوید:

منظور همانهایی است که استثنا شدند.

حسن و جعفر بن مبشر گویند:

- منظور این است که هر گاه آنها توبه کنند و جزیه دهند، آنها را عفو کن.

طبری نیز همین معنی را اختیار کرده است.

قتاده گوید:

- این آیه بوسیله آیه: «قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ...» (توبه ۲۹) نسخ شده است.

جبایی گوید:

- بوسیله آیه «وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ» (انفال ۵۸) نسخ شده است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۴۹

بیان آیه ۱۴ ... ص : ۲۴۹

لغت ... ص : ۲۴۹

اغراء: تسلط بخشیدن دسته ای بر دسته ای. برخی گفته اند: یعنی دو دسته را بجان یکدیگر انداختن.

مقصود ... ص : ۲۴۹

پس از پیمان شکنی های یهود با حضرت موسی ع به بیان پیمان شکنی های مسیحیان نسبت بحضرت مسیح پرداخته می فرماید:

وَ مِنَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ: از آنهایی که خود را مسیحی وانمود کردند، پیمان گرفتیم که خدا را به یکتایی پرستش کنند و به نبوت حضرت مسیح و همه پیامبران خدا بعنوان رسالت و بندگی خدا اعتراف کنند، ولی آنان این پیمان را شکستند و از آن اعراض کردند. آیه، اشاره به این است که اینها مسیحی و نصرانی حقیقی نیستند، بلکه بر مسیحیت و نصرانیت اختراعی بوده، این نام را خود بر خویشتن گذاشته اند، از اینرو نفرمود: «و من النصاری ...» حسن می گوید: خداوند این نام را در موارد مختلف، در باره ایشان بکار برده است، زیرا آنها به این نام شناخته می شوند.

فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ: آنها نیز نصیب خود را از پندها و اندرزهای الهی فراموش کردند.

فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ: در این باره اختلاف است: حسن گوید: مراد این است که میان یهودیان و مسیحیان دشمنی و کینه افکندیم. جماعتی از مفسران نیز چنین گویند. ربیع گوید: مقصود اختلافاتی است که میان خود مسیحیان وجود دارد و به «یعقوبیه» و «ملکائیه» و «نسطوریه» تقسیم شده و با یکدیگر دشمنی می کنند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۰

زجاج و طبری نیز همین معنی را اختیار کرده اند.

این اختلاف به این صورت بود که:

- نسطوریه می گفتند: عیسی پسر خداست. یعقوبیه می گفتند: عیسی خداست و ملکائیه- که همان مسیحیان رومی هستند، می گفتند: خدا، مجموعه ای است از:

خدا،

عیسی و مریم.

جبایی گوید: مقصود این است که: خداوند بدسته ای امر می کند که بدشمنی دیگران پردازند. سر انجام کار آنها به مرحله ای می رسد که همگی دشمن یکدیگر بوده، بیکدیگر نسبت کفر و بی دینی دهند.

إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ «این دشمنی تا روز قیامت در میان ایشان یا در میان یهودیان و مسیحیان باقی خواهد ماند.

جعفر بن حرث گوید: مقصود از «فَأَغْرَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَهَ ...» این است که:

- آنها گرفتار اختلاف و همه آنها گرفتار خطا و گمراهی هستند، حال آنکه خداوند همه موارد اختلاف آنان را با دلیل واضح برای ایشان بیان کرده، بطوری که همه آنها خطای طرف مقابل را متوجه هستند و بغض و کینه یکدیگر را در دل گرفته اند ولی هیچ یک از آنها متوجه خطا و اشتباه خود نیستند، بنا بر این آنان بوسیله کتاب خدایی به اشتباهات یکدیگر برده و بکمک دلایل روشن آن. انگشت روی خطای یکدیگر می گذارند. این موضوع سبب اختلاف و دشمنی آنان شده است. بنا بر این منشأ اختلاف، کتاب آسمانی و کتاب آسمانی از خداست و صحیح است که بگوید:

ما در میان ایشان دشمنی افکندیم.

عقیده دیگر در باره معنای جمله این است که:

- ما در دل آنان ترس و نفرت، نسبت بیکدیگر افکندیم، در نتیجه گرفتار تعصب و دشمنی شدند. این کار کیفری است از پیمان شکنی آنان.

وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ: بزودی در موقع حساب، خداوند آنها را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۱

بعواقب سوء پیمان شکنی آگاه و آنها را بر حسب استحقاقشان کیفر خواهد داد.

گویی منظور خداوند متعال این است که:

دستور عفو و اغماض، موضوعی است که

مربوط به این جهان است و بزودی در جهان دیگر، آنان را بکیفر کردار زشت و ناپسندشان خواهد رسانید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۲

[سوره المائده (۵): آیات ۱۵ تا ۱۶] ... ص : ۲۵۲

اشاره

یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ (۱۵) یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۱۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۵۲

ای اهل کتاب، پیامبر ما بسوی شما آمد تا بسیاری از مطالب کتاب که مخفی می کردید، برای شما بیان کند و از بسیاری در گذرد. از جانب خداوند نوری و کتابی آشکار بسوی شما آمد. کتابی که خداوند بوسیله آن، کسانی که تابع خشنودی او هستند، هدایت کند براه های سلامت و آنها را از ظلمت ها بنور آورد و براه راست هدایت کند.

---

(۱)- آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مائده جزء ششم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۳

بیان آیه ۱۵- ۱۶ ... ص : ۲۵۳

لغت ... ص : ۲۵۳

رضوان: خشنودی، رضا، ضد غضب، اراده پاداش مردمی که سزاوارند.

برخی گفته اند: رضوان یعنی مدح بر طاعت.

علی بن عیسی گوید: رضوان عبارت از چیزی است که مقتضای آن وقوع طاعت خالص و ضد آن غضب است، زیرا خشنودی از کاری که گذشته صحیح است و اراده کار گذشته صحیح نیست.

لکن این مطلب صحیح نیست، زیرا «رضا» و خشنودی، عبارت از اراده انجام کاری است از دیگری، جز اینکه هنگامی این

خشنودی حاصل می شود که مقصود حاصل گردد و کراهتی عارض نشود، بنا بر این رضا و خشنودی هنگامی تحقق می یابد که مقصود حصول یابد. بدین ترتیب، نخست اراده ای بر کاری از غیر تعلق پیدا می کند و هنگامی که آن کار انجام یافت، برضا و خشنودی تعبیر می شود.

مقصود ... ص : ۲۵۳

در آیه پیش خداوند داستان پیمان شکنی و نافرمانی اهل کتاب را بیان داشت، اکنون آنها را دعوت به ایمان می کند و به آنها می گوید پیامبر گرامی اسلام کسی است که اسرار کتابهای شما را بیان می کند و بدین ترتیب، حجتی برای شما باقی نمی گذارد.

فرمود، یا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ:

ای یهودیان و ای مسیحیان، پیامبر ما محمد ص بسوی شما آمد تا بسیاری از مطالب کتابهای آسمانی- از قبیل سنگساری زناکاران و امور دیگر- که مخفی و از راه سوء تفسیر، تحریف می کردید- برای شما بیان کند. در اینجا با اینکه مقصود یهودیان و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۴

مسیحیان است هر دو را «أَهْلَ الْكِتابِ» گفت، نه «اهل الکتابین» زیرا کلمه «کتاب» اسم جنس است و شامل تورات و انجیل هر دو می شود. البته در

این اسم جنس، معنای عهد نیز هست. خداوند راه اختصار را پیموده است، از لحاظ اینکه گویی آنها اهل یک کتاب هستند.

وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: و بسیاری از خطاهای مردم را که تذکر نداده است رها می کند و آنها را در مقابل آنها مؤاخذه نکند و کیفر ندهد، زیرا در باره آنها دستوری نداده است.

این معنی از ابو علی جبایی است.

حسن گوید: یعنی بسیاری از گناهان را بوسیله توبه، می بخشاید.

علت اینکه: پاره ای از مطالب را بیان می کند و پاره ای را بیان نمی کند، این است قسمتی که دلیل بر نبوت و صفات و بشارت بر ظهور اوست و برای شناسایی او لازم است، بیان می کند، مثل مسأله سنگسار کردن و قسمتی که بیان و تفصیل آن چنین فایده ای ندارد، باجمال برگزار می شود.

قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ: منظور از «نور» حضرت محمد ص است، زیرا مردم بوجود او هدایت می شوند هم چنان که به نور. این معنی از قتاده و مختار زجاج است.

ابو علی جبایی گوید: منظور قرآن است که حق را از باطل جدا می کند. لکن معنای اول، بهتر است، بدلیل:

وَ كِتابٌ مُبِينٌ: بنا بر این اختلاف لفظ «نور» و «کتاب» دلیل بر اختلاف معنی است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ: خداوند بوسیله قرآن- و بقولی بوسیله پیامبر- کسانی که از لحاظ قبول قرآن و ایمان و تصدیق پیامبر و پیروی احکام دین، تابع خشنودی او باشند براه های سلامت، هدایت می کند.

سُبُلَ السَّلامِ: حسن و سدی گویند: یعنی راه های خدا، که عبارت از احکامی است که برای بندگان تشریع و بنام آیین اسلام بر آنها نازل کرده است.

زجاج گوید: یعنی راههای سلامت از هر ترس و زیانی،

مگر آن ترس و زیانی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۵

که قابل توجه نباشد، زیرا ضرر و ترس کم، سر انجام بنفع باز می گردد. پس منظور این است که خداوند کسانی که از چیزهایی پیروی می کنند که رضای خدا در آن است، براه سلامت هدایت می کند و سلام و سلامت، مثل ضلال و ضلالت است.

مقصود از هدایت بسوی راه های سلامت، این است که: لطف خود را شامل حال آنها می سازد تا براه حق قدم نهند.

وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ: و آنها را از کفر بایمان می آورد، زیرا کفر همچون ظلمت ها موجب حیرت و سر گردانی می شود و ایمان- همچون نور- موجب هدایت و بصیرت می گردد.

بِإِذْنِهِ: این رهبری بسوی ایمان از لطف خداوند است.

وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ: و آنها را براه حق- که دین اسلام است- هدایت می کند. این معنی از حسن است. ابو علی جبایی گوید: آنها را براه بهشت هدایت می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۶

[سوره المائده (۵): آیات ۱۷ تا ۱۸] ... ص : ۲۵۶

اشاره

لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۷) وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ (۱۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۵۶

آنان که گفتند: خداوند مسیح بن مریم است، کافر شدند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و مردم روی زمین را همگی هلاک کند، چه کسی را یارای آن است که از ایشان دفاع کند؟ و خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین و ما بین آنها و خدا بر هر چیز قادر است. یهود و نصاری گفتند: ماییم فرزندان و دوستان خدا. بگو: پس چرا شما را بگناهتان کیفر می دهد، بلکه شما بشری هستید از آفریدگان خداوند. هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند و خدا راست ملک آسمانها و زمین و ما بین آنها و بازگشت، بسوی اوست.

(۱)- آیه ۱۷ و ۱۸ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۷

بیان آیه ۱۷- ۱۸ ... ص : ۲۵۷

لغت ... ص : ۲۵۷

احباء: جمع حبیب، دوستان. کلمه حب که بمعنای دوستی است، گاهی هم بمعنای میل و اراده استعمال می شود.

اعراب ... ص : ۲۵۷

لَقَدْ كَفَرَ: حرف لام، جواب قسم. یعنی «اقسم لقد کفر ...»

وَ ما بَيْنَهُما: یعنی ما بین آسمانها و زمین. در اینجا علت اینکه ضمیر، مثنی آورده شده، این است که منظور دو نوع است: نوعی سماوی و نوعی ارضی.

مقصود ... ص : ۲۵۷

اشاره

اکنون مطالبی را که مسیحیان در باره عیسی گفته بودند، نقل کرده، می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ: آنها گفتند: خداوند، مسیح بن مریم است و بدین ترتیب، کافری پیشه کردند، زیرا این سخن را- واقعاً- از روی عقیده می گفتند. علت اینکه این گفتار، سبب کفر آنها شد، دو چیز است:

۱- آنها کفران نعمت کردند، زیرا نعمت را بکسانی که مدعی خدایی آنان بودند، نسبت دادند.

۲- آنها کافر شدند. زیرا مسیح را که یکی از آفریدگان خدا بود، بصفات خدا متصف کردند و گفتند: او خداست. بدیهی است که هر کسی جاهل به خداوند است: کافر است. زیرا چون نعمت خدا را تضییع کردند، گویی نعمت را به غیر خدا نسبت داده اند.

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً: به آنها بگو: کی قادر است که شما را در برابر امر خدا حفظ و حمایت کند. این تعبیر، به این

معنی است که خداوند مالک و صاحب ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۸

اختیار آنهاست و آنها در برابر پروردگار، هیچگونه قـدرت و اراده ای ندارنـد، بهمین جهت است که دیگری نیز نمی تواند در برابر خدا از ایشان دفاع کند. بنا بر این تقدیر جمله این است: «من یملک من امر اللّه ...»

إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً: مقصود اینست که اگر مسیح، خدا

بود می توانست در برابر اراده خداوند، از خود دفاع کند و نگذارد که خدا او و دیگران را بهلاکت رساند، حال آنکه مسیح را چنین قدرتی نیست، زیرا هیچکس را یارای مخالفت اراده پروردگار متعال نیست. بدین ترتیب روا نیست که انسان، آفریده مغلوبی را پروردگار خود بداند.

برخی گفته اند:

- مقصود این است که: کسی که چنین قدرتی دارد، برتر از این است که با او خدایی باشد یا چیزی به او مانند شود.

وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما: خداوند را پادشاهی آسمانها و زمین و ما بین آنهاست. چنین خدایی دومی ندارد، بنا بر این مسیح نیز در قلمرو ملک خداست، نه خداست و نه پسر خدا، زیرا کسی که مملوک و در قلمرو ملک الهی است، چگونه ممکن است خدا باشد؟! یَخْلُقُ ما یَشاءُ: او خدایی است که هر چه بخواهد بهر کیفیتی که اراده کند، بزیور آفرینش می آراید، اگر بخواهد انسان را از مردی و زنی و اگر بخواهد انسان را تنها از زنی خلق می کند، بنا بر این اگر مسیح تنها از زنی بوجود آمده است، این دلیل خدایی وی نیست.

وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ: خداوند بر هر چه که بخواهد خلق کند، تواناست.

سخنی با مسیحیان ... ص : ۲۵۸

این آیه در مقام رد مسیحیان است که می گویند:

- خداوند با مسیح اتحاد پیدا کرد، بنا بر این قالب جسمانی مسیح بر اثر حلول خداوند، جنبه الوهیت پیدا کرد و وظیفه مردم است که او را پرستش کرده، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۹

بخدایی وی معتقد باشند.

توضیح این که:

- کسی که ممکن است هلاک شود، جایز نیست که خدا باشد،

همچنین کسی که مولود و پرورش یافته است، جایز نیست که خدا و پروردگار باشد.

سپس گفتار هر دو فرقه- یهودیان و مسیحیان- را نقل کرده، فرمود:

وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ: حسن گويد: يعنى يهوديان گفتند مقام و منزلت ما پيش خداوند مانند مقام و منزلت پسر است پيش پدر و مسيحيان از آنجا كه عيسى را پسر خدا شناختند، خود را فرزندان و دوستان خدا شمردند، زيرا مطالب انجيل را تاويل برده، گفتند: عيسى گفته است پيش پدرم مى روم!» ابن عباس گويد: جماعتى از يهوديان- كه كعب بن اشرف و كعب بن اسد و زيد بن تابوه و ... در ميان ايشان بودند به پيامبر- كه آنها را از غضب خدا ترسانيده بود- گفتند:

ما را مترسان، زيرا ما فرزندان و دوستان خداييم. و اگر خداوند بر ما غضب كند، غضبش مانند غضب پدر به فرزند است كه بزودى زايل مى شود.

و بقولى:

- از آنجا كه مردمى مسيح را پسر خدا دانستند، خداوند اين مطلب را بهمه آنها نسبت داد. اين رويه در ادبيات عرب، معمول است. چنان كه گفته مى شود:

«هذيل شعراء» يعنى گروهى از ايشان شاعرند. در باره همكاران و لشكر مسيلمه كذاب گفتند: «قالوا نحن انبياء اللَّه» يعنى گوينده اى از آنان چنين گفت. جرير گويد: «ندسنا ابا مندوسه القين بالقنا» يعنى ما «ابو مندوسه» را با نيزه زديم.

(در حالى كه مردى از قوم جرير زده بودند نه همه افراد قوم.)

سپس به پيامبر خود فرمود:

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ: بگو اگر پندار شما صحيح است و در اين افترا بخطا نميرويد، چرا خداوند شما را در برابر گناهانتان كيفر مى دهد؟

که دوست بدوست و پدر بر پسر ترحم کند و عذابش نکند، با اینکه آنها اقرار دارند که خداوند آنها را عذاب می کند و این مطلب بر طبق کتاب ایشان است و اگر قبول نداشته باشند، کافرند و یهودیان معترف بودند که بمدت چهل روز- که گوساله را پرستیده بودند- عذاب می بینند. برخی گفته اند: «یعذب» اگر چه مضارع است، لکن بمعنای ماضی است. یعنی چرا شما را عذاب کرد؟ شما اقرار دارید که بر اثر پرستش گوساله سامری گرفتار عذاب خداوند شدید و همچنین خداوند بکیفر کردارتان شما را به شکل بوزینگان و خوکان در آورد و بخت نصر را بر شما مسلط کرد تا شما را به سختی شکنجه دهد. آیا اینها عذاب نیستند؟ اگر شما دوستان خدا هستید، چرا عذابتان کرد؟

بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ: آن چنان که شما فکر می کنید، نیست، شما فرزندان خدا نیستید، بلکه شما هم از اولاد آدم و مخلوق او هستید. اگر نیکی کنید، پاداش آن را می بینید و اگر بدی کنید، بکیفر آن می رسید. همانطوری که همه انسانها هستند و شما را بر آنها امتیازی نیست.

یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ: اگر چه خداوند، تنها بدکاران را عذاب می کند، لکن می گوید: هر که را بخواهد، می آموزد و هر که را بخواهد کیفر می دهد، زیرا بلاغت سخن در هیمن تعبیر است و دیگر اینکه بطور ایجاز و اختصار دلالت می کند بر اینکه همه امور بخدا باز می گردند و خداوند بر طبق حکمت خود آنها را انجام می دهد.

وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما

بَيْنَهُما: ملك آسمانها و زمين و ما بين آنها، از خداست، بنا بر اين او را فرزندى نيست، زيرا فرزند از جنس پدر است نه ملك پدر.

وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ: و امور بندگان بسوى خداوند بازگشت مى كند، بنا بر اين هيچ كس جز او مالك سود و زيان ايشان نيست، زيرا اين عبارت دلالت دارد بر اينكه در روز قيامت، احدى داراى قدرت و مقام نيست.

اين تعبير دلالت ندارد بر اينكه: در روز قيامت، مردم از لحاظ مكان بخداوند قرب پيدا مى كنند، بلكه تسلط و فرمانروايى او را نسبت بمردم ميرساند.

[سوره المائده (۵): آيات ۱۹ تا ۲۱] ... ص : ۲۶۱

اشاره

يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ (۲۰) يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلى أَدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ (۲۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۶۱

اى اهل كتاب، پيامبر ما در حين انقطاع پيامبران، بمنظور بيان احكام دين، بسوى شما آمد، تا نگوييد: بشارت دهنده و ترساننده اى بسوى ما نيامد. بشارت دهنده و ترساننده بسوى شما آمد و خدا بر هر چيزى قادر است.

و هنگامى كه موسى بقومش گفت: اى قوم نعمت خدا را بر خود بياد آوريد، آن گاه كه در ميان شما پيامبرانى برگزيد و شما را پادشاه ساخت و به شما چيزهايى داد كه به احدى از مردم عالم نداده بود. اى قوم، به سرزمين مقدس كه خداوند براى شما مقرر داشته، داخل شويد و بازگشت نكنيد كه زيان مى بينيد.

---

(۱)- سوره مائده آيه ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ جزء ۶

بیان آیه ۱۹ ... ص : ۲۶۲

لغت ... ص : ۲۶۲

فـترت: تعطیـل عملی. به عقیـده همه مفسـران منظـور از «فـتره من الرسـل» قطـع وحی و تعطیـل نبوت و رسـالت است، از دوران حضـرت عیسـی تا بعثت حضـرت محمد بن عبد اللَّه (ص) معنای اصلی کلمه «فترت» انقطاع است بطوری که عملی که از روی جدیت انجام شده است، تعطیل و منقطع گردد.

اعراب ... ص : ۲۶۲

أَنْ تَقُولُوا: بقول بصریان در محل نصب به تقدیر «کراهه ان تقولوا» است.

سپس مضاف که «مفعول له» بوده، حذف شده و مضاف الیه جایگزین آن شده است.

کسایی و فراء گویند: تقدیر آن «لئلا تقولوا» است.

مِنْ بَشِیرٍ: «من» زائد و فایده آن نفی جنس است. محل جار و مجرور رفع است به تقدیر: «ما جاءنا بشیر و لا نذیر»

مقصود ... ص : ۲۶۲

اکنون روی سـخن به اهـل کتـاب و مخصوصـاً آنهـایی است که اهل اسـتدلال و بحث هسـتند، بمنظور رام کردن آنها در برابر پیامبر بزرگ خدا می فرماید:

یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ، ای اهل کتاب، پیامبر ما محمد ص بسوی شـما آمد تا احکام دین را برای شما بیان کنـد. این آیه دلالـت دارد بر اینکه خداونـد پیـامبر گرامی خود را بدانشـی مخصوص گردانیـده است که دیگران از آن دانش محرومند.

عَلی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ: او هنگامی آمـد که مـدتی بود، رسالت قطع و کتب آسـمانی کهنه شده بودند. دلالت دیگر آیه این اسـت که در زمان فترت، پیامبری نیامـده و دوران آن از زمان حضـرت عیسـی ع تا حضـرت محمد ص بوده است. قبل از این دوران، نبوت، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶۳

اتصال دانسته است. از ابن عباس روایت است که میان عیسی و پیامبر گرامی اسلام، چهار پیامبر بوده است.

در بـاره طول دوران فترت، اختلاف است. حسن و قتاده گوینـد: ۶۰۰ سـال. بنا بروایت دیگر از قتاده ۵۶۰ سال ضحاک گوید: چهار صد شصت و چند سال. ابن عباس گوید:

پانصد و چند سال. کلبی گوید: بین میلاد عیسی و محمد ۵۶۹ سال طول کشید و بعد از عیسی چهار پیمبر

آمده است و این مفاد آیه شریفه قرآن است: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ» (یس ۱۴: دو پیامبر بسوی آنان فرستادیم پس آنها را تکذیب کردند و ما آنها را به پیامبر سوم عزت بخشیدیم) در این آیه به ماموریت سه پیامبر، بعد از عیسی تصریح شده، اما چهارمی را نمی شناسیم. دوران این چهار پیامبر پس از عیسی ۱۳۴ سال طول کشیده است. از آن پس دوران فترت آغاز گردید.

أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ: پیامبر ما در دوران فترت، بسوی شما آمد تا بر شما اتمام حجت شود و در روز قیامت نگویید: کسی نیامد که ما را بکار نیکو بشارت ثواب و بکار زشت، بیم کیفر دهد.

سپس این مطلب را بیان می کند که خداوند از ایشان قطع عذر کرده و بوسیله فرستادن پیامبر گرامی اسلام، راه بهانه جویی را بر ایشان بسته است، از اینرو می فرماید:

فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ: حضرت محمد ص، پیامبری است که مردم مطیع را به ثواب، نوید می دهد و عاصیان را به عقاب، می ترساند.

وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ: خداوند بر هر چیزی قادر است.

دلالت آیه ... ص : ۲۶۳

این آیه، دلالت دارد بر اینکه مسلك جبریان باطل است، زیرا اگر مردم نسبت بکارهای خوب و بد قدرتی نداشتند، در روز قیامت، استدلال می کردند که ما قدرتی نداشتیم، نه اینکه بشارت دهنده و برساننده ای نداشتیم تا ما را بپاداش، بشارت و از عذاب بیم دهد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶۴

بدیهی است که کسانی در روز قیامت چنین استدلالی پیش خدا می کنند که بدانند آمدن پیامبران به صلاح ایشان است و بنا بر

این هر گاه پیامبری مبعوث نشد، آنها حق دارند بگویند: رهبر و رهنمایی نداشتیم. اما آنهایی که چنین عملی ندارند، اگر چه پیامبری برای ایشان فرستاده نشود، چنین استدلالی نمی توانند بکنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶۵

بیان آیه ۲۰- ۲۱ ... ص : ۲۶۵

لغت ... ص : ۲۶۵

تقدیس: تطهیر، پاک کردن. تسبیح و تقدیس خدا، منزه کردن او از عیب و هر چه که شایسته مقامش نیست، می باشد. مثل داشتن همدم، فرزند، ستم و دروغ. سطلی که بوسیله آن خانه قدس را تطهیر می کردند، تقدیس می گفتند: ارض مقدس، سرزمین پاک.

اعراب ... ص : ۲۶۵

انبیاء: کلمه غیر منصرف است که دارای علامت تانیث لازم است. در حالی که علامت تانیث در حمزه و قائمه، چنین نیست زیرا غیر لازم است و از این جهت هنگامی که نکره باشند منصرفند.

خاسرین: حال از ضمیر «تنقلبوا»

مقصود ... ص : ۲۶۵

اشاره

اکنون خداوند متعال، بمنظور تسلی خاطر پیامبر گرامی اسلام، پرده از روی رفتار و مخالفتهای ایشان نسبت به پیامبر خود حضرت موسی ع برداشته، می فرماید:

- وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ: بخاطر داشته باش که موسی بقوم خود گفت:

- یا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ: ای قوم، نعمت های خدا را- که پیش شما و در میان شماست- فراموش نکنید.

إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ: در میان شما پیامبرانی قرار داد که از اخبار غیبی شما را مطلع و در مقابل دشمنان شما را یاری و قوانین الهی را برای شما بیان کنند. برخی گفته اند: اینها همان پیامبرانی بودند که پس از حضرت موسی ع برای بیان مسائل دینی تا زمان حضرت عیسی ع بسوی بنی اسرائیل آمدند.

وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً: و شما را پادشاهانی ساخت که دیگران خدمتگزار و در زیر سلطه شما باشند. این معنی از قتاده است.

عبد اللَّه بن عمرو بن عاص و زید بن اسلم و حسن گویند: موسی آنان را اینطور مخاطب ساخت، زیرا آنان دارای خانه و خدمتگزار و همسر بودند. بدیهی است که هر کس از این نعمتها برخوردار باشد، برای خود پادشاه است. چنان که از پیامبر گرامی اسلام، روایت است که:

- کسی که در آغاز روز، دارای ایمان و مخارج آن روزش باشد و بدنی سالم دارد، مثل اینکه همه جهان در

قلمرو قدرت اوست.

ابو علی جبایی گوید: پادشاه (ملک) کسی است که دارای سرمایه ای باشد که از کارهای پر مشقت و تحمل رنج برای تحصیل معاش راحت باشد.

ابن عباس و مجاهد گویند: آنان بوسیله نازل شدن مائده آسمانی- یعنی ترنجین و بلدرچین- و شکافته شدن سنگ و خارج شدن آب از آن و ابر، پادشاه شدند.

ابو القاسم بلخی گوید: مانعی ندارد که خداوند برای آنها پادشاهی و سلطنت قرار داده و آن چنان به آنها قلمرو وسیع بخشیده باشد، که پادشاه باشند.

وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ: حسن و بلخی گویند:

یعنی به شما چیزهایی بخشید که به احدی از معاصران شما نبخشیده بود زجاج و جبایی گویند:

- اموری که خداوند به آنها ارزانی داشت، بر روی هم برای دیگری فراهم نشده بود، نظیر کثرت پیامبران و آیات و نازل شدن ترنجبین و بلدرجین.

در باره اینکه: مخاطب کیست، اختلاف کرده اند:

ابن عباس و مجاهد گویند: قوم موسی. این قول ظاهرتر است.

سعید بن جبیر و ابو مالک گوید: منظور امت پیامبر اسلام است.

آن گاه خداوند آنان را مکلف کرد که داخل سرزمین مقدس شوند و فرمود:

- يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ: ابن عباس و سدی و ابن زید گویند: منظور ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶۷

داخل شدن آنان در بیت المقدس است. زجاج و فراء گویند: منظور دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است. قتاده گوید: منظور شام است. مجاهد گوید: منظور سرزمین طور و اطراف آن است.

مقدسه، یعنی پاک شده، که ارض مقدس از شرک پاک و جایگاه پیامبران و مؤمنان شد.

الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ: که در لوح محفوظ ثبت شده

که برای شما باشد. ابن عباس گوید: یعنی خداوند به شما بخشید. قتاده و سدی گویند: یعنی خداوند شما را مامور کرد که داخل آن شوید.

پرسش چگونه خداوند ارض مقدس را در لوح محفوظ برای آنها ثبت کرد و به آنها بخشید، با اینکه می فرماید: «فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»؟! (مائده ۲۶: سرزمین مقدس بمدت چهل سال بر آنان حرام است) پاسخ ابن اسحاق گوید: این سرزمین بخششی بود از جانب خداوند که بعدا بر آنها حرام کرد.

و بقولی: مقصود همه بنی اسرائیل نیست، اگر چه کلام بطور عموم بیان شده است، بنا بر این برای عده ای از آنها داخل شدن در سرزمین حرام و برای عده ای که بعد از مرگ موسی بمدت دو ماه همراه یوشع بن نون بودند، حلال و مکتوب بود.

وَ لا تَرْتَدُّوا عَلى أَدْبارِكُمْ: اکثر مفسران گویند: یعنی از سرزمینی که مامورید داخل آن شوید، خارج مشوید. جبایی گوید.

- یعنی از طاعت خداوند به معصیتش بازگشت نکنید.

فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ: که در آخرت، از ثواب محروم می مانید. محرومیت آنها از ثواب، به خاطر این است که به این کار مأمور بودند، همانطوری که برای نماز ماموریت داشتند. این معنی از قتاده و سدی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶۸

و بقولی: آنها مامور به این کار نبودند تا از ثواب آخرت محروم شوند، بلکه منظور این است که بر اثر داخل نشدن در آن سرزمین از منافع مادی آن محروم شدند.

داستان تاریخی ... ص : ۲۶۸

مفسران گویند: هنگامی که موسی و بنی اسرائیل از دریای نیل گذشتند و فرعون هلاک شد، خداوند آنها را مامور کرد که داخل سرزمین مقدس شوند. همین که برود اردن

رسیدند، از ورود به آنجا دچار ترس شدنـد. موسـی از هر قبیله ای یکی از مامور کرد به آن سـرزمین روند و موقعیت و وضـع مردم آنجا را شـرح دهنـد (آیه ۱۲) آنها رفتنـد و با مردمی نیرومنـد روبرو شدنـد. پس از بازگشت، آنچه را دیـده بودنـد برای موسـی شـرح دادنـد، موسی به آنهـا دسـتور داد که مطلب را کتمان کننـد. دو تن از ایشان- یوشع بن نون از سـبط بن یامین و بقولی از سـبط یوسف و کـالب بن یوفنـا از سـبط یهوذا- اطاعت کردنـد و ده نفر دیگر عاصـی شدنـد و مردم را از آنچه دیـده بودنـد، مطلع ساختنـد برخی گفته اند: پنج نفرشان کتمان کردند و بقیه نکردند و خبر دهن بدهن در میان قوم، منتشـر شد. قوم گفتند: اگر داخل شویم، زنان و فرزندان ما اسیر دست آنها خواهند شد و خواستند به مصـر باز گردند. ضـمناً تصـمیم گرفتند یوشع و کالب را سنگسار کنند موسی خشمگین شد و گفت: «پروردگارا من فقط مالک خودم و برادرم هستم» (مائده ۲۵).

خداونـد به موسـی وحی کرد که: آنهـا بکیفر کردارشـان بمـدت چهل سال در بیابان سـرگردان خواهنـد شـد (مائـده ۲۶) تنها کسانی که با آنها همکاری نکرده و سر از طاعت خدا نپیچیده اند، از این کیفر مصون هستند. آنها در بیابانی بمساحت شانزده و بقولی نه و بقولی شـش فرسـخ به مدت چهل سال سـرگردان ماندند. اینها دارای ششـصد هزار مرد جنگی بودند و ترنجین و بلـدرچین بر آنها نازل می شـد، سـرانجام همه نقبا- بجز یوشع و کالب- و اکثر افراد آنها مردند و اطفال آنها بزرگ شدند و به جنگ «اریحا» رفتند و آنجا

را فتح کردند.

در باره اینکه چه کسی آنجا را فتح کرد، اختلاف است. برخی گفته اند: موسی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۶۹

آنجا را گشود، در حال که یوشع در جلو سپاهش بود. برخی گفته اند: پس از مرگ موسی، یوشع آنجا را فتح کرد. در آن وقت موسی دار فانی را ترک گفته و یوشع به پیامبری برگزیده شده بود. در روایت است که هنگامی که آنها سرگرم جنگ بودند، آفتاب غروب کرد.

بدعای یوشع، آفتاب بازگشت و آنها اریحا را گشودند.

برخی گفته اند: وفات موسی و هارون، در همان بیابان بود. هارون یک سال پیش از موسی وفات کرد. موسی در دوران سلطنت فریدون و منوچهر می زیست و ۱۲۰ سال عمر کرد. یوشع پس از موسی رهبری بنی اسرائیل را عهده‌دار شد. او ۱۱۶ سال عمر کرد و ۲۷ سال دوره نبوتش بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۰

[سوره المائده (۵): آیات ۲۲ تا ۲۴] ... ص : ۲۷۰

اشاره

قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوْماً جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّی یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ (۲۲) قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ وَ عَلَی اللَّهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۲۳) قالُوا یا مُوسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ (۲۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۷۰

گفتند: ای موسی در آن سرزمین مردمی جبار هستند و ما هرگز داخل نمی شویم تا آنها خارج شوند و اگر خارج شدند، ما داخل خواهیم شد. دو تن از آنهایی که از خدا می ترسیدند به آنها نعمت دینداری بخشیده بود، گفتند. بدروازه شهر داخل شوید که هر گاه داخل شوید، پیروز خواهید شد و اگر ایمان دارید، بخداوند توکل کنید.

گفتند: ای موسی، هرگز داخل نشویم تا آنها در آنجا باشند؟ بنا بر این تو و خدایت بروید و با آنها بجنگید که ما در اینجا هستیم.

(۱)- سوره مائده آیه ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ جزء ۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۱

بیان آیه ۲۲- ۲۳- ۲۴ ... ص : ۲۷۱

تعداد آیات ... ص : ۲۷۱

بصریان معتقدند که چهار آیه است «و انکم غالبون» را پایان آیه دوم می دانند. دیگران معتقدند که سه آیه است. کلمه «جبارین» مناسب است که در خاتمه آیه باشد و این از مشکلات است. مع الوصف احدی آن را پایان آیه ندانسته اند.

لغت ... ص : ۲۷۱

جبار: نخلی که از بلندی به ثمر آن دسترسی نباشد. مرد جبار، کسی است که مردم را به اطاعت خواسته خود مجبور کند. جبر عظم، درست کردن استخوان شکسته. خود کلمه جبر بمعنای اصلاحی است که از روی اجبار باشد. عجاج گوید،

قد جبر الدین الا له فجبر و عور الرحمن من ولّی العور

یعنی خداوند دین را اصلاح کرد و دین اصلاح شد و کسی را که متولی فساد شد، تباه کرد.

یکی از صفات خداوند متعال جبار است. این صفت، برای تعظیم خداوند است، زیرا معنای آن اقتدار و توانایی است. ذات بیمانند حق، همواره جبار است، یعنی عارف را به تعظیم وادار می کند. یکی دیگر از صفات خداوند. قهار است. فرق آن باجبار این است که معنای قهار، غالب بودن بر کسانی است که با خداوند سر ستیزه دارند و او را معصیت می کنند. بنا بر این صفت قهار، مثل جبار، همیشگی و ازلی نیست، زیرا ستیزه جویان ازلی نیستند. صفت جبار، هر گاه بمردم نسبت داده شود، برای مذمت است، زیرا بکسانی نسبت بزرگی داده می شود که در خور آن نیستند و عظمت حقیقی از خداست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۲

اعراب ... ص : ۲۷۲

فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ: ضمیر را منفصل آورده، تا ضمیر مستتر را تاکید کند و عطف بر آن صحیح باشد، زیرا عطف اسم ظاهر بر ضمیر مستتر و متصل بدون تاکید آن، قبیح است، درست مثل این است که اسمی به فعلی عطف شود. باید دانست که صحیح نیست، گفته شود: ضمیر فعل ظاهر شده است، زیرا در این صورت فعل «اذهب» خالی از ضمیر می شود و این جایز

نیست.

ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ: آن دو تن به بنی اسرائیل چنین گفتند:

- شما داخل دروازه شهر جباران شوید، که بر آنها غالب خواهید شد.

آنان، این مطلب را از بیانات موسی- که آنها را بکمک خداوند دلگرم کرده بود- فهمیده بودند. برخی گفته اند: آن دو، فهمیدند که خداوند رعب بنی اسرائیل را در دل جباران افکنده است، بنا بر این فهمیدند که اگر قدم بدروازه شهر گذارند، پیروز خواهند شد.

وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا: و بخداوند که شما را بر جباران نصرت می بخشد توکل کنید.

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: اگر بخدا و وعده های پیامبرش ایمان دارید. سپس سخنانی که قوم، در پاسخ موسی گفته بودند؟ بیان می کند:

- قالُوا يا مُوسى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها: گفتند ای موسی ما هرگز داخل آن شهر نخواهیم شد.

أَبَداً ما دامُوا فِيها: مادامی که جباران در آن شهر ساکن باشند. این جمله را باین جهت گفتند که، آنها از درشتی اندام جباران و قدرت ایشان ترسیده بودند و به وعده خداوند، اعتماد نداشتند.

فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا: ای موسی، تو و خدایت بروید و با جباران بجنگید.

إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ: ما در اینجا هستیم، تا وقتی که بر آنها پیروز گردی و بسوی ما باز گردی. در آن وقت ما داخل شهر می شویم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۳

چرا موسی به این سخن پاسخ نداد؟! دو علت دارد:

۱- مجموع کلام، دلالت دارد بر انکار قول آنها و شگفتی از جهل آنها که امر خدا را رد و با آن مخالفت کردند.

۲- ابو القاسم بلخی گوید:

- اینکه گفتند: تو و خدایت بروید و بجنگید، مجازی است نه حقیقی. در حقیقت

می خواهند بگویند: خداوند مددکار تست. لکن از آنجا که قوم، مردمی جاهل و بی خرد بودند، وجه اول صحیح تر است.

حسن گوید: این سخن آنان، دلیل است بر اینکه: آنان «مشبّهه» «۱» بودند.

بهمین جهت، گوساله را پرستش کردند. و اگر خدا را شناخته بودند، چنین نمی کردند.

جبایی گوید: اگر مقصود آنها از رفتن خدا و جنگیدن او، معنای حقیقی و انتقال از مکانی بمکانی است؟ کافر و اگر بعنوان مخالفت با امر خدا گفته اند، فاسق شده اند.

اینکه خداوند متعال می فرماید: «قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (توبه ۳۰:

خداوند با آنها قتال کند که چگونه منحرف می شوند) و نسبت جنگ و قتال با ایشان را به خدا می دهد. استعمال مجازی است. مقصود این است که: خداوند مثل کسی که با کسی جنگ دارد، دشمنی می کنند و با اقتدار و سلطه خود، آنها را به کیفر می رساند.

در آیه «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ» (یونس ۷۱) عطف بر ضمیر متصل صحیح است، زیرا ذکر مفعول (امر) بمنزله ضمیر منفصل است. چنان که در آیه: «لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا» (انعام ۱۴۸) آوردن «لا» بمنزله انفصال ضمیر است و عطف بر آن مانعی ندارد.

---

(۱)- مشبهه، فرقه ای هستند که شما را شبیه موجودات جسمانی می پندارند. چنان که در تورات هم مطالبی از قبیل کشتی گرفتن خدا با یعقوب و ... وجود دارد!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۴

مقصود ... ص : ۲۷۴

اکنون جوابی را که بنی اسرائیل به موسی دادند، بیان کرده، فرمود:

قالُوا يا مُوسى إِنَّ فِيها قَوْماً جَبَّارِينَ: بنی اسرائیل گفتند: ای موسی، در سرزمین مقدس مردی نیرومند و سختگیر هستند.

ابن عباس گوید: علت اینکه «جبّار» را به صیغه مبالغه آورده این

است که:

هنگامی که ماموران موسی بسوی اهالی آن سرزمین رفتند، مردی بنام «عوج» آنها را دید، در حالی که از باغش میوه چیده بود و بخانه می رفت، آنها را در آستین خود کرد و نزد پادشاه برده، گفت: اینها می خواهند با ما بجنگند. شاه گفت: بروید و خبر ما را بر آنها شرح دهید.

مجاهد گوید: خوشه انگور آنان بقدری سنگین بود که پنج نفر نمی توانستند، آن را حمل کنند. در پوست نصف یک انار پنج نفر جا می گرفت. موسی به طول ده زرع بود. عصایش نیز همین اندازه بود. اندازه پرش او نیز کمتر از این مقدار نبود. با این همه در موقعی که می خواست «عوج بن عنق» را بکشد، تا ساق او بیشتر نرسید. گفته اند طول تختی که وی بر آن می خوابید ۸۰۰ ذرع بود «۱» وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ: ما برای جنگ، داخل آن سرزمین نمی شویم، تا اینکه آن مردم جبار از آنجا خارج شوند ما داخل می شویم.

قالَ رَجُلانِ: دو تن از جمله نقبا که موسی آنها را مبعوث کرده بود تا از مردم آن سرزمین خبری کسب کنند. برخی گفته اند: دو نفر که از جباران آن سرزمین بودند، هنگامی که خبر موسی را شنیدند، چون تابع دین موسی بودند، نزد او آمدند و از او تبعیت کردند. این قول از سعید بن جبیر و ابن عباس است.

---

(۱)- ما این مطالب را نظر بحفظ امانت ترجمه، بفارسی برگرداندیم. اما خاطر نشان می کنیم که این مطالب، بیشتر به افسانه شبیه است تا واقعیت. بدیهی است که متن قرآن از اینگونه مطالب:

منزه است. خواننده محترم با

دقت در آیه مورد بحث، این حقیقت را در می یابد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۵

مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ: از کسانی که خدا ترس بودند.

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمَا: قتاده و حسن گویند یعنی خداوند نعمت اسلام به آنها بخشیده بود. جبایی گوید: منظور این است که آن دو، از جباران می ترسیدند و خداوند به آنها توفیقی بخشید که خوف، آنها را از بیان حق و طاعت، باز ندارد.

سعید بن جبیر «یخافون» را بضم یاء قرائت می کرد و از ابن عباس در تفسیر آن روایت شده است که: آنان از جباران بودند و خداوند نعمت اسلام به آنها بخشیده بود.

(مقصود از اسلام، تسلیم در برابر حق است)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۶

[سوره المائده (۵): آیات ۲۵ تا ۲۷] ... ص : ۲۷۶

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ (۲۵) قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ (۲۶) وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (۲۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۷۶

موسی گفت: پروردگارا. من جز مالک خودم و برادرم نیستم بنا بر این میان ما و مردم فاسق جدایی افکن. خداوند فرمود: بنا بر این، سرزمین مقدس بر آنها حرام است، آنها چهل سال در بیابان سرگردان می مانند و بحال مردم فاسق تاسف مخور.

و بر آنها تلاوت کن سرگذشت دو فرزند آدم را براستی، آن گاه که قربانی تقدیم داشتند و از یکی از آنها قبول شد و از دیگری نشد. آنکه قربانیش قبول نشده بود گفت:

ترا می کشم. گفت: خداوند از مردم با تقوی قبول می کند.

(۱)- آیه ۲۵ و ۲۶ سوره مائده جزء ششم سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۷

بیان آیه ۲۵- ۲۶ ... ص : ۲۷۷

لغت ... ص : ۲۷۷

تیه: تحیر، سرگردانی، بطوری که انسان بخاطر آن نتواند راهی پیدا کند و بمقصد خود برسد. «ارض تیهاء» سرزمینی که نتوان در آن راهی پیدا کرد. ثلاثی مجرد آن «تاه یتیه» و باب تفعیل آن «تیه و توه» لکن بیشتر به یاء استعمال شده.

اسی: حزن و اندوه. می گویند: «اسی یأسی اسی»

اعراب ... ص : ۲۷۷

اخی: ممکن است مرفوع باشد به دو وجه: ۱- بنا بر اینکه عطف باشد بر محل «انّی» مثل «أَنَّ اللَّهَ بَرِی ءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ» (توبه ۳) ۲- بنا بر اینکه عطف باشد بر ضمیر «لا أَمْلِکُ» یعنی «لا املک انا و اخی الا انفسنا» و ممکن است منصوب باشد بدو وجه: ۱- بنا بر اینکه عطف باشد بر یاء «انّی» یعنی «انی و اخی ۲- بنا بر اینکه عطف باشد بر «نفسی» یعنی «لا املک الا نفسی و لا املک و الاخی اربعین: منصوب و ظرف زمان است و عامل آن «یتیهون» است. برخی گفته اند عامل نصب آن «محرّمه» می باشد. لکن زجاج گوید: این مطلب خطاست، زیرا در تفسیر آمده است که آن برای ابد، بر آنها حرام شد.

مقصود ... ص : ۲۷۷

اکنون خداوند متعال دعای موسی را در باره قومش بیان کرده، می فرماید:

- قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی: هنگامی که موسی بر قوم خود خشم گرفت، عرض کرد: پروردگارا من فقط مالک خودم و برادرم هستم یا اینکه من مالک خود و برادرم مالک خویش است و ما هستیم که فرمان ترا اطاعت می کنیم. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۸

فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ، بنا بر این میان ما و این قوم فاسق، بحکم خود جدایی انداز. قوم بنی اسرائیل با این سرپیچی خود کافر شدند، علت اینکه آنها را فاسق می نامد: این است که: فسق بمعنای خروج از ایمان به معصیت است. بدیهی است که بزرگترین معصیتها کفر است. خداوند متعال می فرماید: «إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف ۵۰، بجز ابلیس که

از جنیان بود و از امر خدا خارج شد) در باره سؤال موسی که خداوند میان او و قومش جدایی افکند، دو قول است:

۱- ابن عباس و ضحاک گویند: خداوند در باره آنها حکمی کند که دلیل دوری آنها از حق و صواب باشد تا کیفر ارتکاب معصیت را ببینند، از اینرو آنها گرفتار بیابان شدند.

۲- سؤال موسی این بود که خداوند در آخرت میان ایشان و قومش جدایی افکند و آن را در آخرت در دوزخ و موسی و برادرش در بهشت باشند. بدیهی است که اگر هلاک آنها را از خدا خواسته بود، هلاک می شدند. این قول از جبایی است.

قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ: خداوند متعال به موسی فرمود بنا بر این سرزمین مقدس بر آنها حرام خواهد بود. در باره کیفیت تحریم دو قول است:

۱- منظور این است که آنها از آن سرزمین ممنوعند. چنان که امرء القیس گوید:

جالت لتصرعینی فقلت لها اقصری انی امرء صرعی علیك حرام

این شعر را در وصف مرکب خود گوید و منظورش این است که او سوار است و مرکب قدرت اینکه او را بر زمین افکند ندارد و لو اینکه توسنی کند.

۲- ابو علی جبایی گوید: منظور حرمت شرعی است. لکن قول اول ظاهرتر است. بلخی گوید: ممکن است آنها مامور شده باشند که در آن بیابان گردش کنند.

أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ: آنها بمدت چهل سال در مسافتی بطول شش فرسخ که میان سرزمین مقدس و آن بیابان بود، حیران ماندند، این معنی از ربیع است حسن و مجاهد گویند: آنها شب را بصبح و روز را به شب می رساندند، بدون اینکه بدانند کجا

هستند. بیشتر مفسران گویند موسی و هارون نیز در آن بیابان با ایشان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۷۹

بودند و بقولی آنها همراهشان نبودند، زیرا این سرگردانی عذابی بود برای آنها و هر سالی در مقابل یک روز پرستش گوساله حساب می شد و پیامبران را عذابی نیست.

زجاج گوید: اگر موسی و هارون با ایشان بودند، خداوند سختی و مشقت را از آنها برداشته است! هم چنان که آتش را برای ابراهیم سرد و سلامت قرار داد، با اینکه خاصیت آتش، سوختن است. موسی در آن بیابان جان سپرد و وصی او یوشع پس از او شهر را گشود. یوشع خواهر زاده موسی و پس از او در میان قوم، پیامبر بود. حسن و مجاهد گویند: موسی در بیابان نمود، بلکه شهر را نیز خودش فتح کرد.

پرسش چگونه ممکن است که جمعیتی انبوه از مردم عاقل در مسافت کمی مدت چهل سال سرگردان بمانند و راه را پیدا نکنند.

پاسخ ۱- ابو علی گوید: ممکن است هنگامی که بخواب می رفته اند، زمین دچار تحولاتی می شد و آنها را بجای اول باز می گردانیده است.

۲- ممکن است نشانه هایی که وسیله راهنمایی بوده اند، محو شده بودند تا نتوانند خود را از آن بیابان خارج سازند، یا اینکه علائم بیکدیگر مشتبه می شدند و در هر صورت، این هم نمونه ای از معجزات انبیاست.

قتاده گوید: احدی از آن مردم وارد شهر نشدند. دو ماه پس از مرگ موسی یوشع. و کالب با اولاد ایشان به شهر در آمدند.

فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ: این خطاب به موسی است. خداوند به او دستور دهد که بر هلاکت آنها تاسف نخورد، زیرا مردمی

فاسق و تبهکار بوده اند.

زجاج گوید: خطاب به پیامبر اسلام است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۸۰

بیان آیه ۲۷ ... ص : ۲۸۰

لغت ... ص : ۲۸۰

قربـان: نزدیـک شـدن برحمت حق بوسـیله کارهـای نیکو. این کلمه از «قرب» است مثل «فرقان» از «فرق» و شـکر ان از شـکر و کفران از کفر. قرابین ملک، یعنی همنشینان نزدیک او.

اعراب ... ص : ۲۸۰

إِذْ قَرَّبـا: متعلق است به «نبا» یعنی «خبرا بنی آدم و ما جری منهما حین قربا». کلمه «قربا» نیز یعنی «قرب کل واحـد منهما» فعل را مثّنی و «قربـان» را مفرد آورده، زیرا دلالـت دارد بر اینکه هر یـک از آنهـا قربانی تقـدیم داشـتند. برخی گفته انـد: قربان، اسـم جنس است و صلاحیت دارد که بر یکی و بیشتر از یکی اطلاق شود. علاوه بر اینکه این کلمه مصدر است.

مقصود ... ص : ۲۸۰

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ: خطاب به پیامبر گرامی اسـلامی است که سـرگذشت دو پسـر آدم را به حق و راستی برای مردم بازگو کند. به اجماع همه مفسـران- بجز حسن- آنان فرزندان صـلبی آدم بودند. لکن حسن گوید: آنها دو تن از بنی اسـرائیل بوده اند.

إِذْ قَرَّبا قُرْباناً: هنگامی که کاری انجام دادند که بوسیله آن بدرگاه خداوند متعال، تقرب پیدا کنند.

فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ: قبول طاعت، عبارت است از ایجاب ثواب، در برابر آن. گوینـد: علامت قبول طاعت، آتشی بود که ظاهر شده، پذیرفته را فرا می گرفت و مردود را رها می کرد. مجاهد گوید: آتشی بود که مردود را می سوزانید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۸۱

و قبول شده را رها می کرد. لکن قول اول ظاهرتر است.

قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ: آن که قربانیش قبول نشده بود بدیگری گفت، ترا می کشم. پرسید:

چرا مرا می کشی؟

قال: پاسخ داد به خاطر این که قربانی تو قبول و قربانی من مردود شد. گفت:

گناه من چیست؟

إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: خداونـد طاعت را از کسانی می پـذیرد که از معصـیتها بپرهیزند. اگر چه کلمه «تقوی» مطلق است و مقید نیست که از چه تقوی و

پرهیز کنند، لکن منظور معلوم است، زیرا سزاوارترین چیزی که باید از آن پرهیز کرد، گناه است.

ابن عباس گوید: مقصود این است که خداوند قربانی را از افراد پاکدل می پذیرد و تو چون پاکدل نیستی، قربانیت رد شده است.

به این آیه استدلال کرده اند بر اینکه: طاعت فاسق قبول نیست، لکن هر گاه فاسق طاعتی انجام دهد، کیفری بر ترک آن ندارد این مطلب صحیح نیست، زیرا کسی مستحق ثواب است که طاعتی را بمنظور اطاعت فرمان خداوند انجام دهد، نه بمنظور دیگر، بنا بر این چه مانعی دارد که فاسق نیز بمنظور اطاعت امر خداوند، کاری کند که در برابر آن سزاوار پاداش الهی گردد؟

نظم آیه ... ص : ۲۸۱

وجه پیوند این آیه به آیات سابق، این است که:- خداوند می خواهد بیان کند که حال یهود در پیمان شکنی و ارتکاب کارهای ناپسند، همچون فرزند آدم است که برادر خود را کشت و عواقب شوم آن گریبانگیرش شد، از اینرو خداوند دستور داد که سرگذشت این دو برادر را بر قوم یهود بخواند تا خود از جهل و تکذیب ایشان آرامشی یابد و یهود را سرکوب کند.

داستان ... ص : ۲۸۱

گویند:

- حوا همسر آدم از هر شکمی پسری و دختری می زاید. اولین حمل او از قابیل ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۸۲

و بقولی قابین و همزادش اقلیما بود. حمل دومش هابیل و همزادش لبوذا بود. هنگامی که اینان ببلوغ رسیدند، خداوند امر کرد که قابیل خواهر هابیل و هابیل خواهر قابیل را بعقد همسری خود در آورد. هابیل راضی شد ولی قابیل راضی نشد، زیرا خواهرش زیباتر از خواهر هابیل بود. وی بپدرش گفت:

- خداوند چنین دستوری نداده است. این رای تست.

آدم آنها را دستور داد که: قربانی بدرگاه خدا تقدیم دارند. آنها قبول کردند هابیل که دارای گوسفندانی بود، بامدادان بهترین گوسفند را انتخاب کرد و قابیل که صاحب مزرعه ای بود، قسمتی از بدترین زراعت خود را جدا کرد و بر سر کوهی رفتند و قربانی ها را بر سر کوه نهادند. در این وقت آتشی آمد و قربانی هابیل را بسوزانید و بقربانی قابیل نزدیک نشد. در این موقع، آدم، برای زیارت، بمکه رفته بود قابیل به برادرش گفت:

- در دنیا زنده نمانی که قربانی تو قبول و قربانی من مردود شد! تو می خواهی خواهر زیبای مرا بگیری و خواهر زشتت را

بمن بدهی.

هابیل به او گفت:

- خداوند قربانی و طاعات متقین را قبول می کند.

در این وقت سنگی بر سر او کوبید و او را کشت.

این مطلب از امام باقرع و همچنین از مفسران نقل شده است.

علت قبول شدن قربانی هابیل و رد قربانی قابیل، این بود که وی پاکدل نبود و پست ترین و بی بهاترین مال خود را بعنوان قربانی تقدیم کرد. حال آنکه هابیل بهترین و شریفترین اموال خود را تقدیم داشت و بحکم خدا راضی بود.

برخی گفته اند: علت اینکه قربانی به آتش سوخته شد، این بود که در آنجا فقیری نبود که از قربانی استفاده کند از این رو آتشی از آسمان نازل شد و قربانی را بسوخت.

اسماعیل بن رافع گوید: قربانی هابیل در بهشت، به چرا مشغول بود تا وقتی که به جای فرزند ابراهیم فدا شد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹